بعونہٖ تعالیٰ

کتاب مستطاب

تعلیمات قلندریہ

مؤلفہٗ

حضرت مولانا شاہ محمد تقی حیدر قلندر علوی سجادہ نشین آستانہ شریفیہ کاکوری مدظلہ

در سلطانیہ برقی پریس طبع شد

لکھنؤ

فہرست مضامین رسالۂ تعلیمات قلندریہ

مکتوبات حضرت سید العرفا شاہ مجا قلندر لاہرپوری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی طیب لسنۃ العارفین ذوقاً و قالاً و طہر قلوب العاشقین شوقاً و حالاً فسبحان من ہو المذکور فی جمیع الاذکار جلالاً و المحظور فی کل الافکار جمالاً و الصلوٰۃ و السلام علیٰ رسولہ محمد سید المقربین و الابرار تماماً و کمالاً و علیٰ آلہ الواقفین عن الاسرار و اصحابہ المہاجرین و الانصار اکراماً و افضالاً اما بعد بندۂ عاجز و مضطر تقی حیدر بر ضمائر ارباب بصائر کہ بصارت و بصیرت بکحل جواہر عرفان مکحل و جمال لایزال شاہد حقیقی مشہود دیدۂ دل دارند حالی میگرداند کہ درین زمان یعنی اواخر سنہ یکہزار و سہ صد و پنجاہ ہجری کہ اکثر دوستان حق آگاہ و یاران معارف دستگاہ ازین دار فنا رخت اقامت بستند چون صدمہ فراق اوشان پریشان نمود لاجرم برائے تسکین خاطر خود را بمطالعہ کلام حضرات مرشدین مشغول ساختم چہ کہ برکت تحریر ایشان ہمچو صحبت زندہ دلان میباشد بیان ایشان ترجمان کلام الٰہی بود و بنان ایشان زبان خامہ ید اللٰہی پس مکاتیب حضرت شاہ مجا قلندر لاہرپوری و مفاوضات یعنی مکتوبات حضرات شاہ محمد کاظم قلندر و شاہ تراب علی قلندر کاکوروی و فیوض العارفین یعنی مکاتیب حضرات مشائخ قلندریہ کثر اللہ امثالہم فی البریہ و جواہر المعارف یعنی مکتوبات حضرت مولانا حافظ شاہ محمد علی انور قلندر مطالعہ نمودم ہنگام مطالعہ این خیال بجرات مرات بخاطر فاتر خطور کرد کہ ازین ہر یک گنجینہ نوادر و خزینہ جواہر کہ برائے تصفیہ قلوب و تزکیہ خواطر بلکہ برائے شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت بمنزلہ اربع عناصر اند مکتوباتیکہ دران محض تعلیم و تلقین طالبان

وسالکان باشد انتخاب نموده مزاجے معتدل زان اربعه عناصر پیدا سازم تا باشد که گاہے طالبان اسرار
وصادقان روزگار ازین نسخه شفابخش صحت روحانی یابند و ذریعه ترقی درجات آنجهان و مونس روزگار
این جهان پندارند لهذا ازان هر چهار رسائل که مشتمل بر دو صد و هفتاد و هشت مکتوبات بودند یکصد
سی و پنج انتخاب و نه عدد مکاتیب دیگر اضافه نموده موسوم به اسم تاریخی تعلیمات قلندریه ساختم
و در ابتدا فهرست مضامین مکتوبات ثبت نمودم پس این عجاله مختصر اگرچه رساله مختصر است امّا معنے
دریائیست زخار غواص طریقت گهرهاے بیشمار ازان استخراج خواهد نمود در نظر اولی الالباب هر
کلمه اش کتابیست و هر جمله اش برائے معانی کثیره فتح بابے

در دیدهٔ معنی آشنایان — هر حرف کتاب می نماید

دریغا و دردا که نقادان نقود معانی بعالم جاودانی شتافتند آن زمان این گنجینه نقود معارف
و خزینه جواهر عوارف بروز بازار ظهور رسید و هنگامیکه موسم جوش و خروش و نوشانوش با آخر
رسید این صهبائے هوشربا و مینائے خروش افزا بجوش آمد۔

الٰهی به تصدق حضرات مرشدین این بنده ناکاره را بر ناکارگی او مگذار و او را به او مسپار
طفلی بنادانی گذشت و جوانی به پریشانی و پیری به ناتوانی طفلی بقصور و جوانی بغرور و پیری بفتور
طفلی به پستی و جوانی به مستی و پیری به سستی خداوندا مالک الملک تو هستی کار کار تست و اختیار
اختیار تو الٰهی اگر رحمت و عفو تو عذر خواه است پس چه باک از گناه است و اگر عدل بے نیازی
تو سدّ راه است پس روے طاعت هم سیاه است

گر نه عفو تو عذر خواه بود — طاعت ما همه گناه بود

من لم یکن للوصال اهل فکل حسناته ذنوب

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوبات حضرت سید العرفا شاه مجتبیٰ معروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری

مکتوب بنام حضرت شیخ لیسین[1] برادر خورد خود

دربیان خدمت کردن درویشان و فوائد خدمت ایشان از بزرگان

اخوی شیخ لیسین سلمه الله تعالیٰ من الآفات، از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بمجا لاهرپوری[2] دعاے خیر موصول باد، اے برادر خدمت درویشان هر که باشد بلباس ایشان بدل و جان بکن هر که خدمت کرد آخر مخدوم شد زیرا که رسول صلعم فرموده است من خدم خدم یعنی هر که خدمت کرد مخدوم کرده شود۔ جان من هر که بمقام مردان رسید از خدمت رسید و هر که یافت چه دنیا و چه دین از خدمت مردان یافت مگر قصهٔ شیخ ابواسحاق[3] گازرونی نه شنیدهٔ اگر نه شنیدهٔ از من بشنو که شیخ ابواسحاق پسر جولاهه بود و در دیهی مقام داشت بحکم پیر خود شیخ الاسلام ابوعبدالله[4] خفیف خدمت درویشان و مسافران میکرد ناگاه سه درویش دران ده رسیدند و از پیش شیخ ابواسحاق بگذشتند

---

[1] نسب شریفش به بست و هشت واسطه بحضرت عبدالله بن عباس رضی میرسد ولادت ایشان در سنه یکهزار و بیست و یک گردید از خلفاے کبار حضرت شاه عبدالقدوس قلندر جهنجهوری بودند حالات تفصیلی ایشان از اصول المقصود و نفحات العنبریه غیره توان دریافت وفات ایشان بعمر شصت و سه سالگی به پانزده ربیع الآخر سنه یکهزار و هشتاد و چهار هجری گردید روضه منوره بقصبه لاهرپور ضلع سیتاپور است ۱۲

[2] ایشان برادر خورد حضرت سید العرفا لاهرپوری و والد حضرت شاه اسد الله اسد قلندر لاهرپوری و خلیفه و صهر حضرت شاه عبدالرحمن گهوندوی بودند مزار ایشان در لاهرپور بیرون روضه حضرت سید العرفا جانب مشرق است ۱۲

[3] متوفی ماه ذیقعده سنه ۴۲۶ه و نزد بعض سنه ۴۲۴ه ۱۲ [4] متوفی سنه سه صد و چهل و یک هجری ۱۲

چون دید که درویشان مقام نه کردند با خود گفت که خدمتے باید کرد دران وقت سه نان بوجه
داشت آنرا گرفته بعقب درویشان رفت تا که بایشان ملاقات کرد و گفت طعام آورده ام درویشان
همان جا نشستند شیخ ابو اسحاق هر سه نان بیرون آورد و درویش هر سه کس یگان یگان نهاد درویشان
تناول کردند بعد از فراغ طعام بایکدیگر گفتند که این مرد کار خود کرد ما را کار خود باید کرد یکے گفت
دنیا بدهیم دیگرے گفت که بیچاره بسبب فتنهٔ دنیا هلاک خواهد شد عقبی بدهیم سوم گفت که درویشان
جوانمرد باشند هر دو بدهیم چنانچه بدعاے درویشان بکمال مرتبهٔ ولایت رسید و تمام دولت نیز که
چندان اموال و اسباب جمع شد هر چند خرج کردند کم نشدے و هیچ وقت نوبت بدر شیخ نواختند و هنوز بعد
از نقل شیخ در مقبرهٔ او هیچ وقت نوبت میزنند و خرج طعام چندانکه در حیات شیخ میشدے هم در هیچ وقت میشود
و لک در لک اموال از جهان بدرگاهش میرسد و هر جهاز که ازان طرف میگذرد نذر میکنند که اگر بسلامت
گذرد ما اینقدر زر و جنس بمقبرهٔ شیخ رسانیم ازینوجه هر سال لک در لک اموال جمع میشوند پس اے برادر ببین
هر چه ایشان را رسید از خدمت مردان رسید پس تو خدمت را بر خود همچو نماز و روزه فرض بدان که چون از
نماز و روزه چاره نیست از خدمت هم چاره نباشد هر چه این درویش را رسیده از خدمت رسیده است
روزے در ایام صغر سنی بخدمت شیخ ابو سعید قدس سره نشسته بودم که درویشے مع پسر در خانقاه رسید بندگی
شیخ ابو سعید نور [illegible] بر حالش مطلع شد که این درویش هیچ نخورده است شیخ بمن فرمود که چیزے بیار که
درویش مع پسر گرسنه است در خانه رفتم دیدم که طعام پخته موجود نیست برنج و دال و نمک گرفته پیش شیخ
آوردم فرمود که بدرویش برسان باز فرمود که هیزم هم بیار آوردم و بدرویش رسانیدم چون درویش و
پسرش بسیار گرسنه بودند پخته بجمعیت تمام خوردند بعد فراغ دست برداشته گفتند که خدایا تو میدانی که
ما هر دو بسیار گرسنه بودیم این طفل ما را طعام رسانید و سیر گردانید این را بزرگ کن چون درویش دعا
کرد شیخ ابو سعید بسیار مسرور شد جان من عنایت حق که در باب ما است از نظر درویشان است

---

۱۵ ایشان خلیفه حضرت شاه عبد القدوس قلندر جونپوری بودند وفات ایشان بیست و دوم شعبان شب جمعه ۹۳۱ھ شد
مزار در دائره حضرت قطب جهان به لاهرپور است ۱۲

رحمت بر جانش باد کہ گفت ؎

سیہ عنایات حق و خاصان حق	گر ملک باشد سیہ ہستش ورق

مکتوبات بنام شیخ عبد الرسول کچھندوی خلیفہ خود

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ اکبر و رجوع شیخ علاء الدولہ سمنانی از رد و انکار او

سلطان العاشقین برہان العارفین شیخ عبد الرسول ساکن کچھند وسلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات
از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بجالاہر پوری دعائے تحیت موصول باد چون شیخ رکن الدین
علاء الدولہ قدس سرہ شیخ محی الدین ابن عربی را تکفیر کردہ در شان وے چیزہا نوشتہ کہ نہ باید و نشاید
من حیران بودم کہ شیخ علاء الدولہ سالہا سال چلہ کشیدہ و خلوت گزیدہ ہیچ درے از حقیقت
بر وے نکشودہ کہ شیخ ابن عربی را تکفیر کردہ و چیزہائے نامناسب در شان وے گفتہ آخر بما چنین
رسیدہ کہ مولانا شمس الدین محمد اسد از خدمت زبدۃ الاخوان اخی حاجی حسین داد از خدمت شیخ شاہ علی
مرانی کہ از کبار اصحاب شیخ رکن الدین علاء الدولہ بود نقل صحیح چنین فرمودہ کہ شیخ در آخر حیات
میفرمود کہ من ہر گونہ طعن غلیظ کہ نسبت شیخ محی الدین ظاہر گردانیدہ ام بالآخر از قصور فہم خود دانستہ
از آن اعتقاد انصراف واجب دیدم اکنون از روے بصیرت و دانائی بہر صنفے کہ سخنے ازین
نوع رقم قلم من بنظر شعور تو رسد از صفحات اوراق و اسطار مصنفات بجملہ حک نمائی آرے برادر
شیخ صدر الدین قونوی قدس سرہ میگوید کہ شیخ ما محی الملۃ والدین العربی برچنان مرتبہ رفیع مشرف
شدہ بود کہ نظر شریفش بہر کہ می افتاد میدانست کہ وے را استعداد چہ چیز است و ہمہ سے می گوید

سلطان ۞ ایشان خلیفہ اعظم نیز استاد حضرت سید العرفا بودند مزار ایشان در راجگیر متصل روضہ حضرت مخدوم اخی جمشید است ۱۲

محی الدین ۞ متولد سنہ ششصد و پنجاہ و نہ و متوفی سنہ ہفت صد و سی و شش ہجری شب جمعہ بست و دوم رجب بعمر ہفتاد و ہفت ۱۲

سمنانی ۞ متولد ہفتدہ رمضان سنہ ۵۶۰ و متوفی دوازدہ ربیع الآخر سنہ ۶۳۸ عمر ہفتاد و ہفت سال مزار در صالحیہ دمشق ۱۲

للعہ ۞ متوفی شب جمعہ غرہ رمضان سنہ ہشت صد و شصت و چہار و قبر شے درگاہ درگاہ است در پایان قبر شیخ الاسلام ۱۲

صدر ۞ متولد ہفدہم رمضان سنہ پنج صد و شصت و متوفی ہفتدہ رمضان سنہ ششصد و سی ہجری مزار در قونیہ ۱۲

که از شیخ قدس سره پرسیدم که اکثر مردم منکر حالات و کمالات شما اند فرمود که اصل قبول از
مناسبت میخیزد و چون محض لطف و رحمت الٰهی مستدعی است که آثار قبول ترقیات بعد از انقضاے
مدت حیات نیز شامل احوال ما گردد ابواب لعن و طعن این طایفه بما کشادند فی الواقع زیاده از
مدت دو سه صد سال از زمان وفات آن بزرگ گذشته مگر مردم زمانه در رد و انکار ایشان موجود اند
ازین جهت انواع حسنات که سرمایهٔ بقاے گردونمایه تواند بود در نامهٔ اعمال او ثبت می گردانند
عاقبت بخاتمت آن برادر بخیر باد بالنون والصاد۔

مکتوب دوم در بیان ارشاد و تلقین و فائده صحبت اولیاء الله و دیگر مضامین

جامع المعقول والمنقول عرفان پناه حقائق و معارف آگاه شیخ عبد الرسول ساکن کھنڈ و
متع الله المسلمین بطول بقاءه از درویش مجتبیٰ معروف بمجا لاهرپوری دعاے تحیه موصول باد اے
برادر هر طالب که پیش تو آید در تربیت او تقصیر مکن باقی سعادت و شقاوت بدست توفیق بید
قدرت و عنایت وابسته است پیغمبران نتوانستند که مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کے توانند
که مهجور ازلی را واصل گردانند لیکن چون کسے را که دولت قبول در ازل رفته است بصحبت من و تو
ظاهر گردیدن و تو نیکنام میشویم که فلان بصحبت فلان واصل گشت و بخدا رسید و خدا را شناخت
اے برادر صحبت را اثرها است که در خلوت نیست آنچه از صحبت یکساعت اولیا حاصل شود از خلوت
هشتاد سال حاصل نتوان کرد من کان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف رحمت بر جانش باد که گفت

هر که خواهد همنشینی با خدا[عه]	گو نشیند در حضور اولیا

شیخ عبد الله انصاری[عه] میفرماید که خداوندا با دوستان خود چه فضل کردهٔ هر که ایشان را شناخت
ترا یافت و هر که ترا یافت ایشان را شناخت جا آمن بعضے از جهل گمان بردند که اولیا گذشتند
هیچ یکے درین زمانه نمانده است سبحان الله درین ملک مختصر هر روز هزار در هزار اولیاء الله موجود

عه هر که همنشینی با خدا خواهد پس باید که همنشین صوفیه شود ۱۲ عه متولد دوم شعبان سنه سه صد و نود و شش و متوفی
نهم ربیع الآخر سنه چهار صد و هشتاد و یک هجری مدت عمر هشتاد و پنج سال مزار در هرات ۱۲

میشوند و هر روز هزار و هزار معدوم میگردند اگر ایشان موجود نباشند در یک ساعت عالم از ظلم ظالمان
و فساد مفسدان زیر و زبر شود وقتی در بغداد فسق بسیار پیدا گشت شبلی[2] گفت حال بغداد لائق سوختن
است بجواب گفتند اگر تو نبودی الله تعالی همه بغداد را بسوختی لولا[1] الصالحون لهلك الطالحون
صاحب[3] کشف المحجوب میگوید که خداوند سبحانه تعالی امروز برهان نبوت را باقی گردانیده است و اولیا
را سبب اظهار این کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق محمد صلعم ظاهر باشد و مر ایشان را والیان
عالم گردانیده از آسمان باران ببرکات اقدام ایشان آید و از زمین نباتات بصفاء احوال ایشان
روید و ایشان چهار هزار اند که مکتوم اند یکدیگر را نه شناسند و جمال حال خود ندانند و در همه حال
از خود و خلق مستور باشند و اخبار برین وارد است و سخن اولیا برین ناطق و مرا خود اندرین معنے
بحمد الله خبر عیان گشته آمد برادر اولیاء الله که بجهت خدمت متعین اند و مر یکدیگر را همی شناسند و
در کارها باذن محتاج یکدیگر اند سه صد تن اند که دلهای ایشان همچو دل آدم علیه السلام است
و هفتاد تن اند که دلهای ایشان همچو دل نوح علیه السلام است و چهل تن اند که دلهای ایشان
همچو دل موسی علیه السلام است و هفت تن اند که دلهای ایشان همچو دل ابراهیم علیه السلام است
و پنج تن اند که دلهای ایشان همچو دل جبرئیل علیه السلام است و سه تن اند که دلهای ایشان همچو
دل میکائیل علیه السلام است و یک تن است که دل او همچو دل اسرافیل علیه السلام است و در اصطلاح
این طائفه سه صد را نقبا خوانند که ایشان نقیبان امت محمدیه علیه السلام اند و آن هفتاد را نجبا خوانند
که ایشان برگزیدگان حق اند و آن چهل را ابدال خوانند که ایشان بدل انبیا علیه السلام اند و آن
هفت را اخیار گویند که ایشان بهترین مخلوقات اند و آن پنج را عماد خوانند که ایشان ستون عالم اند
و آن سه تن را اوتاد خوانند که ایشان بجای میخ اند در دار دنیا و آن یکی را غوث خوانند و قطب

---

[1] اگر نیکوکاران نبودندی بدکاران هلاک شدندی ۱۲

[2] خلیفه حضرت جنید بغدادی متولد ۲۴۷ھ و متوفی بست و هفتم ذی الحجه ۳۳۴ھ بعمر هشتاد و هشت سال مزار در بغداد ۱۲

[3] صاحب کشف المحجوب شیخ علی هجویری است متوفی پانزده صفر در یکشنبه سنه چهار صد و شصت و چهار هجری مزار در لاهور ۱۲

وقطب الاقطاب چون در عالم حادثه میشود یکے ازین گروه بجهت دفع حادثه دعا میکند چون دعاے
آنها مستجاب نمیشود غوث دعا میکند دعاے او مستجاب میشود هیچ وجه رد نمیشود بدین صفت غوث
وقطب در عالم یکے میباشد وجز آن در هر شهر وقصبه ودیهه قطب میباشد که آن شهر وقصبه ودیهه
از برکت آن قطب از حوادث وآفات مصئون میباشد ـ اے برادر آدمی را باید که بداند که ما را
از براے چه آفریده وچرا در عالم آورده است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون
پس بهتر اینست که در پے معرفت شود که هیچ مرتبه بالاتر از معرفت نیست احمد بن حسین بن منصور حلاج
پدر خود را گفت که مرا وصیت کن گفت نفس خود را در شغل بدار پیش از انکه وے ترا مشغول گرداند
احمد گفت اے پدر چیزے بیفزاے گفت وقتیکه همه عالم در خدمت تو کوشند تو در چیزے کوش
که ذرهٔ ازان متوازی عمل ثقلین بود پسر گفت آن چیست گفت معرفت جانمن اگر انسان حقیقت
خود را بداند هر لمحه ولحظه جز انا الحق بر زبان نه راند که الانسان سری وانا سره سبحان الله انسان
مظهریست که ملک وفلک وهر چه هست از براے آن آفرید چنانکه فرمود خلق لکم ما فی الارض
جمیعا ونبی را خاص گردانید چنانکه فرمود لولاک لما خلقت الافلاک وخود را از بهر آن ظاهر
ساخت چنانکه فرمود لولاک لما اظهرت الربوبیة اے برادر وحدت کشف نشود تا حجاب منی
از پیش برندارند ونقاب خودی از بصر وبصیرت بطرف نسازند زیرا که خودی حجاب اکبر است
از بهر آن نزد بزرگان خود پرست بدتر از بت پرست است هر که از خودی بیرون آمد جمال توحید
نقد حال وے گشت رحمت بر جانش باد که گفت ؎

خودی کفرست نفی خویش کن زود	که جز حق در حقیقت نیست موجود

اے برادر در ماه جمادی الاولی تاریخ بستم خواسته بودم که اسرار الٰهی را واضح در تحریر آرم چون در
واقعه عتاب کردند دانستم که حق تعالی باظهار آن راضی نیست ؎

؎۱ نیافریدم جن وانس را مگر تا که عبادت کنند یعنی بشناسند ۱۲ ؎۲ انسان راز من است ومن راز وے ام ۱۲ ؎۳ پیدا نمود براے شما هرانچه که در زمین است همه ۱۲ ؎۴ اگر تو نبودے نه پیدا کردمے افلاک را ۱۲ ؎۵ اگر تو نه بودے نه ظاهر کردمے ربوبیت خود را ۱۲

مهر کردند و دهانش دوختند		هر کرا اسرار جان آموختند

ابراهیم بن فاتک که از اصحاب جنید شاگرد حلاج بود شبی که حلاج را بردار کردند الله تعالی
را بخواب دید گفت خداوندا این چه بود که با حسین بندهٔ خویش کردی که با هیچ بندهٔ خود نه کردی
فرمود که سر خود با وی آشکارا کردم با خلق باز گفت و برا عطا میدادم رعنا گشت خلق را با خود خواند
عبد الملک اسکاف که از مشائخ کرام و شاگرد حلاج بود گفت حلاج را گفتم که ای شیخ عارف که باشد
گفت عارف آنکه روز سه شنبه ششم روز مانده باشد از ماه ذیقعده در سنه تسع و ثلثمائه وی را
به باب الطاق بغداد برند و دست و پای وی ببرند و چشم وی برکنند و نگونسار بردار کنند و بسوزانند
و خاک وی بر باد دهند عبد الملک گفت که چشم نهادم آنچه که گفته بود با وی بکردند شاهباز طریقت
سلطان ابوسعید بن ابو الخیر فرموده است که حسین بن منصور حلاج در عهد وی در مشرق و مغرب
کسی چون وی نبود ملک برادر عارف کسی است که سر موی شریعت از وی فوت نشود و هرگز امری
در وجود نیاید که خلاف مرضی خدا و رسول باشد دوستان خدا هر چند در عالم سکر باشند از ایشان
چیزی صادر نشود که خلاف شریعت باشد چه که ایشان محفوظ اند صاحب فتوحات می گوید
وقتی مرا از من بستدند روزگاری برین گذرانیدند که نماز می گذاردم بجماعت و امام بودم و جمیع
ارکان نماز چنانکه می بایست بجا می آوردم و مرا از آن هیچ شعوری نه باین معنی که می گویم مرا
بعد از افاقت خبر کردند هر چه از من واقع شد چون حرکات نائم بود که از وی صادر میشود و در می
از آن آگاه نه دانستم که حق سبحانه وقت را بر من محفوظ داشته بود چنانکه من بعد از کمال چه عارفان
اینست که بفقرا و مساکین طعام دهند و خدمت ایشان کنند که جز این مر ایشان را کاری نه مانده
است می آرند که شیخ ابو العباس آملی که غوث و قطب وقت خود بود در میان جمع اگر درویشی
بشب نماز افزون کردی گفتی که ای پسر تو بخسپ که این فقیر هر چه میکند برای تو میکند ای برادر

ـــہ متوفی سنه سه صد و شصت و دو هجری ١٢ ـــہ متوفی بست و ششم ذیحجه روز سه شنبه سنه سه صد و پنجاه و هشت ١٢

ـــہ متوفی شب جمعه وقت نماز عشا چهارم شعبان سنه چهار صد و چهل هجری مدت عمر هزار ماه ١٢

و هم از ایشان هستی پس خود را از خدمت فقرا و مساکین معاف مدار و در طعام دادن ایشان تقصیر مکن و این را بجا طرّه راه مده که منکران بسیار و شیخی نسبت خواهند کرد ❊

خدمتِ مسکین برای کردگار	با قبول ورد خلقانت چه کار		
گر زبوسر ابله ترا منکر شوند	تا کسی گردی که هستی کان قند		

سائلے برادر بعض مردم را گمان اینست که تلقین ذکر از مبتدعات مشائخ است و نه چنان است بلکه بعضے صحابه از پیغمبر علیه السلام تلقین یافته اند و ایشان از طالبان صادق دریغ نمیداشتند چنانکه منقول است که علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه از خدمت رسول علیه السلام سوال کرد که دلّنی علی اقرب الطرق الی الله و افضلها عند الله و اسهلها علی العباد پس رسول علیه السلام مربع نشست و چشم پوشید و سه بار لا اله الا الله گفت و فرمود ای علی همچنین کن و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه حسن بصری و کمیل بن زیاد را تلقین کرد تا آخر مبتدی را کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و کم با عوام نشستن باید تا با قصای مقاصد صوفیان واصل گردد که سنت الله برین جاریست چون طالب بدولت صحبت دوستان خدا دست دهد غنیمت شمرده جان و دل را فدای راه ایشان کند و در جمیع احوال موافقت ایشان کند هر چه فرمایند از آن انکار نیارد که ثمرهٔ انکار جز ندامت نخواهد بود حکایت آرند که مولانا وجیه الدین پائلی که یکے از اصحاب شیخ نظام الدین اولیا دهلوی بود همیشه روزه میداشت روزے بالاز است شیخ رکن الدین ابوالفتح رسید چون طعام حاضر شد شیخ رکن الدین پارهٔ طعام را بدست خود گرفته بوجیه الدین بداد که بخور او گفت که روزه دارم و نخورد و بمنزل خود رفت شیخ فرمود که وجیه الدین استعداد کمال داشت برادرم نظام الدین بقا مش رسانیدے

علـه راه نمای بقریب ترین راهها بسوی خدا و بزرگ تر نزد خدا و سهل تر بر بندگان ۱۲

حسـه متولد ۲۱ه و متوفی غرهٔ رجب روز سه شنبه ۱۱۰ه عمر هشتاد و نه سال مزار در بصره ۱۲

عیـه متوفی نیمه شعبان روز دوشنبه سنه یک صد و پانزده هجری مزار در مکه ۱۲

نظـه متولد بست و هفتم صفر روز چهارشنبه ۶۳۴ه و متوفی هژدهم ربیع الآخر روز چهارشنبه ۷۲۵ه عمر نود و یک نزد بعضے نود و چهار مزار در دهلی ۱۲

رکـه متولد ۶۴۹ه و متوفی ۱۹ جمادی الاولی روز پنجشنبه ۷۳۵ه عمر هشتاد و هشت سال مزار در ملتان ۱۲

که گذشتن ازان مقام موقوف بدین لقمه بود ابوالفتح خواست که وی را ازان مقام ترقی شود چون کند
که نخورد چون این ماجرا مولانا شنید پشیمان شده بخدمت شیخ آمد شیخ فرمود که آن وقت گذشت
روزی آخر وقت بعد نماز عصر در باغچه نشسته بودم که سید حاتم صائم الدهر پیوسته ملاقات ما
آمد و مصری بسیار هم آورد و پیش من نهاد مصری بدست خود گرفته بدهن سید انداختم بخورد و هیچ عذر
نیاورد که روزه دارم و وقت افطار نزدیک سید است هیچ سعادتمند چون شیخ ما قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قدس سره هر طالب که در خدمت ایشان میرفت میفرمودند که پیش شیخ لاهوری
رو که من پیر شدم و شیخ جوان هست شیخ فیض الله که داماد و خادم آنحضرت بود بعد از وفات شیخ
قدس سره این درویش را نوشته بود که چون آنحضرت این فقیر را پیراهن خود مرحمت نموده بجای خود
نشاندند هر چند این فقیر لائق جاروب کشی آستانه عالیه هم نبود اما بحکم آنحضرت و اصرار تمام بزرگان
شهر نشست باید که شما بوقت خاص از حق سبحانه دعا کنید که این فقیر را استقامت موافق مرضی حضرت
شاه جیو روزی شود چون فقیر شما را بجای شاه جیو می دید بدین سبب چنانچه با آنحضرت گستاخی
میکرد در خدمت شما کرده شد و قصد آمدن این طرف نخواهند کرد که آنحضرت شما را وصیت باین
کرده بودند برای تسلی مایان توجه باطن شما کافی است و هیچ گاهی نبود که آنحضرت از شما غافل
بوده باشند هر وقت که این فقیر میرفت احوال شما می پرسیدند الله تعالی استقامت روزی کناد
ای برادر هر کرا مهمی پیش آید چه دینی و چه دنیوی باید که بعد از فراغ فرض فجر درود بخواند هر قدر که تواند درود
هفت بار شجره بزرگان را باعتقاد و اخلاص و عجز و نیاز چهل روز بی ناغه بخواند و ابتدا از شیخ
کرده سر برهنه ساخته و بطریق سجده سر بر زمین انداخته نام هر یکی ازین بزرگان بگیرد و بگوید که الهی
بحرمت ایشان کار و مهم این عاجز و بیچاره را بانصرام رسان. شجره. الهی بحرمت شاه عبدالقدوس
قلندر جونپوری قدس سره الهی بحرمت شاه عبدالسلام جونپوری قدس سره الهی بحرمت

ع۵ متولد ۹۲۲ھ متوفی ۱۰۵۰ھ دوازده شوال روز یکشنبه عمر یکصد و بیست و هشت سال مزار در جونپور قریب ... ۱۱

ع۶ متولد ۹۸۶ھ و متوفی پانزده ذیقعده روز دوشنبه ۱۰۶۰ھ عمر یکصد پانزده سال مزار در جونپور ۱۲

شاه عبد السلام جونپوری قدس سره الٰهی بحرمت شاه محمد قطب جونپوری قدس سره الٰهی بحرمت شاه قطب الدین سرانداز غوثی قدس سره الٰهی بحرمت شاه نجم الدین قلندر قدس سره الٰهی بحرمت حضرت میر سید خضر رومی قدس سره الٰهی بحرمت شیخ عبد العزیز مکی علمدار محمد مصطفےٰ صلعم جاننن اگر کسے خواہد که کار دین بکند پیر و مرشد را طلب کند که کسے خود را خود راست کردن نتواند و نه راه را گم کند و در بادیه ہلاکت افتد و دین را برباد دہد چنانچه بزرگے میفرماید

پیر باید راه را تنها مرد
وز سر عمیان درین صحرا مرد

پیر مالا بد براه آرد ترا
وز ہمہ کاری پناه آید ترا

هر که شد در ظل صاحب دولتے
نبودش در راه هرگز خجلتے

پیر را باید که اول مرید را توبه کناند بعده راه دین بنماید و توبه بر سه نوع است اصح و صحیح و فاسد اصح توبه نصوح است و صحیح آنکه گناه کند و پیوسته از ترس خدا تعالیٰ توبه کند اگر باز در گناه افتد و توبه فاسد آنکه از زبان توبه کند و لذت معصیت در خاطر باشد مرید حقیقی آنست که قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً متابعت پیر کند و مرید مجازی یعنی رسمی آنست که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً اگرچه قلباً و قالباً از دست شے نیاید جاننن پیر شرط این راه ہست که این راه بے رہبرے بسر نتواند برد که این بادیه پرخار بس پر آفت و خطر است رحمت بر جانش باد که گفت

پیر را بگزین که بے پیر این سفر
ہست بس پر آفت و خوف و خطر

طالب را باید که بهر کس رو نیارد و بهر دست دست نه دہد که بسا کس درین عالم در ظاہر بازید پیدا اند و در باطن یزید چنانچه مولوی معنوی قدس سره می فرماید

سه متولد [illegible] و متوفی ۸ ذیقعده سنه ۹۳۳ عمر نود و سال مزار در جونپور ۱۲

عه متولد [illegible] و متوفی بست و پنجم شعبان سنه [illegible] عمر یک صد و چہل و نه سال مزار در جونپور ۱۲

سه متولد [illegible] و متوفی بستم ذیحجه روز چهارشنبه سنه [illegible] عمر دو صد سال مزار در مانڈو ملک مالوه ۱۲

للعه متولد آغاز صدی ششم و متوفی هیزده رجب سنه [illegible] عمر سه صد و پنجاه [illegible] سال مزار در دہلی ۱۲

عه متوفی دوازدہم ذیحجه عمر شش صد سال مزار ایشان در پاک پٹن است ۱۲

چون بسی ابلیس آدم روی هست	پس بهر دستی نشاید داد دست
دست ناقص دست شیطان است و دیو	زانکه اندر دام تکلیف است ریو
اگر ترا عقل ست و هوشی در نهان	کامل العقلی بجو اندر جهان

و مرید را باید که هرچه از زبان پیر شنود آنرا یاد دارد و بنویسد چندان ثواب یابد که در حساب نیاید
و ثواب آن در دار آخرت ظاهر شود شیخ نظام الدین دهلوی قدس سره از پیر خود نقل کرده است
که میفرمود زهی سعادت آن مرید که هرچه از پیر بشنود بهوش و گوش او بدان متعلق شود ای برادر
صوفیان بعد از تلقین ذکر مرید را خرقه می پوشانند که مرید همیشه در حمایت آن خرقه میباشد پیغمبر ما را
در شب معراج خرقه مرحمت کردند آنرا خرقه فقر گویند بعده سوال و جواب آنرا تعلیم کردند که هرکه
از یاران تو این جواب گوید خرقه را بوی مرحمت کنی مصطفی صلعم اول از امیر المومنین ابی بکر رضی الله
عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت صدق و صفا ورزم بعده از امیر المومنین عمر رضی الله
عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت عدل و انصاف ورزم بعده از امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت سخا و عطا ورزم بعده از امیر المومنین علی کرم
الله وجهه پرسید که اگر این خرقه بتو دهم چه کنی گفت بدین عیب پوش خلق باشم آن سرور آن خرقه
از بدن مبارک کشید و بعلی کرم الله وجهه بخشید و فرمود که مرا حکم بود که هرکه این جواب گوید خرقه
بوی مرحمت کن جانمن چند کتب که باقی ماندند اند آنرا مقید شده بخوان که العلم حسن والجهل قبیح
و هر طالب که پیش تو آید تعلیم زیاده کن اگر علم زیاده داشته باشد و گرنه رسائل ضروری بیاموز تا که
از جهل بیرون آید زیرا که درویش جاهل را مسخره شیطان گفته اند می آرند که میان دانشمند و درویش
جاهل مودت بسیار بود دیگر زمان جدا نمی شدند وقتی دانشمند را کاری پیش آمد که بملازمت بادشاه
رفت بعد از مدتی دانشمند بخانه آمد درویش را طلب کرد گفتند در صحرا عزلت گرفته است خلق
بسیار بروی رجوع آورده اند و میگوید که بمن جبرئیل علیه السلام می آید دانشمند با خود گفت که درویش

علم بهتر است و نادانی بدتر ۱۲

جاہل است شیطان او را از راه برده باشد دانشمند بر درویش رفت و پرسید چه حال داری گفت
خدا تعالی از فضل خویش جبرئیل علیه السلام را این فرستاد که درویش را بگو که بعبادت بسیار و مجاهده
بیشمار مرا خوشنود ساختی اکنون رنج را بگذار و از عبادت دست بدار که نماز و روزه و تکالیف دیگر
از تو ساقط گردانیدم وقت اشتها طعام هر روزه از بهشت بتو خواهد رسید چون آن دانشمند این را بشنید
گفت امروز من نزد تو یکجا باشم و احوال معاینه کنم چون وقت طعام رسید شیطان مع طبق پر در پیش آمد
از هیبت دانشمند که بذکر خدا مشغول بود اندرون آمدن نتوانست چون دانشمند ساکت شد شیطان
بتعظیم تمام مع طبق در آمد باز دانشمند بذکر و فکر مشغول گشت از برکت ذکر الله طبق از دست وی
افتاد و طعام نجس بود که در نظر جاهل طعام می‌نمود و شیطان غائب گشت ای برادر اگر کسی خواهد که عمر
خود را بعبادت صرف کند گو صحبت دوستان خدا که مردم کامل اند اختیار کند یک ساعت صحبت درویشان
شرف دارد از عبادت هفتاد ساله آنچه از صحبت یک ساعت ایشان حاصل شود از عبادت و
ریاضت و مجاهده هفتاد سال حاصل نتوان کرد حکایت آورده‌اند که شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی قدس سره
وقتی بر حوض شمسی گذشت اتفاقاً حسن[1] شاعر بر کناره حوض مع یاران شراب میخورد ناگاه نظر حسن
بر شیخ افتاد و صحبت قدیم یاد آمد گفت ؎

سالها باشد که ما هم صحبتیم	گر ز صحبتها اثر باشد کجا است
زهد تان این فسق از ما کم نکرد	فسق ما محکم‌تر از زهد شما است

چون شیخ این ابیات شنید فرمود در صحبت اثر است این سخن در دل حسن چنان اثر کرده که
بیخود شد و بپای شیخ افتاد و توبه کرد و خدمت را لازم گرفت تا که منظور نظر ایشان گردید بیان کن
اگر اهل فضل و صاحب طبیعت از کتب محققان علم دقائق اند میکنند از بهر نفس و هوا پیش هر کس بیان
میکنند و جز خود در عالم محقق دیگر نمیدانند حسد و بغض و کینه و نفاق و غیبت و شکایت را از
ارکان عظیم معرفت تصور کرده پیش میگیرند و هر کرا از اهل عبادت و ریاضت و مجاهده بیند و ذکر و فکر

[1] متوفی سنه هفتصد و سی و شش هجری مزار در دیوگره ۱۲

و تلاوت قرآن که حافظ... او را راست بیابند ناقص بیابند و بگویند که از معرفت خبر ندارند هرزه گو
و یاوه گو و بدگو و بدخو با عارفان خوانند سبحان الله عجب روزگاریست ازابوالحسن جوینی از مشایخ کبار
بود آورده‌اند که از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت اسم لا حقیقة وقد کان قبله حقیقة ولا اسم
یعنی تصوف اکنون هیچ وجود ندارد مگر لفظی و پیش از این وجود بود و اسم نبود حقیقی ای برادر درین وقت
اکثر اهل فضل طالب اصطلاحات صوفیه از بهر مجلس اغنیا میشوند که باین وسیله در مجلس ایشان جای
یابند و ایشان را مسرور و خرم گردانند آورده‌اند که این درویش سیر کنان بقصبه گذشت طالب علمی بصحبت ملاقات
آمده و طعام تیار کنانید و گفت که طعام را برای شما تیار کنانیده ام که بدین سبب در منزل من تشریف
آرند و از معارف سخنان مرا بیاموزند که دنیاداران از شنیدن سخنان حقائق و معارف خوش میشوند
چون طالب علم بدین نیت طعام پخته بود نه رفتم و نه خوردم ابوبکر وراق فرمود عارف نبود آنکه علم
معرفت گرد پیش ابنای دنیا ای برادر انسان چنان جوهر قابل است که هرچه روا آرد همان میشود
بل زود ترقی کند چنانچه اگر بخباثت و شقاوت روآرد از شیطان هم ترقی کند و اگر بعبادت و طاعت
روآرد از جبرئیل بگذرد که ملک بدان پاکی محتاج دعای بنده شود چنانکه روزی مسافری
از راه دور بخدمت خواجه عبدالخالق غجدوانی آمده بود ناگاه جوانی خوبصورت ... خواجه آمد و
التماس دعا کرد خواجه دعا فرمود آن جوان بامید رسید آن مسافر پرسید که این جوان چه کس بود خواجه
فرمود که ملک بود که مقامش در آسمان چهارم بود بسبب تقصیری از مقام خود در افتاد باسمان دنیا
آمده از فرشتگان آنجا پرسید که چه کار کنم تا حق تعالی مرا بهمان مقام رساند فرشتگان ویرا اینجا نشان
داده اند آمد و درخواست دعا کرد دعا کردیم قبول شد و بمقام خود رسید حالا انسان شدن محال است
درین هزاران یک انسان میشود اگر دریا سیاهی و هفت طبق زمین و آسمان کاغذ و اشجار قلم
شوند حقیقت انسان در تحریر نتوان آورد که الانسان سری و انا سره ای برادر دوستان حق
انسان راز من است و من راز او یم ۱۲

---

۱ متوفی چهاردهم شوال روز پنجشنبه سنه سه صد و پنجاه هجری ۱۲ ۲ متوفی سنه دو صد و چهل و شش هجری ۱۲

۳ متوفی دوازدهم ربیع الاول روز دوشنبه سنه [illegible] مزار در غجدوان ۱۲

از زبان خلق خلاص نبود و مدح و ذم از غلبهٔ محبت و عشق در نظر ایشان یکی نماید تو نیز از خدا
خواه که حق تعالی ترا باین مرتبه رساند روزی شخصی بمن نوشت که فلان شیخ در مذمت تو بود
که من رسیدم حضور من چیزی نا ملائم گفتن گرفت که نباید و نه شاید در جواب او نوشتم که دست
سعادت این درویش مردم صلحا بدین سبب یاد میکنند و نام مرا بر زبان میرانند صاحب فتوحات
میگوید که ابو اسحاق بن طریف قدس سره که از بزرگتر مشائخ است میگفت کسانیکه مرا میشناسند
همه اولیاء الله اند گفتند چرا گفت زیرا که هر یکی از ایشان از دو حال بیرون نیستند یا در حق من گمان
نیک میدارند یا نه اگر مرا بخیر یاد میکنند مرا صفتی می کنند مگر آنچه صفت او شان شده است اگر
خود موصوف بآن صفت نبودندی مرا موصوف نکردندی پس نزد من از اولیاء الله اند و اگر
در حق من بد میگویند صاحب فراست و کشف اند که خدای تعالی بر حال من او شان را مطلع کرده
پس آنها هم اولیاء الله اند آورده اند اگر کسی هفتاد هزار بار کلمهٔ لا اله الا الله (نیست معبود مگر الله) بگوید و ثواب
آن را بمیت بخشد اگر میت اهل عذاب باشد نجات یابد و اگر از اهل نجات باشد درجات یابد شیخ
ابو الربیع مالقی که از اکابر وقت خود بود گفت که من هفتاد هزار بار کلمه خوانده بودم لیکن بنام کسی
معین نکرده بودم روزی بر مائدهٔ طعام حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف
بود چون دست بطعام برد آن کودک بگریست گفتند چرا گریستی گفت اینک دوزخ مشاهده میکنم
و مادر خود را در وی بعذاب می بینم شیخ ابو الربیع گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی
که هفتاد هزار کلمه را بجهت آزادی مادر این کودک از دوزخ معین کردم چون این نیت در باطن
خود تمام کردم آن کودک بخندید گفت مادر خود را از آتش دوزخ خلاص یافته می بینم الحمد لله
پس بطعام خوردن مشغول شد شیخ ابو الربیع میگوید که مرا صحت خبر نبوی علیه السلام در باب ثواب
کلمه بکشف کودک و صحت کشف کودک بخبر نبوی صلعم معلوم شد جا آمن چون براجگیر بروی و آنجا
چند روز گذرانی باید که یکی دو بار بزیارت مخدوم العالم بندگی اخی جمشید قدس سره خود را برسانی

۱؎ از مشائخ حضرت شیخ اکبر ابن عربی است ۱۲ ۲؎ از مریدان ابو العباس بن عریف است ۱۲

و در روضهٔ منوره ایشان مشغول شوی که در روضهٔ اولیا فوائد بسیار است این درویش را قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قدس سره بجاروب کشی آستانهٔ عالیه شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز قلندر
نورالله مرقده فرموده بودند و نیز گفته فرستادند که حجیلی نزدیک آستانهٔ ایشان باشد که در روز
دو مرتبه بزیارت ایشان رسد بحکم شیخ قبل ازین اکثر اوقات بزیارت میرفتم و مراقبه میکردم
و ذوق می یافتم درویشی از شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره پرسید که چون این بدن را
در خاک ادراک نیست پس چه احتیاج است بسر خاک رفتن و فائده چیست در هر مقامے که
توجه کند روح آن بزرگ متوجه خواهد شد شیخ فرمود فائده بسیار است یکے آنکه چون بزیارت
کسے میرود چندانکه میرود توجه او زیاده میشود چون بر سر خاک میرسد و بحس مشاهده میکند خاک
او را حس او نیز مشغول او شود و بکلی متوجه میشود دوم دیگر آنکه هرچند که ارواح را حجاب نیست
اما در بدنیکه هفتاد سال صحبت با وے داشته باشد آنجا باشد با آن موضع نظر و تعلق او بیشتر بود
از مواضع دیگر پس حکایت کرد که یک نوبت در خلوت جنید قدس سره بودم و از خلوت وے
ذوق تمام میرسید بسبب جنید که دران خلوت کرده بود چون بیرون آمدم و بر سر خاک وے
رفتم آنجا ذوق نیافتم این معنی را بخدمت شیخ قدس سره گفتم فرمود که آن ذوق بسبب جنید یافتی
یا نه گفتم بلے گفت در بنائیکه او بعمر خود چند نوبت بوده باشد ذوقے حاصل شود در بدنیکه
دائما با او صحبت داشته بود اولی باشد که ذوق بیشتر حاصل شود اما شاید که بسبب مشغولی حس
بر سر خاک [illegible] توجه تقصیرے افتاده باشد و فوائد زیارت بسیار است کسے اینجا توجه کند بروحانیت
مصطفی علیه السلام فائده یابد اما اگر بمدینه رود در روحانیت آنحضرت صلعم از رفتن او و در رنج راه
او باخبر باشد چون آنجا رسد بحس ببیند روضهٔ پاک آنحضرت صلعم را و بکلی متوجه شود فائده آنرا
با فائده این چه نسبت و اهل مشاهده را این معنی تحقیق باشد سلے برادر منتهی را هیچ چیز زیان

عـــه متولد سنه هشت صد و شصت و یک و متوفی دوازده ذی الحجه سنه نهصد و هفتاد و شش عمر یکصد و پانزده
سال مزار در لاهور بود ۱۲

ندارد چه ملک وچه زن وچه فرزند چنانچه بزرگے میفرماید ؎

چیست دنیا از خدا غافل شدن — نے قماش و نقره و فرزند و زن

ومبتدی را طعام لذیذ و آب سرد زیان دارد تا بملک ومال وفرزند چه رسد حتی آورده‌اند که مریدے مبتدی راه در سفر همراه شیخ اتفاق شد هر دو بجاے رسیدند که وادی پر خطر پیدا شد مرید چون زر پنهان داشت از شیخ پرسید که بکدام راه رویم شیخ فرمود زر را بینداز و از هر راه که خواهی برو خوش گفت آنکه گفت ؎

حب دنیا ذوق ایمانت برد — آرزوے آن ز تو جانت برد
چیست دنیا آشیان حرص و آز — ماند از فرعون و از نمرود باز
تا نگردانی ز ملک و مال روے — یک نفس ننمایدت این حال روے
روے یکساعت بگردان از همه — تا شوی فارغ چو مردان از همه

جا نمن از صاحب دیده هر چه بینی انکار نیاری هر چند خلاف در نظر نماید بعضے از ایشان از خلق می گریزند و بعضے می آویزند و بعضے شب و روز در گفتگو میباشند و بعضے خاموش و بعضے در شب خواب هم کنند و بعضے همه شب بیدار میباشند و بعضے از خلق چیزے میگیرند و بعضے نمی گیرند و بعضے دریوزه میکنند و بعضے نمی کنند و بعضے بر معلوم نشسته اند و بعضے بر توکل غرضکه هر چه از صاحبدلان آید راست و درست است و هر که از ایشان نباشد بصورت و لباس خود را نموداری میکند هر چه کند بد و وبال است تا کسے را بینائی کمال نباشد که عارف را از ناقص جدا تواند کرد از خدمت ایشان روے نگرداند شاید که از ایشان کسے عارف وصاحبدل باشد و هر کرا بینائی کمال باشد بتواند که عارف را از ناقص جدا بکند آنکس را میرسد هر چه داند بکند که او دیده کار خواهد کرد و نقل است که شیخ الاسلام شیخ عبدالرحمن جانباز لاهر پوری در آستانه عالی خود با مریدان نشسته بود که درویشے عریان رسید و در رو بخانقاه نهاد شیخ فرمودند که وے را بیرون کنند مریدان بیرون کردند آنا با نکار تمام که این درویش مسکین و غریب و نامراد می نماید

وشیخ از خانقاه بیرون میکنند آن درویش از انجا رفت و در خانقاه شخصے دیگر فرود آمده شکایت کرد چون آن شخص در خدمت شیخ قدس سرہٗ اخلاص تمام میداشت بسبب شکایت درویش را خوش ساخت و بتواضع و مدارات پیش آمد درویش شب بعزت گذرانید چون صبح شد با صد جوش و خروش و حیله و مکر فریاد برآورد که اے مسلمانان گواه باشید که این صاحب خانقاه اشرفی از ما دزدیده است و بخانه بروه مارا خراب کرد و تاراج ساخته است و نزدیک بود که این قصه را پیش حاکم برد که صاحب خانقاه عزیزے را بخدمت شیخ فرستاد که ماجرا را بعرض رساند پیش از رسیدن آن شخص شیخ قدس سره بمریدان فرمودند درویش عریان که بوقت شام اینجا آمده بود ویرا بیرون کردیم در خانقاه فلان شخص است آنرا به تهمت دزدی گرفتار ساخته نزدیک است که بحاکم برد بروید و صلح کنانید مریدان رفتند و آن شخص را از راه گردانیده همراه بردند که شیخ مارا در پے این مهم فرستاده است سے برادر لازم است که اولیا را اولیا را بشناسند اگر نشناسند چه باک خضر علیه السلام که نقیب اولیا است همه را نمی تواند شناخت او نقیب اولیا عاشقان است نه معشوقان و معشوقان را بجز حق سبحانه دیگر ندانند و نه شناسد اولیائی تحت قبائی لا

یعرفهم غیری در باب ایشان است قطب العالم شیخ عبدالقدوس نور الله مرقده از ایشان بودند ابراهیم خواص قدس سره فرمودند که در بغداد بودم بر کنارهٔ دجله وضوئی ساختم کسے را دیدم که از انجانب دجله بر روے آب می آمد روے بر زمین نهادم و گفتم بعزت و جلال تو که روے برندارم تا این مرد را ندانم ابراهیم بن عیسے را دیدم که بیامد و مرا بجنبانید و گفت هر گاه که خواهی که کسے را از اولیا حق بشناسی این بگوے هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل

شئی علیم حمد مر خداے را که این ضعیف و نحیف را باحوال اکثر اولیا خویش اطلاع داد و حقیقت

---

[۱] دوستان من زیر قبائے من اند کسے شناسد آنرا کسے جز من ۱۲ [۲] همون اول و آخر و ظاهر و باطن و همون هر چیز دانا است ۱۲

[۳] متوفی سنه دو صد و نود و یک هجری مزار زیر حصار ترک در صفاهان ۱۲

[۴] مصاحب حضرت معروف کرخی متوفی سنه دو صد و چهل و هفت هجری مزار در اصفهان ۱۲

ایشان کشف گردانید و بمقام ایشان رسانید الله تعالے آن برادر و جمیع طالبان را بر جادهٔ شریعت استقامت کرامت کناد۔ فقط

مکتوب سیوم در بیان فریفته و مغرور شدن بعض طالبان بکمالات غیر و رسیدن بمعرفت حق که مراد اصلی و علت غائی سلوک است

بحر الحقائق والمعارف معدن شریعت نبوی متابع سنت مصطفوی شیخ عبد الرسول گجندوی سلمه الله تعالی من الآفات از درویش مجتبی بن مصطفی معروف بجا دعاے تحیت موصول باد جانم از برادران بعضے از غیب چیزہاے عجائب و غرائب دیده فریفته شدند و مقام کردند و ازان نگذشتند و بعضے در عالم ارواح افتاده و ازان نگذشته و بعضے از ہر ذره ذکر بلغات مختلفه شنیدند و آنرا مقصود اصلی پنداشته مقام کردند و بعضے از درختان و گیاه ہا شنیدند که من فلان علت را نفع میرسانم و فلان ضرر را دفع میگردانم و از من طلا و نقره میشود آنرا کمال دانسته و خود را کامل شمرده مقام کردند و بعضے در تصور اسماء الٰہی چنان مستغرق شدند و لذت گرفتند که ازان گذشتن نتوانستند که بمسمے رسند ۵

اسم خواندی رو مسمی را بجو
مه ببالا دان نه اندر آب جو

و بعضے باطلاع دل بر حقیقت مردم شاد شدند از غرور در جامه نگنجیدند و خود را جنید و بایزید وقت فہمیده مقام کردند و ازان نگذشتند که بخدا رسند و خدا را شناسند که از بہر آن حق سبحانه ایشانرا آفریده است چنانکه فرمود و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون باتمن اطلاع بر دلہا کافران را نیز میشود و این ثمره ریاضت است چون آئینه دل از ریاضت صاف شد ہرچه در دلہاے مردم است بر آئینه دل آن ہویدا میگردد و ریزه پاسے بمن گفت که در جونپور درویشے از ہندوان بود و چون تعریف وے شنیده بودم رفتم ہر خطره و خیال که

۵ نیافریدم جن وانس را مگر اینکه عبادت کنند ۱۲

در دلم سر زد فوراً گفت حیران شدم بخاطر رسید که اینچنین مرد اگر مسلمان شود بهتر است گفت
که مسلمان خواهم شد با آنکه اینچنین چیزها طالبان و سالکان را از مقصود اصلی باز می دارد
نباید که باین چیزها فریفته شود و دل به بندد و هیچ شما طالب حق بلند همت باید که این
چنین چیزها را پشت پا زده بمقصود اصلی بهره مند شود و عاقبت بخاتمت بخیر باد۔

مکتوب چہارم در باب اخفائے راز از نامحرمان

مکتوب مرغوب محبت اسلوب معدن الحقائق والمعارف اخوی شیخ عبدالرسول سلمه الله تعالیٰ
من الآفات در عین نگرانی رسید بمطالعه آن مسرور گردید آزردگی مجتبٰی معروف بجالا هر بود
دعائے مشتاقانه موصول باد سلطے برادر ذوالنون گفت که سه سفر کردیم و سه علم آوردیم در
سفر اول علمی که خاص و عام پذیرفت و از سفر دوم علمی که خاص پذیرفتند نه عام و از سفر سوم
علمی که نه خاص پذیرفت نه عام[ل] تبقیت بعی مبادا د حیدا شیخ الاسلام گفت که اول علم توبه
بود که آنرا خاص و عام قبول کردند دوم علم توکل بود و معامله محبت که خاص قبول کردند نه
عام سوم علم حقیقت بود که نه بطاقت علم و عقل بود و خلق در نیافتند و یا مهجور کردند و بر وی
بانکار بر خاستند تا آنگاه که از دنیا برفت معلوم آن برادر باد که علم حقیقت با هر کس گفتن
روا نیست جز به اهل اگر با نااهل گوید و یا بکفر و زندقه نسبت کنند اے برادر در مکتوب
بود که بعد عرس مخدوم العالم روانه بلاهر پور شود شما را هیچ احتیاج نمانده که تشریف
بیارند بحکم المرء مع من احب من و شما یکجا ایم اما خوشنودی من و مفتی زمانه قاضی جیه
چنانست که کتب چند که باقیمانده اند برائے نفع دیگران مقید شده بخوانند و این فقیر همیشه
قصد داشت که بزیارت مخدوم العالم شیخ اخی جمشید قدس سره برسد چون موقوف به وقت

---

[۱] این باقی ماندم تنها و سپرده ۱۲ [۲] مرد همراه کسے است که دوست میدارد و بپرد ۱۲

[۳] متوفی سنه دو صد و بست و چهار در نزد بعضی دو صد و چهل و چهار ۱۲

قصد ما ہیچ است عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد۔

مکتوب پنجم در باب مقید بودن بشرع و معترف عجز و قصور ماندن خود در عبادت و معرفت

مکتوب مرغوب اخوی حقائق و معارف آگاه شیخ عبد الرسول متع اللہ المسلمین بطول بقائہ رسید
بمطالعہ آن خورسندی گردید الحمد للہ کہ این طرف خیر است و خیریت ایشان ہمہ مطلوب
تا ادراک ملاقات صوری بخطوط و کتابت مسرور میکرده باشند اے برادر صدیق کسے است
کہ سر مو از متابعت آن سرور صلعم تخلف نورزد ہر کہ متابع تر مرتبہ او عالی تر و ہر چند کہ
زاہد و متقی باشد تا کہ بخود است از خدا دور است و از لذت عبادت محروم و از دانستن
شریعت معذور ہر کہ بحقیقت رسید شریعت را عین حقیقت دانست این معنی بقیل و قال
نتوان یافت و این حقیقت را بگفتگو نتوان شناخت مگر بکشف و این محض فضل حق سبحانہ
است بہر کہ خواست کشف گردانید و بہ ہر کہ خواہد کشف گرداند و علامت دانستن شریعت
عین حقیقت بکشف اینست کہ لمحہ و لحظہ از ریاضت و عبادت و مجاہده خالی نباشد و عمداً
سر مو از شریعت تجاوز نہ کند و عمر عزیز در عبادت و عبودیت صرف کند کہ مرضی و سنت
رسول است و ہر درویش کہ دعوے معرفت کند و از معانی مذکور خالی باشد محض مدعی و
کذاب است اے برادر ہر کرا معرفت بیشتر عجز و نیاز افزون تر است کہ آن سرور انبیا
علیہ السلام با آن کمال و جمال کہ ہیچ ملک مقرب و نبی مرسل را نبود بعد از فرائض بعجز و نیاز
گفتی کہ ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک[1] اے ہیچکس را
بکمال کنہ ایزد بیچون راه نہ و ہیچ یکے از حقیقت وے آگاه نہ ہر کہ شناخت مجمل نہ مفصل خوش
گفت آنکہ گفت ؎

سوے کنہش ہیچکس را راه نیست	ذره از ذره آگاه نیست

[1] نہ عبادت کردیم ترا حق عبادت تو و نہ شناختیم ترا حق شناخت تو ۱۲

آگہ انداز روے این دریا بسے | لیکہ آگہ نیست از قعرش کسے

جانمن خودشناسی خداشناسی است من عرف نفسہ فقد عرف ربہ خوش گفت آنکہ گفت

انچہ دانی انچہ گوئی آن توئی | خویش را بشناس صدچندان توئی
گر تو ہستی مرد کلی کل ببین | کل طلب کل باش کل شو کل گزین

اے برادر مقصود و مطلوب جملہ سالکان و طالبان معرفت خداوند عزوجل است چون این حاصل شد کشف و کرامت و مواجید اگر ظاہر نشود گو مباش خدا را بشناس کشف و کرامات چہ احتیاج کہ خود وے عین کرامات است بلکہ پس از کرامات اللہ تعالی آن برادر را بر جادۂ شریعت استقامت کرامت کناد ہیچ مرتبہ بالاتر ازین نیست کہ متابعت حبیب حق میسر آید جانمن آخر شب اذکار پیکردہ باش و از ان مترس کہ بریاد ہمہ نسبت خواہند کرد سہ

خدمتے مسکین براے کردگار | با قبول ورد خلقانت چہ کار
گر دوصد ابلہ ترا منکر شوند | تلخ کے گردی چو ہستی کان قند
پیر و پیغمبر استی رہ سپر | طعنۂ خلقان ہمین باد سے شمر
آن خداوندان کہ لفظے گفتہ اند | گوش بر بانگ سگان کے بردہ اند
بانگ سگ ہرگز رسد در گوش ماہ | خاصہ ماہی کو بود خاص الہ

اے برادر اگر کسے گوید کہ من در واقعہ چنین و چنان دیدہ ام و مرا چنین حکم شد اگر زود مزد آن حاصل شود بدانکہ عطا است و رنہ خیال بود کہ وے را انمود ا رشدہ است عاقبت و خاتمت بخیر باد۔

مکتوب ششم در باب حقائق و اقسام توحید و دیگر معارف و نصائح در باب سلوک

آنخوی حقائق و معارف آگاہ سلطان العاشقین شیخ عبدالرسول راحق تعالے از تکلفات تا اسفارت مسئون داشتہ حقیقت مبدا کشف گردانا د و آن برادر قول سید الکل صلعم احفظہ

سلہ ہر کہ شناخت نفس خود را پس شناخت پروردگار خود را ۱۲

تا یکه التوحید یضمحل فیه الرسوم ویندرج فیه العلوم ویکون الله کما لم یزل
تا کر سالک بکشف بیدار نشد مقلد است نه موحد ای برادر کسیکه بمطالعه کتب محققان خود را محقق
داند محقق نیست مقلد است نه موحد و در توحید رسمی افتاده نه در توحید علمی تا بحالی چه رسد
برادر من عارف هرگز محتاج دلیل نباشد اگر چه برای فهمانیدن دیگران که در توحید علمی افتاده اند
و محتاج دلیل گشته اند و از معارف عارفان صاحب کشف محروم شده اند

پای استدلالیان چوبین بود		پای چوبین سخت بی تمکین بود

در معرفت توحید علمی هم نادرست تا بتوحید حالی چه رسد اکثر مردم بظن توحید علمی بلکه توحید حالی در
توحید رسمی افتاده و گمان برده که بکمال رسیده و شهد مشاهده چشیده پس میباید که آن برادر
معارف عارفان بکشف شده نه بمطالعه فصوص و فتوحات هرچه بمطالعه کتب محققان معلوم گردد محض
خیال است نه کشف بعضی مردم که از راه باطن خبر ندارند این را کشف دانسته اند و ندانسته اند که
کشف اولیا رنگ دارد و عارفان صاحب اسرار دیگر است که بعد ریاضت شاقه بتوجهات مرشدان
در ایشان ظاهر گشته که بدان نور کشف حقائق اشیا کماهی بر ایشان ظاهر شده و انانیت اصلا در
بصیرت نمانده ای برادر عارفان که بمبدا رسیده اند و دران دریا مستغرق شده اند و محو شده از
اشیا گذشته اند و بی نام و نشان شده اند چون با خود آمده اند ازان بی نشان نشان یافته
و فصوص و فتوحات را حال خود دانسته اند و زبان خود فهمیده اند پس ای برادر ماهیت عالم بر
صاحب کشف مخفی نخواهد بود خاتمه و عاقبت بخیر باد۔

مکتوب هفتم در باب آنکه اولیاء الله را اکثر مردم زمانه بد میگویند و هیچ کس از زبان خلق محفوظ نمانده است

الله تعالی حقائق و معارف آگاه شیخ عبد الرسول را سلامت دارد ای برادر شاه قلندر

سله در توحید چه مرده میشوند رسوم و داخل میشوند دران علوم و میماند الله تعالی چنانکه بود از همیشه ۱۲

بجز رسیدن پرسیدند که بعضی مردم میان محمد یوسف را چنان وچنین میگویند راست است یا دروغ گفتم از زبان کسی این سخن نشنیده ام وهرگز پیش من هیچکس چنین نگفته مگر از شما می شنوم شا قلندر حیران شدند که همچنین مردم مفتری ویاوه گو در عالم موجود هستند که در حق پاکی وصافی وخداشناسی افترا وبهتان میکنند ای برادر شما میدانید که هیچکس از ام المومنین عائشه ؓ بهتر نیست در حق او منافقان چه بهتان عظیم کرده اند وچیزها گفته اند که نباید ونشاید اگر برمن وتو وبر میان یوسف کسی بهتان کند چه باک ست ای برادر درویشی را از حسد حاسدان واز نفاق منافقان گریز نگویند تا کسی بزرگ نشود هیچکس حسد بوی نکند تا که در خانه متاع نباشد دزد نیاید چون در خانه متاع شد از هر طرف دزدان پیدا شدند خواه متاع بدست آید یا نه البته دزدان قصد میکنند همچنین چون کسی صاحب نعمت شد از هر طرف حاسدان ومنکران پیدا آیند پس باید که درویش شکر گوید محسود شدن کاری بزرگ ست چنانچه آن سرور صلعم فرموده اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا خوش می فرماید مولوی معنوی ؎

خود حسد نقصان وعیبی دیگر است	بلکه از جمله بدیها بدتر است
آن ابوجهل از محمد ننگ داشت	از حسد خود را بالا میفراشت
بوالحکم نامش بده بوجهل شد	ای بسی اهل حسد نااهل شد

مکتوب هشتم درباب اظهار اسرار الٰهی که برخود وارد میشوند بمقتضای آیه کریمه

از درویش محتجبی معروف بجالاهرپوری بخدمت حقائق ومعارف آگاه شیخ عبدالرسول

دعای مشتاقانه موصول باد بر ضمیر آن معارف آگاه هویدا باد که چندان اسرار الٰهی برین فقیر ظاهر شده اند ومیشوند که در عالم گوش نیست که آنرا بشنود وطاقت شنیدن آن دارد ع باکه گویم درجهان یک گوش نیست ـ ای برادر عالمان بسیار وعاقلان بسیار وزاهدان بسیار

له یارب بکن مرا حسد کرده شده ونکن مرا حسد کننده ۱۲

وعابدان بسیار وعاشقان ومعشوقان بسیار وصاحب کرامات بسیار آما عارف اسرار نادر است نادر است نادر هست الله تعالے آن برادر را بدین درجه رساند که کلام محققان را کلام خود دانند ای برادر این فقیر هرچه نوشته بحکم آیه کریمه وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ[1] نوشته دیگر آنکه اشتیاق ملاقات بسیار است الله تعالے بوجه احسن میسر آرد آن برادر را می باید که سعی بلیغ کنند که زود از تحصیل علم فارغ شوند عاقبت بخیر باد۔

مکتوب نهم دربیان آنکه هر کسے را با حق وصالی است بقدر قابلیت خود

اخوی اعزی بحر الحقائق شیخ عبدالرسول گهندوی بمرضیات ایزدی بوده خوش وقت باشند از درویش محتجب عرف مجالاهرپوری بیتے چند مطالعه نمایند۔

هر یکے را دان وصالے هر زمان	آن بداند یا نداند اے جوان
هر که داند او کمال آرد بدست	تو یقین دان کو محال آرد بدست
این سخن درخور محقق گفته شد	دُرِّ معنی بهر وے خود سفته شد

جانمن عارف محقق برتر است از تصرف و کرامت۔

گر ترا باشد تصرف در جهان	کے تو باشی چون محقق اے جوان
پس محقق را بدان اے دلبرا	هست برتر از تصرف دوسرا
کے شناسد مر محقق را کسے	گرچه گردد کس درین عالم بسے
آن همار است آن هما است آن هما	تو طلب کن آن هما رخوش لقا
گر بیندازد همائے سایهٔ	شاه گردد مفلسی بے مایهٔ

جانمن بعضے اسرار تعلق بحضور دارد وقتیکه اشاره خواهد شد شما تشریف خواهند آورد کلام زبدة المحققین شیخ محی الدین ابن عربی دیده باشند که از وهیچکس بهتر نگفته و نه نوشته

[1] ولیکن بیان کن نعمت پروردگار خود را ۱۲

حقیقت کما ینبغی از ملاقات ظاهر خواهد شد

هر ولی کو بر درے آن سرور است	در حقیقت آن ولی پیغمبر است

معنی این بیت بس مشکل است بتفکر ظاهر خواهد شد متابعت رسول الله صلعم بهمه حال بباید هر که متابع تر مرتبهٔ او عالی تر دولت معرفت مزید باد والسلام والاکرام۔

مکتوبات بنام شیخ ابونجیب عثمانی امیٹھوی

مکتوب اوّل در باب آنکه اکثر اهل زمانه حاسد اولیاء الله میباشند

عاشق سبحانی شیخ ابونجیب عثمانی ساکن قصبه امیٹھی سلمه الله من الآفات از درویش مجتبیٰ بن مصطفیٰ معروف بجالاهرپوری دعاے تحیة موصول باد مکتوب مرغوب آن برادر در عین اشتیاق رسید بمطالعهٔ آن مسرور گردید مندرج بود که حاسدان نمی خواهند که ما را استقامت شود هرگاه که بسیار چیزها را انبیا علیهم السلام که اشرف المخلوقات بودند خواستند که شود نه شد و بسیار چیزها خواستند که نشود شد پس خواست من و تو خصوصًا خواست حاسدان و بدخواهان چه طور خواهد شد لیکن در طاعت و عبادت و ذکر و فکر باش و دل را قوی دار تا از غیب چه ظاهر شود بر آن برادر واضح باد که هر کرا حق سبحانه تعالےٰ مقبول گردانیده هرگز مردود نخواهد شد و هر کرا مردود گردانیده او هرگز مقبول نخواهد شد و هر چه در باب کسے در ازل رفته هرگز بجهد حاسدان و بدخواهان در وے قصورے و فتورے نه شود و اگر در باب کسے پریشانی و بے جمعیتی رفته هرگز بامداد دوستان و خیرخواهان بجمعیت نشود

ایشان از خلفاے کبار حضرت سید العرفا لاهرپوری بودند در علوم عالیهٔ صوفیه عمومًا و در بیان حقائق و معارف خصوصًا مشهور بودند وفات ایشان به بست و هشتم جمادی الآخر و بقولے بست و هشتم ذیقعده سنه یک هزار و یکصد و هشت گردید مزار در قصبه امیٹھی ضلع لکھنؤ است حال تفصیلی ایشان به نفحات العنبریه توان دید ۱۲

هرگاه که چنین شد پس آن برادر خاطر را جمع کرده و دل را قوی داشته همیشه با حق باشند که

من له المولی فله الکل واقع است ؎

هر کرا او هست کل او را بود		هفت دریا نیز پل او را بود

دیگر آن برادر را معلوم باد که محسود شدن کار بزرگ و نعمت عظیم است لهذا آنحضرت صلعم فرموده اللهم اجعلنی محسودا ولا تجعلنی حاسدا چون آن برادر صاحب نعمت شد محسود گشت و هر که صاحب نعمت شود البته محسود خلق گردد و می باید که آن برادر این نعمت عظیم القدر را شکر بجا آرد و چون اولیاء را در حین حیات از دو جماعه چاره نه یکی منکران و دیگر معتقدان معتقدان بسبب اعتقاد دوستان حق ثواب میرسند و همه حسنات در نامه اعمال ایشان درج میکنند و در قیامت حشر ایشان با دوستان حق خواهد شد و بسبب انکار منکران و بدگویان و حاسدان اولیاء الله را ثواب میرسد و همیشه حسنات در نامه اعمال ایشان درج میشود و سیئات در نامه اعمال منکران و بدگویان و حاسدان و این جماعه داخل عاصیان میشود و حشر ایشان بعاصیان خواهد شد زهی کمال و بزرگی آن مشائخ که بعد از وفات ایشان یک جماعت منکر ایشان باشند و بدگویند و بدان سبب ثواب آن بارواح مشائخ رسیده باشد و فرشته حسنات را همیشه در نامه اعمال ایشان نوشته باشد چنانچه از متقدمین شیخ محی الدین بن عربی و از متاخرین شیخ عبدالرحمن جانباز لاهوری قدس سرهما بودند ثبات قدم و خاتمت آن برادر بخیر باد۔

مکتوب نوزدهم در اینکه تلاش معاش برای متعلقان جائز است تا بفراغ خاطر بیاد حق مشغولی دست دهد و بتوجه دوستی اغنیا مضائقه ندارد

جامع المعقول والمنقول شیخ ابو نجیب ساکن اتهی سلمه الله تعالی من الآفات از درویش

سلہ هرکه برای مولی است پس برای وی همه است ۱۲ سلہ ای خدا مرا محسود دیگران گردان و حاسد نگردان ۱۲

محبّا لاهرپوری دعای تحیت موصول باد تحفهٔ درویشان صحبت وابستگان و متعلقان
که خدمت ایشان من حیث الشرع فرض است بلکه شما اغنیا رجوع آورده وجه معیشت ایشان بسته
این جماعت که این جمعیت خود است حاصل کردند و بفراغ خاطر در طاعت عبادت مشغول
شدند بدین نیت تلاش معیشت داخل طاعت است در حدیث نبوی است که نیة المؤمن
خیر من عمله[۱] در واقع همین نیت است اگر بدین نیت درویش به اغنیا رجوع آورد دوست
دارد باک نیست شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز نوشته که اگر زاهد توانگر را دوست دارد
بسبب آنکه او را نفع رسیده بود و بفراغ خاطر در طاعت مشغول میباشد این دوستی هم برای
خدا باشد جانمن الله تعالی محبت را به محنت مقرون گردانیده و گنج را در کنج نهاده تا هر سفله
دعوای محبت نکند و هر بوالهوس هوس گنج نکند شیخ الاسلام شاه عبدالرحمن جانباز نوشته
که در شمس المجالس آورده که آن دوازده هزار کرم که همه گوشت اندام ایوب علیه السلام خورده بود
چون گوشت با آخر رسید هم یکدیگر را خوردند تا سه کرم ماند چون ایوب پا بر زمین زد سه کرم
از وی جدا شدند یکی در هوا شد نحل انگبین گشت که در وی شفا بود و دیگری در خاک
افتاد کرم ابریشم گشت که اصل لباس دنیا بود و یکی در آب افتاد علق گشت که
سبب راحت علتها بود پس از مدتی ملخ زرین ببارید جبرئیل آمد حلهٔ بهشتی او را
پوشانید و تاجی مرصع بر سر او نهاد و نعلین ذهب در پای کرد و گفت یا ایوب
ملک می گوید که اگر چه بسی محنت کشیدی آخر به صبر به نعمت رسیدی بجلال
قدرت ما هر کس که در محنت همچو تو صبر کند من به او چنین لطف کنم ع

ای برادر چند روزی جهد کن

---

[۱] نیت مومن بهتر است از عمل وی ۱۲

مکتوبات بنام حضرت شیخ یوسف عثمانی امیٹھوی

مکتوب اوّل در آنکہ بعد ہر رنج راحت و بعد ہر گریہ خندہ و فوائد پیر پرستی

آن صاحب بکمال جعلہ اللہ تعالیٰ من الواصلین از ذرۂ بیمقدار مجتبیٰ معروف بجالا ہر پوری
بدعا و سلام معزز باد اے برادر بعد ہر رنج راحت است و بعد از ہر گریہ خندہ و خندہ بعد از گریہ
افضل است و احب عند اللہ چنانچہ حضرت غوث الاعظم میفرمایند قلت یارب ای ضحک
افضل عندک قال ضحک الباکین اے برادر نہ بینی کہ مہتر یوسف علیہ السلام بعد از رنج
بسیار و محنت بیشمار بپادشاہی مصر رسید و عزیز عالم گردید و پدر او در غمش چندان گریست کہ بینائی
چشمش زائل رسید چون شربت وصلت چشید کوری چشم بہ بینائی مبدل گشت پس اے عزیز ہر کہ
خود را در شکنجہ ریاضت و مجاہدہ کشید عاقبت شربت وصل چشید کہ بدان سعادت ازل
و ابد حاصل گردید اے عزیز در سنہ یک ہزار و چہل و نہ در عشرہ اخیرہ ماہ ذیحجہ شب بود کہ روح
پر فتوح حضرت شیخ ابو سعید برین فقیر تجلی کرد و فرمود کہ مریدے داشتم افغان کہ قرار دادہ بود
کہ حتی المقدور آب نخورم چون مدت مدید گذشت از قلق و اضطراب نفس دہان وا کرد در
دہان وے آب انداختند چون در دہن وے آب رسید در ہمین غم و الم جان داد اے عزیز ببین کہ
سلف چہ قدر مخالفت نفس اماره کردہ بمطالب رسیدہ اند و نفس را از راہ برداشتن ہمین جہاد
اکبر است حضرت بایزید بسطامی بدرگاہ ایزد متعال عرض کرد کہ الٰہی کیف اطرق الیک حکم شد

سلہ پس گفتم اے پروردگار کدام خندہ بہتر است نزد تو پس فرمود کہ خندہ گریہ کنندگان ۱۲ سلہ بار خدایا بگو براہ یابم سوے تو ۱۲
سلہ ایشان بزرگ از خلفاے کبار و منظور نظر حضرت سید العرفا لاہر پوری بودند وفات ایشان ہ سیزدہم و بقولے ہشتم ذیقعدہ روز
چہار شنبہ سنہ یک ہزار و یک صد و شش و بقولے پنج گردید مزار در قصبہ امیٹھی ضلع لکھنؤ محلہ قضیانہ است ۱۲ نفحات العنبریہ
سلہ متولد سنہ یک صد و سی و شش و متوفے پانزدہ شعبان روز جمعہ سنہ دو صد و شصت و یک عمر
یک صد و بست و پنج سال مزار در بسطام ۱۲

دفع نفسانیت و تعالی بر سالک مخالفت نفس فرض است آن شیخ حامد جونپوری سلطان جہانگیر پرسید که پیر پرستی به از خدا پرستی چه معنی دارد شیخ گفت که این فقیر از خانه بیرون آمد که بے وسیله بخدمت شاه برسد و مقصود حاصل کند تا یک مدت محنت کشید و هرچه از خانه آورده بود خرچ شد و هم قرضدار شد نه بحضرت شاه ملاقات شد نه بمطالب رسید و بدولت پیر معرفت خدا رسیده بمطالب بهره ور شد پس پیر پرستی به از خدا پرستی است عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جمله مسلمانان بخیر باد بحرمة النبی و آله الامجاد ۔

مکتوب دوم در بیان آنکه علم ورثه انبیا باولیا میرسد تا علم شریعت ندانند وارث نیست بلکه مسخرهٔ شیطانست چنانچه درین معنی ست قصهٔ زاهد و دانشمند مشهور

در دریای معانی شیخ یوسف عثمانی بعلوم ظاهر و باطن بهره مند باد جانِ آنحضرت صلعم فرمود العلماء ورثة الانبیاء علم ورثه انبیا باولیا نرسد تا دام که علم فقه و اصول و کلام حاصل نکند زیرا که علم طریقت و حقیقت موقوف است بعلم شریعت چون آن شریعت ندانند طریقت و حقیقت که از آن برتر است کے دانند بلکه هرگز ندانند چون علوم مذکور دانست بعلم انبیا رسید اے برادر مردم چهار نوع اند بعضے ظاهر و باطن خراب دارند و بعضے ظاهر آراسته و باطن خراب دارند و بعضے ظاهر خراب باطن آراسته دارند و بعضے ظاهر و باطن آراسته دارند طائفه که ظاهر و باطن ایشان خراب است عوام اند و طائفه که ظاهر آراسته و باطن ایشان خراب است متعبدان اند که در ظاهر بیفزیند و در باطن نیفزیند و طائفه که ظاهر ایشان خراب و باطن آراسته است مجانین اند و طائفه که ظاهر و باطن ایشان آراسته و پیراسته است مشائخ اند و ایشان را صوفیه نیز میگویند که ایشان بکمال علم و عمل وارث انبیا شده اند پس اے برادر بر سالکان این راه فرض است که علم مدرسه که بوسیله آن بعلم وراثت انبیا واصل شوند حاصل کنند و هیچکس از مشائخ کبار صوفیان

---

۵۱ گذار نفس خود را و بیا ۱۲ ۵۲ علما وارث انبیا اند ۱۲

نادارسے بے علم ظاہر نبود و بعضے کہ بغلبۂ عشق الٰہی از تحصیل علم باز ماندند بعنایت الٰہی حقیقت علم
ظاہر بر ایشان کشف شدہ بود پس ہیچکس از مشائخ بے علم نبود و برائے ہمین پیغمبر صلعم متعبد بے علم را
بخر خراس مانند کرد و فرمود المتعبد بلا فقہ کالحمار فی الطاحونۃ و برائے ہمین بزرگان زاہدان
بے علم را مسخرۂ شیطان گفتہ اند چونکہ ایشان را استقامت نیست کہ عنان ایشان بدست شیطان
است ہر جانب کہ میخواہد می برد حکایت قصہ زاہدے بے علم شنیدۂ از من بشنو زاہدے در زمین
صومعہ گوشہ گرفتہ بعبادت حق سبحانہ مشغول شد وقتے دانشمند آن گروہ گمراہان بدر صومعہ
زاہد رفت و وے را از معارف چیزے پرسید زاہد بقدر فہم خود جواب داد آن دانشمند برائے
الزام زاہد چیزہا پیش می آورد کہ از عہدۂ جوابش زاہد بے علم بیرون آمدن نتوانست و
ساکت گشت ہم دران زمین عارفہ بود از اہل اسلام وے را ازین حال آگاہ کردند بغایت محزون و
مغموم شد کہ آن دانشمند زاہد را از راہ خواہد گردانید از ترس این معنے عارفہ دم کژدم شستہ
و بکاغذ پیچیدہ در آستین کرد و زنار در گردن انداختہ بدر آن دانشمند رفت چون آن اندرون
خانہ بود کسے را فرستاد کہ بدانشمند بگو کہ زنے ہم مذہب تو آمدہ است بسبب مسئلۂ دین مشکل
شدہ است زود بیرون آئی و جواب بگو ورنہ زنار خواہم شکست چون آن دانشمند شنید بیرون
آمد و پرسید کدام مسئلہ مشکل داری عارفہ کژدم از آستین برآوردہ پرسید کہ کژدم را کہ آفریدہ
گفت اہرمن باز پرسید کہ زہر در دہنش کہ نہاد گفت اہرمن باز پرسید چون اہرمن آفرید زہر
در دہنش نہاد یزدان بران عالم بود یا نہ زود جواب این بگو ورنہ زنار بشکنم دانشمند درین
مسئلہ درماند اگر گوید کہ عالم بود پس چرا خبر نگردانید و اگر گوید کہ عالم نبود جہل لازم آید و
جہل الوہیت را نشاید چون درین معنے درماندہ شد گفت زمانے صبر کن اول من زنار بشکنم
بعدہ تو در حال دانشمند توبہ کرد ایمان آورد و زنار بشکست پس زن عارفہ بہ از صد زاہد و
عابد بے علم و معرفت حکایت مرید را صحبت بہتر از تنہا بودن کہ در تنہائی آفات است و در صحبت

---

(۱) عبادت کنندہ نادانقہ مثل خر آسیابان است ۱۲

احوالات دیگر یک ساعت صحبت پیر بهتر از خلوات چه خوش گفت آنکه گفت ؎

صحبت مردانت از مردان کند		یار خندان باغ را خندان کند

ای برادر مرید را باید که صحبت پیر را از اهم مطالب شمرده مداومت نماید تا از حالات وی بروی فرود آید آنگاه خلوت گزیند که صحبت و خلوت و ہر یکی و برا پر شده است اگر مرید باین مرتبه نرسد و طالب خلوت شود پس خلوت وی را آفت است چنانچه نقل است که سید الطائفه جنید را مریدی بود در دل وی قرار گرفت که من بدرجه کمال رسیدم و خلوت گزیدن ما بهتر از صحبت پس خود را از صحبت کشید و بگوشه خزید چون شب درآمدی شتر بیاوردندی و وی را گفتندی که ترا بهشت باید شد وی بران نشستی و میرفتی تا جای بپدید آمدی خرم و دلکش و گروهی خوبصورت و طعامهای خوش و آبهای روان تا سحرگاه آنجا ماندی آنگاه بخواب رفتی چون بیدار شدی خود را در صومعه خویش یافتی پس نخوت و رعونت اندر دل وی سر زدن گرفت و زبان بدعوی کشاد که مرا چنین میباشد خبر بجنید رسید وی بدر صومعه آن مرید رفت و وی را در کبر و عجب یافت حال از وی پرسید آنچه بود گفت شیخ فرمود چون امشب بدانجا رسی سه بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گوئی چون شب رسید بطریق معهود وی را بردند وی بدل تجربه را که اندر وی اعتقاد سه بار لاحول گفت آنجماعه بجز و شیدند و برفتند مرید خود را بر در صومعه خود یافت و استخوانهای مردار گرد خود دید بر خطا خود واقف شده توبه کرد و بصحبت پیوست پس مرید را باید که صحبت را از همه دیگر فرائض فرض داند ای برادر نه بینی که حیوان از صحبت خوب وی ادب گیرد و طوطی به تعلیم آدمی ناطق میشود و باز از صحبت پیر شکاری همه اشارات را اخذ میکند همچنین مرید را باید که باشاره پیر کار کند اگر امر صحبت شود صحبت اختیار کند و اگر حکم خلوت شود خلوت گزیند چونکه پیر طبیب است و مرید بیمار پس چنانکه طبیب در سبب شفا بیمار است پیر نیز

دیار نیست قوت و طاقت مگر بمهلت بزرگ دبیر ۱۲

درپے صفائی مرید است در آنچہ بہبود مرید است آن سیفرماید پیر را نظرے خاص میباشد کہ بدان بر احوال مریدان مطلع شده ہر یکے را موافق ایشان کار میفرماید کہ عاقبت ایشان را بکار آید عاقبت وخاتمت آن برادر واین درویش وجملہ مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب سوم دربیان ذکر کردن بسختی وشدت تام ورغبت بکثرت ذکر از قول نبوی علیہ السلام وآداب ذکر

دُرِ دریاے معانی شیخ یوسف عثمانی ساکن اٹھی سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از درویش مجتبیٰ عرف مجالا ہرپوری دعاے تحیۃ موصول باد اے برادر چندان اذکار سخت باید کرد کہ از کثرت حرارت ذکر از بدن ذاکر رطوبا تیکہ در گوشت وپوست وخون ورگ مقام کرده است بیرون آید تا حالت خود روے نماید آن زمان یعنی الآن[1] کما کان در فہم آید رحمت بر جانش باد کہ گفت ؎

	غیر او جز وہم وجز پندار نیست		ہر چہ بینی یار ہست اغیار نیست	

اے برادر ذاکر را باید کہ چنان ذکر بکند کہ در ہر دم مشہور بدیوانہ شود کما[2] قال علیہ السلام اکثروا ذکر اللہ حتےٰ یقال انکم مجانین وسالک را باید کہ قبل از ذکر وضو تازه بکند بعده بتضرع وزاری ہر قدر کہ تواند استغفار گوید بعده بحضور دل اذکار شروع کند چون از ذکر فارغ شود این دعا بخواند اللّٰھم[3] انا ذکرنا اللہ علےٰ قدر قلۃ عقلنا وعلمنا وفہمنا فاذکرنا علےٰ سعۃ رحمتک وفضلک یا خیر الذاکرین ویا ارحم الراحمین باید کہ ذکر بحضور دل بکند تا زود بمقصود رسد وہر کہ ذکر بکند ودل او غافل باشد در حق او وعید سخت است وز اخبار است کہ حق سبحانہ میفرماید ہر کس کہ یاد من بغفلت میکند منکر

[1] الآن ہم چنان است چنانکہ بود ۱۲ [2] فرمود آنحضرت صلعم بسیار کنید ذکر الٰہی چندانکہ دیوانہ گفتہ شوید ۱۲
[3] بار خدایا یاد کردیم ترا بقدر کمی علم وعقل وفہم خود پس یاد کن ما را بوسعت رحمت وفضل خود اے بہترین ذاکران ورحم کنندہ ترین ۱۲

خداوندام یاد او به لعنت میکنم رحمت بر جانش باد که گفت

هر آنکو غافل از حق یک زمان است ... در آن دم کافر است اما نهان است
اگر غفلت بر دی پیوسته بودی ... در اسلام بروی بسته بودی

ای برادر مرشد را باید که اول طالبان را باکل حلال و صدق مقال امر فرماید بعد از ان اذکار و افکار تعلیم نماید که زود ثمره بخشد اگرچه حق ارشاد ازین هم برتر است اگر کسی درین زمانه این قدر بکند که مردم را از بدعت و حرام خوردن توبه دهد و مفسدان را براه آرد از نیکان عالم است در چهل مجلس مذکور است که اخی علی مصری حکایت شیخ صفیؑ الدین اردبیلی بخدمت شیخ علاء الدوله سمنانی آغاز کرد گفت که او پیوسته در طلب طالبان است و بکثرت مریدان تفاخر میکند و میگوید که غیر از من مرشد نیست و همه خلق را اینجا میباید آمد تا بایشان ارشاد کنم شیخ فرمود که روزگار با عجب روزگاریست من پیوسته خبر او می پرسیدم میگویند که مریدان را بلقمهٔ حلال خوردن میفرماید و بذکر خدای تعالی کردن باین وجه او را دوست داشتم و گفتم که او در عهد خویش مردیست که جماعتی بدعتی را از حرام خوردن توبه میدهد و بذکر کردن مشغول میدارد اگرچه حق ارشاد کما حقه بجا نمی آرد مگر نیک است اگر مردمان را از و منفعت باشد و ببدعتی و حرام خوردن مشغول نیست اگر باطن او را غرض دنیوی و میلی بجاه باشد امید دارم که خدا آن را عفو کند که بسیار مفسدان بسبب او ترک فساد میکنند اگرچه ارشاد کردن طالبان را بر قانون طریقت بمقصود رسانیدن کار دیگر است اما این ساعت که جهان از بدعت و حرام خوردن پر گشته و بسیار مبتدع خود را بلباس مردان پوشیده فریب اظهار کرده اند و ضلال را ارشاد نام نهاده اند اگر کسی اینقدر میکند که مسلمان را از ارادت شیطان نگاه میدارد و بذکر حق و اکل حلال میفرماید ازین چه بهتر باشد خدایش توفیق خیر دهد و دیگر اخی علی مصری از خدمت شیخ سوال کرد که سیر عارفان بی طی و خرق و التیام چون است فرمود که همه هست

ع متوفی دوم ذیقعده سنه هفتصد و هشتاد و پنج مزار در اردبیل ۱۲ وفیات

و ما را تحقیق شده است که بعضے از ایشان از دیوار بیرون می آیند و باز درون میروند صاحب
خرق والتیام و کسے باشد که توجه کند بکعبه و کعبه را بیند نزدیک خود و همچنین اگر نزدیک شود بر فلک
بغروب حق تعالے آن ساعت را بر سلے او ممتد گردانند تا نماز آن وقت گذارد و بے آنکه
در گردش افلاک تغیرے پدید آید و ما در غیب مشاهده کردیم که گاه بوده است که هزار سال سیر
در دریا میکردیم چنانچه شب و روز را شمردیم و رمضانها را روزه میداشتیم و نماز عید میگذاردیم
تا هزار سال میشد و چون از غیب باز آمدیم همانقدر پیش نبود که بعد از نماز بامداد پیش از بر آمدن
آفتاب و در غیب ازین نوع بسیار است تمت عبارته سلمه برادر درویشے بود سیاح همراه
این فقیر چند گاه بوده است که از دیوار بیرون می آمد بے خرق والتیام و شیخ ما قطب العالم
شیخ عبدالقدوس قلندر جونپوری در یک ساعت بخرق عادت بکعبه رفته و حج گذارده آمده است
و صاحبان ایشان را مبارکباد گفته اند و همدران ساعت بخانه رسیده بے آنکه یک دو قدم بر
زمین نهد و یا در گردش افلاک تغیرے پدید آید عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد۔

مکتوب چهارم در وصف صوفیان و سیر طریقه ایشان و فائده دوام وضو

در بیدریاے معانی شیخ یوسف عثمانی سلمه الله تعالی من الآفات از درویش محتجب [illegible]
معروف بجالاهرپوری دعاے تحیه موصول باد آن برادر را معلوم باد که صوفی آن بود که خود نبود و در سیر
این بود صوفی بود و به روش شریعت صوفی شود و هر که صوفی است از دائره متابعت نبی صلی الله علیه وسلم قدم بیرون نخواهد نهاد

بود مرد آنکه در حال تمامی	کند با خواجگی کار غلامی

و صوفی را باید که همیشه با وضو باشد و هر وقت که وضوے تازه بکند دوگانه نفل گذارد که اهل تصوف
این را رکنے از ارکان اعظم این راه تصور میکنند می آرند که در وقت شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا مرید

۱؎ متولد شب جمعه ماه رمضان سن پنج صد و شصت و شش یا هفتاد و هشت و متوفی هفتم صفر روز پنجشنبه سنه ششصد و
شصت و شش عمر صد سال یا هشتاد و هشت مزار در ملتان ۱۲

آئی بود دیرا ہمین دوگانہ گذاردن فرمودہ بود یک روز مریدی پیش آمد و گفت کہ متعلمان مرا
میرنجانند و میگویند کہ تو با حکام ہیچ اطلاع نداری کہ این چنین نماز میگذاری ایشان را
چہ جواب بدہم شیخ فرمود کہ از ایشان بگو کہ این نماز عاشقان است شما را با این چہ کار جانمن اگر
بعضی بعد از وضوی تازہ دوگانہ خواندن نتوانند پس این کلمات را سہ بار بگوید سبحان اللہ
والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم آنچہ مقصود
از دوگانہ بود از این کلمات نیز حاصل میشود عاقبت و خاتمت آن برادر بخیر باد بحرمت
النبی وآلہ الامجاد۔

مکتوبات بنام حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ

مکتوب اول در تعریف حضرت شیخ عبدالرسول کہنڈی

مکتوب مرغوب محبت اسلوب شاہ فتح قلندر جونپوری فتح اللہ علیہ ابواب الحقائق
والمعارف رسید بمطالعہ آن عشق نامہ خوشوقت گردید لیکن چونکہ خط خوب نبود ہمگین مقصود را
بطریق خوب نفہمیدہ بعدہ درویش نجا کہ نسبت خاندان شما دارد دعا را بصد نیاز سجدہ [illegible]
میرساند جانمن مندرج بود کہ شیخ عبدالرسول مہربانی بسیار میفرمایند و از ان روز کہ در کہنڈی
آمدہ است مقید شدہ میخوانند امیدوار است کہ بوجہ احسن جمعیت شود اما کسب علم الٰہی تا
گاہ میسر میشود و جای خوب نیست کہ کسب کنند جانمن اگر جای بہتر ہم رسد البتہ کسب
نمایند و اگر در ظاہر کسب میسر نیاید چہ باک است کہ بباطن ہمیشہ با حق میباشی ؎

دل پاک است نزد و تعریف است برای خدا و نیست معبودی مگر اللہ و اللہ بزرگ است و نیست قوت و طاقت مگر بخدای بزرگ

؎ ایشان برادرزادہ حضرت شاہ عبداللہ دین قلندر جونپوری و خلیفہ اعظم حضرت سید ... ہر یپوری ... ایشان ...
... در ضلع اعظم گڑھ است ... ایشان ...

از درون شو آشنا و از برون بیگانہ وش   این چنین زیبا روش کم میبود اندر جہان

دیگر آنکہ در مکتوب مندرج بود کہ وقت ذکر تصور نیست ہیچ شے موجود مستکرہ مینماید چونکہ سوائے الله موجود نیست پس کرا انکار کند جانمن مبتدی کہ بوہم سوائے دانستہ و آن وہم وے را احول ساختہ کہ یک را دو می بیند پس بجہت دفع کردن ہمین وہم وقت ذکر در تصور نیست موجود ہیچ چیز مگر الله بگوید تا وہم نماند جانمن اگر در اذکار و اکساب سہوے پیش آید پس انیس العاشقین را مطالعہ کن ازان حل خواہد شد ہیچ اذکار و افکار و مراقبہ در سلسلہ ما نیست کہ درو مذکور نہ شدہ باشد و اگر در حقائق و معارف چیزے مشکل شود از شیخ عبدالرسول رجوع کن کہ ازو حل خواہد شد او را ہمچو من دان بلکہ از من بہتر تصور کن درین ہیچ مبالغہ نیست حق است حق است حق است

مکتوب دوم در تعلیم نفی خودی و دیگر حقائق و معارف توحید

قلندر رفیع القدر شاہ فتح قلندر جونپوری فتح الله علیہ ابواب الحقائق والمعارف از درویش مجتبے لاہوری دعائے خیر موصول باد جانم خودی را کہ حجاب اکبر و بزرگ ترا نہ زمین و آسمان است از قوت عشق بردار و در محل معرفت درآ و میوۂ باغ توحید را تناول نما و گلزار اسرار را نظارہ کن ؎

صد ہزاران خلق گم گردد تمام   تا یکے اسرار بین گردد مدام

جانم چون در محل معرفت درآمدی و میوۂ باغ توحید را تناول کردی و گلزار اسرار را نظارہ کردی بتحقیق مبدا و معاد رسیدی و مضمون بیت جامیؒ را فہمیدی کہ ؎

جامی معاد و مبدا ما وحدت است و بس   من در میان کثرت موہوم والسلام

عہ این رسالہ از تصنیف حضرت ایشان است در بیان اذکار و اشغال قلندریہ ۱۲

عہ مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی متولد بست و سہ شعبان سنہ ہشت صد و ہفدہ و متوفی نوزدہم ربیع الآخر سنہ ہشت صد و نود و ہشت عمر ہشتاد و یک سال مزار در ہرات ۱۲

پس ترا است این مژده سه

هر که مست عالم عرفان بود	بر همه خلق جهان سلطان بود

الله تعالی آن برادر را و جمیع یاران را بمطالعه این مکتوب موفق گرداند۔

مکتوب سوم در تعریف حضرت شبلی و تعریف حضرت شاه محمد یوسف خلیفه خود

عرفان پناه شاه فتح قلندر در حمایت ایزدی بوده خوشوقت باشند و این ابیات مطالعه نمایند

من ندارم طاقت دیگر سخن	لیس فی الدارین الا ذو المنن
از جنون اسرار را بیرون دهم	این ندانم بر رهم یا بے رهم
نے خبر دارم ز اندوه و خوشی	نے خبر دارم ز هوش و بیهشی
این چنین بُد حال شبلی سالها	کرد بر روے عشق بس اقبالها
گاه گفتی حرفهاے بیخودان	گاه گفتے او سخن از عابدان
گاه با هفتاد و دو ملت یکے	گاه ازان هم او منفرد بیشکے
گاه دیوانه گهے او هوشیار	عقل کل بود است آن شیخ کبار
کارهاے عارفان ذر فنون	در جهان دان اینچنین اے رهنمون

جانمن هرکه گفته شبلی از توحید خبر نداشت او بے خبر از حال شبلی است شبلی تاج این قوم بود چنانچه جنید فرمود لکل قوم تاج و تاج هذا القوم شبلی برادرم احوال شبلی برمن مکشوف شده است عین ابوسعید خراز در دیم و برتر از دیگران لهذا شاه محمد یوسف را شبلی زمانه نوشته ام و شما میدانید که شاه محمد یوسف بر قلب محمد مصطفی صلعم واقع است عزیز من مردان خدا از همه گذشتند و باز همه پیوستند که از همه گذشتن محض بواسطه پیوستن است که آن بے همه است

سله نیست در هر دو جهان بجز خدا ۱۲ سه۲ برای هر قوم تاج است و تاج این قوم شبلی است ۱۲

سه۳ متوفی سنه دو صد و هشتاد و شش مزار در بغداد ۱۲ سه۴ متوفی دوازدهم شوال سنه سه صد و سه هجری ۱۲

و با همه داند کسیکه با همه و بی همه هر که بتکلف گویای اسرار ربانی است نه عارف سبحانی است سخن ربانی زندگانی است و زندگانی عیانی است باید که سخن بزندگانی بگوید و از متابعت بزرگان بحسب طاقت تجاوز ننماید هر که متابع تر مرتبه او عالی تر هر که دعوی معرفت کند و قدم از دایرهٔ متابعت بزرگان بیرون نهد آنکس جاهل است نه عارف ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین قول ابوسعید خراز است دریافتن عارف نه کار هر کس است عارف را یک اشارت بس است چنانکه قلندر کسی است که از حال و مقام و کرامات گذشته باشد چون عبدالعزیز مکی بدان درجه رسید حضرت محمد مصطفی صلعم و را بخطاب قلندر ممتاز ساخت ؎

چونکه او از مصطفی این نام یافت	در جهان معرفت آرام یافت

مکتوب چهارم در بعض ابیات دافع بسی شبهات

حقائق و معارف آگاه شاه فتح قلندر در حفظ الهی باشند دیگر از اشتیاق هر چه نگارد کم است هرگاه که اشارت از غیب بیابند بملاقات بشتابند ورنه از جای جنبند قصد کلی دارم که با یاران بزیارت قطب العارفین شاه عبدالقدوس مشرف شوم و شما را همراه بیارم چنانکه بعض ابیات مطالعه نمایند که این ابیات دافع بسی شبهات اند ؎

حسن خود را خود ببیند آن نگار	خویش را در خویش بیند آشکار
خود همون خسرو و شیرین هیچه شیر	خود همون وامق و عذرا دلپذیر
خود همون لیلی و خود مجنون زار	خود همون آئینه و آئینه دار
صد هزاران رنگ از بیرنگ خواست	از ره دانش همه چون شه بپاست
هر زمان دیگر نماید وی دوست	گر هزاران رنگ بنماید هم اوست

ریای نفوس عارفین بهتر است از خلوص مریدین ۱۲

رنگها در رنگها چون غرق شد / در جهان از یک هزاران فرق شد
آن خلاف و جنگها زان شد پدید / جنگ و صلحش بر شما در بر مرید
جنگهای خرقه‌شان یاد کن / از فنون شان تو خود را شاد کن

عرفان پناها اقوال این طائفه غامض اند فهم هر کس بمطلوب و مقصود این طائفه نمی رسد ازان بعضی این قوم را کافر و زندیق گفتند ذوالنون مصری که سر این طائفه بود در ان وقت او را کافر و زندیق می گفتند و حسین بن منصور حلاج و ابن عطا را آشکارا کشتند زیاده چه نویسد۔

مکتوبات بنام حاجی عبدالرسول بناری

مکتوب اول در بیان آنکه در وقت عهد بلی ارواح چهار قسم شده بودند

محبوب القلوب حاجی عبدالرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالی من الآفات از درویش مجتبی بن مصطفی معروف بجالاهرپوری دعای مشتاقانه موصول باد ای برادر چون حق سبحانه ندای الست بربکم درداد جمله ارواح چهار صنف شدند صنف اول هم بدل و هم بزبان گفتند بلی و سجده عبودیت کردند صنف دوم بدل گفتند و بزبان نه گفتند و سجده عبودیت بجا آوردند و صنف سوم بزبان گفتند و بدل نه گفتند و سجده کردند صنف چهارم نه بلی گفتند و نه سجده کردند پس ارواح صنف اول انبیا و اولیا و صدیقان و صالحان بودند و ارواح صنف دوم کافران اند که اول کافر باشند آخر وقت بدولت اسلام مشرف شوند و ارواح صنف سوم مسلمانان هستند که آخر ازین جهان کافر بروند و ارواح صنف چهارم اول و آخر بیگانه میباشند ای برادر هر کرا حق سبحانه تعالی صدیق آفریده زندیق نمیشود و هر کرا زندیق آفریده صدیق نمیشود اگرچه ارواح صنف اول من جمیع الوجوه اول اند اما ارواح صنف دوم هم بهتر اند که اعتبار به خاتمت است اگر کسی صد سال مسلمان باشد و آخر وقت ازین

سلمه ایشان نیز از خلفای کبار حضرت سید [illegible] فالاهرپوری بودند۔ الست آیا نیستم پروردگار شما ۱۲ [illegible] متوفی سنه [illegible] هجری ۱۲

جهان کافر رود چه فائده چنانچه ابن سقا[١] را اکثر عمر در اسلام گذشت آخر وقت نصرانی شد
ایمان را بر باد داد ازین اسلام چه سود و اگر صد سال در کفر بگذرد و آخر وقت بدولت اسلام
مشرف شود از همه بهتر که اعتبار عاقبت و خاتمت است چنانچه نقل است که در زیر خانه حسن
بصری گبرے خانه داشت روزے آن گبر بیمار شد حسن گفت اگرچه بیگانه است لیکن با حق
مجاورت دارد بعیادت او رفت و بر بالین او نشست و گفت اے سرگشته قدمے در راه
موافقت نگفت تا او معاونت نکند موافقت نتوانم کرد نظر حسن بر تغارے پر آب که نزدیک
بالین گبر بود افتاد پرسید که این بهر چیست گفت این بسر ما وضوگاه تست هرگاه وضو میکنی
آب زیر می آید من تغارے ساخته ام بیرون می ریزم گفت این چند سال گفت سی سال
است گفت چرا نگفتی تا آنجا عمارت میکردند که این رنج بتو نرسیدے گفت برائے آن
نگفتم که در خاطر شما چه رسد همسایه باید که بار کشنده بود نه بار نهنده حسن گفت این عجب
سخن آشنایان میگوئی و قدم در راه بیگانگان می نهی زود قدم در راه موافقت نه دیگر که
وقت تنگ است گفت اے حسن تو نیز طریقهٔ داری و سیرت اولیا می شمری تا نگردانند
چون گردم تا در نه کشاید چون درآیم حسن از ایمان او نومید گشت برخاست تا بدرآید چون
پا بیرون نهاد مرد آواز داد که اے حسن باز گرد که درین ساعت سوزے و عشقے در دل من
پدید آمده مگر قفل بند ما را کلید آمد حسن بازگشت خواست که ایمان بر وعرض کند گبر گفت اے
حسن دم در کش که بے واسطه تلقین در درگاه معرفت کشادند و مرا بدان درگاه راه داده آئین
گفت و رو بقبله شده کلمهٔ شهادت بخواند و جان بداد حسن چون این بدید در حال زود بیرون
آمد و جامه درید و خاک بر سر کرد گفتند اے حسن ترا چه افتاده است چرا شکر بجا نمی آری که
حق تعالی بیگانه را ببرکت تو معرفت خود نصیب کرد گفت انتم فی وادٍ و انا فی وادٍ[٢] این
گبر هشتاد سال بیگانه ماند در آخر نفس در باز کشادند و معرفت را در دلش نهادند و بدولت

---

[١] متوفی سنه ۵۲۸ پانصد و بست و هشت ۱۲   [٢] شما در وادی اید و ما در وادی دیگر ۱۲

بے وسیلت مشرف ساختند حسن هشتاد سال است که آشنائی می ورزد می ترسد که در نفس آخر بیگانه کند و آشنائی هشتاد ساله را برباد دهد سبحان الله مثل حسن بصری که اکثر اصحاب را دیده بود و جمیع غوث و قطب و زهاد و عباد سلسله را بوسے درست میکند از خوف خاتمت حالش این بود جاکه در خبر است چون بنده بیمار میشود الله تعالی فرشته را گوید که رنگ از روے او بستان و دیگرے را فرماید که قوت از اعضاے او بستان و دیگرے را حکم کند که لذت از کام او بگیرد گناه از نامه اعمال او بگیر که بنده با این چنین علت بیماری تن بصبر میدهد که اگر کسے پرسدش که چونی گوید که جاے شکر است چون وقت صحت میرسد فرشتگان را حکم میشود که رنگ رویش و قوت اعضایش و لذت کامش باز دهید فرشته که گناهش از دیوانش محو کرده بود می گوید که بادشاها گناه باز دهم حق سبحانه میگوید که من آن را از دیوان او محو کردم و بکرم خویش از دو سه گذشته عفو کردم فرشتگان گویند بار خدایا از گناهان عمر به بیماری یک هفته در گذشتی حق سبحانه فرماید که اعتراض مکنید که چون بر وجود بنده بلاے گماشتم که تن وے را زیان داشت هرگز شکایت نکرد بلکه شکر گفت من نیز به گناهان که مرا زیان نه داشت وے را در حشر رسوا نه کنم - عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش بخیر باد -

مکتوب دوم در بیان شرف طواف کعبۂ دل بر کعبۂ گل و دیگر معارف

حاج الحرمین الشریفین شیخ عبدالرسول ساکن بنارس سلمه الله تعالے من الآفات از درویش محیی الدین مصطفیٰ عرف مجالاہرپوری دعاے تحیۃ موصول باد ملے حاجی راه معرفت عجب دارم ازان طالبان که چندین مسافت راه قطع کرده بسنگ و گل میرسند و حق تعالے را در دمی طلبند چرا نه در دل طلبند که قلب[1] المومن بیت الله واقع است سبحان الله که زیارت سنگے که در سالے یک نظرے باشد فریضه بود و دل که هر روز بر وے صد و شصت نظر بود

[1] دل مومن خانه الٰہی است ۱۲

زیارت او اولی تر نباشد پس ای برادر طالب دل شو نه طالب گل اگر هزار سال حق را
در گل جوئی نیابی اگر ساعتی در دل طلبی زود یابی ای برادر بدان کعبه بقطع هزار کروه و بیابان
کعبه بقطع شهوات نیک و بد رسی چون بدان رسی حاجی شوی و چون بدین رسی غازی
شوی آن جهاد اصغر است و این جهاد اکبر ع آن ره بسوی کعبه برد این بسوی دوست
جان من اگر کسی قصد کعبه کند بقدم مردان روان شود یعنی جمیع مرادات را ترک کند تا به مقام
مردان رسد و بحقیقت کعبه مشرف شود در و دیوار و سنگ و اشجار در گل و خارجز حق نه بیند
چون کسی از توفیق رفیق بکعبهٔ معرفت رسید حاجی حقیقی شد نقل است که روزی حضرت سید الطائفه
جنید نشسته بود یکی نزدیک جنید آمد پرسید از کجا می آئی گفت بحج بودم جنید گفت حج کردی
گفت بلی گفت اول که از خانه برون آمدی و از وطن رحلت کردی از همه معاصی رحلت
کردی گفت نه گفت پس رحلت نکردی باز پرسید چون از خانه برفتی و اندر راه هر منزلے
که شب دران مقام کردی مقامی از طریق حق اندران مقام قطع کردی گفتا نه گفت
پس منازل نسپردی باز پرسید چون محرم شدی بمیقات از صفات بشریت جدا شدی چنانکه
از جامه و عادات گفتا نه گفت پس محرم نشدی باز پرسید چون بعرفات واقف شدی
اندر کشف مشاهده وقفه پدید آمد گفتا نه گفت پس بعرفات نایستادی باز پرسید چون
بمزدلفه شدی و مرادت حاصل شد همه مرادها را ترک کردی گفتا نه گفت پس بمزدلفه نشدی
باز پرسید چون طواف کردی خانه سر را اندر محل تنزیه لطائف جمال حق دیدی گفتا نه گفت
پس طواف نکردی باز پرسید چون سعی کردی میان صفا و مروه مقام صفا و درجهٔ مروه
ادراک کردی گفتا نه گفت هنوز سعی نکردی باز پرسید چون بمنا آمدی آرزوی تو از
تو ساقط شد یا نه گفتا نه گفت هنوز بمنا نرفتی باز پرسید چون وقت قربانی رسید قربان کردی
خواهشهای نفسانی خود را گفتا نه گفت پس قربانی نکردی باز پرسید چون رمی جمار کردی
هرچه با تو بود از معانی نفسانی همه را بینداختی گفتا نه گفت هنوز رمی نکردی و حج نکردی

باز گرد و بدین صفت حج کن تا بمقام ابراهیم رسی مقام ابراهیم دو بوند یکے مکه دوم دل یکے
صوری و یکے معنوی هر که خواهد که بهر دو مقام رسد گو بقول جنید عمل کن تا بهر دو رسی اے
برادر این سرے از اسرار الٰهی است هیچ زاهدے و عابدے و عالمے بسر این اسرار مطلع نه
زیراکه هر یکے از ایشان طالب بهشت اند و هر که طالب بهشت است مقصودش بهشت است
که عبادت وے برائے بهشت است پس طالب مولیٰ را می باید که در اول قدم خود را در راه
جانان بازد تا بر اسرار جانان اطلاع یابد هر که بر اسرار مطلع گشت خود را از گفت و شنود گنگ
ساخت چه خوش گفت آنکه گفت ؎

سر غیب آن را سزد آموختن	که ز گفتن لب تواند دوختن

اے برادر حق سبحانه اسرار خود را بهر کس نمی نماید مگر بر کسے کشف کند که طاقت نهفتن و پوشیدن دارد
سبحان الله بزرگان دریاها فرو بردند و سیر نشدند و نعرهٔ هل من مزید میزدند رحمت بر دریا دل که گفت ؎

مردان هزار دریا خوردند و تشنه رفتند	تو از چه مست گشتی چون جرعهٔ نخوردی

همچنین هر که بکمال متابعت نبوی صلعم و مرشد وصول یافت و توحید مطلق بر وے کشف شد و
اسرار را بیرون نداد عند الله و عند الناس صدیق است و هر که بمتابعت کمال بمرتبهٔ مردان
رسید اما از غلبهٔ حال سر اسرار را ظاهر کرد عند الله صدیق و عند الناس زندیق است اے برادر
ریاضت و مجاهده برائے آنست که حق حقیقت بر سالک کشف شود چون حقیقت اشیا کماهی
کشف گشت کثرت را عین وحدت یافت ما سوی الله از بصر و بصیرت برخاست این
ابیات ورد جان سالک شد ؎

کثرت چو نیک در نگری عین وحدت است	ما را شکے نماند درین گر ترا شک است
در هر عدد ز روے حقیقت چو بنگری	در صورتش دو بینی و در ماده یک است

اے برادر روزے بخدمت خواجه شقیق بلخیؒ آمد و گفت یا شیخ بیان توحید کن خواهم پارهٔ شکر

عــه متوفی سنه یکصد و نود و چهار هجری ۱۲

طلبید آورد و پیش ایشان نهاد خواجه پرسید این چیست مرد گفت شکر است پس گفت که ازین
شکر صورت اسپ و ستور و آدمی بساز آن مرد بساخت خواجه یک یک را پرسید که این چیست
گفت این اسپ است این ستور و این آدمی است خواجه فرمود که این همه بشکن و یکی کن مرد آن
همه بشکست و یکی کرد پس خواجه پرسید اکنون چیست مرد گفت که شکر است خواجه گفت برو
بیان توحید تمام کردم تا کسی بکمال ریاضت و مجاهده واصل بوحدت نشود حقیقت وحدت وجود
بروی مکشوف نشود حق حقیقت بر اکثر اولیاء الله مکشوف شده بود بعضی صرف در تحریر
آوردند و بعضی هم در تحریر و هم در تقریر آوردند چنانچه شیخ فریدالدین عطار و عین القضات
همدانی و شیخ محی الدین بن عربی چیزها نوشته که کم ازان طایفه ظاهر شده نقل است که شیخ
محی الدین بن عربی را با شیخ شهاب الدین سهروردی اتفاق ملاقات و اجتماع افتاد و هر
یک از ایشان در دیگری نظر کرد آنگاه از یک دیگر مفارقت کردند بی آنکه میان ایشان
کلامی واقع شود بعد ازان وی را از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند گفت
رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنة و از شیخ شهاب الدین حال وی پرسیدند گفت
هو بحر الحقائق و نسبت خرقه وی بیک واسطه بشیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی میرسد و
بی واسطه نیز عاقبت و خاتمت بخیر باد۔

له مرد بیست سرتا پا پر از سنت ۱۲   له وی دریای حقائق است ۱۲

عه ولادت در سنه پنج صد و سیزده و وفات در سنه ششصد و بیست و هفت عمر یک صد و چهارده مزار در نیشاپور

عه ولادت در سنه پنج صد و یازده و وفات در سنه پنج صد و سی و شش عمر بیست و پنج سال مزار در همدان است ۱۲

عه ولادت در ماه رجب سنه پنج صد و سی و نه و وفات در غره محرم سنه ششصد و سی و دو و مدت عمر نود و سه سال مزار در بغداد

عه ولادت در غره رمضان سنه چهار صد و هفتاد و وفات یازدهم ربیع الآخر سنه پنج صد و شصت و یک عمر نود سال
مزار در بغداد ۱۲

مکتوب بنام شیخ مظفر اودهی در باب فوائد ریاضت و مجاهده و اقسام مرشد و مرید و آداب مرید و خرقه فقر

مشیخت پناه مقبول اله شیخ مظفر ساکن اوده سلمه الله تعالی من الآفات از درویش مجتبی بن مصطفی معروف بجالاهرپوری دعاء مشتاقانه موصول باد ای برادر هرکه جوشن شریعت در بر کند و اسلحه ریاضت و مجاهده بر میان بندد و نیزه راستی بدست گیرد و با نفس کافر نبرد کند بعنایت حق سبحانه زود ظفر یابد بدانکه مرید دو قسم است حقیقی و مجازی یعنی رسمی مرید حقیقی آنست که متابعت پیر کند قولاً و فعلاً و قلباً و قالباً. قولاً یعنی سخن مرید همچو سخن پیر باشد در اصول و فروع دین و فعلاً یعنی هرچه کند باشارت پیر کند اگرچه طاعت بوده باشد و قالباً همچو پیر باشد یعنی حواس و جوارح خود را از لوث معصیت پاک گرداند چنانچه وی پاک گردانیده است و مرید مجازی یعنی رسمی آنست که قولاً و فعلاً متابعت کند اگرچه قلباً و قالباً میسر نشود و محبت پیر در دل دارد و بدان امیدوار رحمت حق شود و محبت من پیر نمی تواند که همچو رازلی را موصول گرداند نمی بینی که مصطفی صلعم نتوانست که ابی طالب را براه آرد همچنین اگر کسی را دولت قبول و وصول در ازل رفته است بخدمت و صحبت پیران ظاهر شود که جریان سنت الهی برانست بر پیران همین مقدار است که مریدان را راه نمایند و ریاضت و مجاهده فرمایند و از آفات راه نیز خبردار کنند و بر مریدان واجب است که هرچه پیر فرماید همچو جان نگاهدارند و در عمل آرند چنانچه نقل است خواجه شبلی پسر وزیر بود چون عنایت ازلی دامنگیر وی شد توفیق توبه یافت بخدمت سید الطائفه جنید رفت و گفت میخواهم که با تو ارادت آرم جنید گفت تو وزیر بچه این شهری فرمان دهی کردی هرچه من ترا بفرمایم نتوانی کرد شبلی گفت هرچه بفرمائی بکنم خواجه جنید سه بار فرمود هرچه بفرمایم توانی کرد گفت آری بکنم بعد ازان وقت

[1] ایشان نیز از خلفای حضرت سید [illegible] لاهرپوری بودند ۱۲

فرماندهی بر باد داده موی سر تراشید و ژنده پوشید خواجه جنید فرمود اکنون زنبیل بدست گیر و
هر جا که حکومت کردی و خلق ترا بزرگ داشته اند برو و گدائی کن خواجه شبلی زنبیل گرفت هر در
که کوفت جز طلا و نقره چیزے نیافت چندروز هر کس بداد هر روز هر چه یافتے پیش خواجه جنید
آوردے رفته رفته بجائے رسید که کسے چیتل سپید و کسے دانگ و بعضے هیچ نمیدادند آخر شبلی
را منسوب بدیوانگی کردند تا روزے چنان شد که هیچکس چیزے نداد زنبیل تهی پیش خواجه نهاد
خواجه فرمود که امروز زنبیل چرا خالی است گفت امروز مرا هیچکس نخرید خویش گفت کسے سه

	عقل مردیست خواجگی آموز		عشق دردیست پادشاهی سوز

حاصل آنکه هر چه پیر فرماید مرید را می باید که بعمل آرد تا که پیر به از آن چیزے دیگر فرماید و الا
مگوید که هر گاه تختهٔ اول را یاد نکردی و در ضبط نیاوردی تختهٔ دوم چون یاد خواهی کرد
چنانچه نقل است که مریدے بخدمت خواجه احمد اجل تبریزی بیعت کرد و منتظر فرمان خواجه
می بود تا او را از نماز و روزه و اوراد چیزے بفرماید خواجه فرمود هر چه خود نه پسندی بر دیگرے
مپسند آن مرید رفت بعد مدت بخدمت خواجه آمد و عرضداشت که دران روز که در بندگی مخدوم
در آمده ام منتظر تعلیم بودم و خواجه هیچ نه فرمود امروز متمنی آن تربیتم خواجه گفت چون تختهٔ اول
را یاد نکردی تختهٔ دوم را چگونه بتو دهم مرید این را نه فهمید گفت تختهٔ اول کدام است خواجه تبسم
کرد و فرمود که روز اول ترا نه گفتم که هر چه بر خود نه پسندی بر دیگرے مپسند دیگران را همان خواه
که خود را خواهی سبحان الله نه همے تختهٔ اول که جمله احکام را در دین و دنیا تمام کرد اے برادر مرید را
باید که هر چه بکند بفرمان پیر بکند اگرچه عبادت بود چون تطوعات و اوراد زیرا که او هنوز از تلبیس
نفس واقف نشده است و میان باعثه رحمانی و شیطانی واقف نتواند کرد پس هر چه باجازت
و اشارت پیران و بزرگان کنند عبادت و طاعت است و هر چه بے اجازت و اشارت است
ضلالت و خسارت است در معدن المعانی مسطور است ترک و فعل در هر چیز است و هر چه بفرمان
نفس کنند کردن و ناکردن یکے است چه سود کنند تا که بفرمان نه کنند بجهتے که گفته اند مرید بندی

نطوعات هم بے فرمان پیر بجا نیارد اگرچه طاعت بود و برین اعتراض وارد گردید که
چون نطوعات عبادت است و هرچه عبادتست کردنی است پس بفرمان پیر چه
حاجت است جواب دادند که پیش از تصفیه و تزکیه مریدان میان باعثه رحمانی
و شیطانی تمیز نمی توانند کرد و بر دقایق و خفایای کار عمل مطلع نبینند هرچه خواهند کرد
بخوشی نفس برحسب عادت خواهند کرد پس پیش پیر برای آن بگویند که او بر دقایق
و خفایاے عمل مطلع شده است باعثه رحمانی و شیطانی میداند در حال نظر بر باعث
کند که کدام باعث است که این را درین کار می آرد بعد دیدن آن او را بفرمایند تا
هیچکارے اندان بے مشرب نرود و اصل درین باب آنست که حق تعالیٰ فرموده است
یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله ای[1]
لا تسبقوا رسول الله صلعم لا بقول ولا بفعل حتی یامر به
و این ادب مرید انست که با پیر باید کرد که مسلوب الاختیار بود و او را هیچ تصرفے نبود در
نفس و نه در قلب آنچه کند باشاره و امر شیخ کند تمت عبارته آری مبتدی قبل از تزکیه
و تصفیه نفس چه داند که درین کار مارا که می آرد و برین کار که میدارد نفس یا شیطان
یا روح پس هرچه بکند باشاره پیر کند نقل است که مردی بخدمت خواجه ابراهیم ادهم
آمده مرید شد و چندان در عبادت افزود که ابراهیم شرمنده شد و در دل اندیشید که
باعث چیست که شب را زنده میدارد و عبادت میکند بعد از فکر آن حقیقت کشف
شد مرید را گفت طعام خود بگذار و افطار همراه من بکن و طعام من بخور چون مرید
طعام خود گذاشت و بطعام خواجه افطار کردن گرفت در عبادت و حلاوت وی فرق
شد اندک اندک هر روز میگذاشت حتی که نماز فرض خواندن مشکل شد چون خواجه

[1] ای ایمان داران پیش قدمی نکنید رو بروی خدا و رسول وی یعنی سبقت نکنید به رسول صلعم نه بقول خود و نه بفعل خود تا اینکه او حکم کند شما را به ۱۲ و ۱۲ سنه ولادت غره شوال سنه یکصد و پنجاه و نه و وفات بست و ششم جمادی الاولی سنه دوصد و شصت و دو عمر یکصد و سه سال مزار در قلعه سوقین نزد بعض در ملک شام قریب مزار حضرت لوط علیه السلام ۱۲

دانست که ثمره لقمه حرام بود که شب را زنده داشت و در عبادت می افزود و هیچ وقت
از نوافل نمی آسود و بیرا از طعام وی باز داشت و در طعام خود همراه ساخت از برکت
لقمه حلال خواجه مرید در کار دین استقامت یافت و بمقام مردان رسید پس پیر آنست
راه می داند و هرچه که بهبود مرید است آن می فرماید جانمن پیر سه اند اول آنکه در خدمت
وی ارادت می آرد و کلاه و شجره می ستاند دوم آنکه در خدمت وے خدا آشنا شد سوم
آنکه از دست وے خرقه پوشد و در اصل پیر آنست که در خدمت وے خدا آشنا شد چنانچه
مشهور است مردی در خدمت بزرگے نشسته بود آن بزرگ پرسید ایعزیز تو پیر خود را
بهتر میدانی یا امام اعظم[1] را آن مرد گفت که پیر خود را آن بزرگ خشمگین شد پرسید که دلیل
گفت از بهر آنکه سالها است که در مذهب امام اعظم ام هیچ صفات از من بر طرف
نشد و هیچ وقت دل ما از نامرضیات برنگشت درین روزها که پیر گرفتم بحسن تربیت
وے بجاے رسیدم که هیچ ذمیمه در خود ندیدم و نگین خود را در مرضیات حق سبحانه مایل
دیدم پس این بهتر یا آن چون این شنید شرمنده گشت و معذرت خواست و گفت که حق
میگوئی پس اے برادر پیر آنست که در خدمت وے راه حق یافت که بسلوک آن راه
حق را یافت و به همه پیران اعتقاد دارد چه پیر بیعت و چه پیر نعمت و چه پیر خرقه اما حق
پیر نعمت زیاده است از همه چونکه دل مرده و طبیعت افسرده از نفس وے زنده گشت
آری علماء امت محمدیه صلعم عیسی وقت اند زیرا که عیسی مرده تن را زنده می کرد و علماے
امت محمدیه صلعم مرده دلان را زنده می کنند که هرگز نمیرند خوش گفت آنکه گفته است ؎

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما	هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

اے برادر خرقه نیز سه نوع است یکے تبرکا دوم تشبیها سوم خرقهٔ ارادت و خلافت خرقه

[1] ابو حنیفه کوفی متولد سنه هشتاد یا هشتاد و دو و متوفی شب یازدهم رجب و بقولے چهارم شعبان روز شنبه
سنه یکصد و پنجاه هجری مدت عمر هفتاد سال مزار در بغداد ۱۲

بتبرک بهر کس خواهند بدهند و خرقهٔ تشبه جز بصالح ندهند من تشبه بقوم فهو منهم که ادب این
لباس جز از صالح کسی بجا نیارد و خرقهٔ خلافت جز مرید کامل ندهند جانی حقیقت مقراض
و خرقه بشنو که از کیست و از کجاست در معدن المعانی مسطور است که هر فرزندی که در خانه
آدم علیه السلام متولد می شد آدم عم می اندیشید که کدام حرفه لایق است پس بدان حرفه
او را امر می کرد چون شیث علیه السلام متولد شد آدم عم برای او در فکر شد همدران وقت جبرئیل
بیامد و گفت الشیث صوفی چنانچه شیث خلوت اختیار کرد خلق از وی تعلق گرفت
جبرئیل مقراض بشیث آورد و گفت هر که با تو تعلق کند موی از سر وی بستان تا میان
تو و آنکس تعلق حاصل آید و اصل مقراض راندن از اینجا گرفتند و خرقه از حضرت ابراهیم
علیه السلام است چون نمرود حضرت ابراهیم عم را برهنه ساخته در منجنیق نهاده در آتش
افگند جبرئیل عم پیراهن از بهشت آورد و او را پوشانید از برکت آن آتش بر خلیل الله
بوستان گشت عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جمله مسلمانان بخیر باد۔

مکتوب بنام شیخ عبد اللطیف اکبرآبادی در بیان تربیت و تعلیم پیران حسب حال مریدان و بیان فوائد نماز و کیفیت نماز و مذهب صوفیه نزد بعضی نماز آلهٔ غیبت است و نزد بعضی آلهٔ حضور و دیگر عبارت

مشیخت پناه شیخ عبد اللطیف اکبرآبادی سلمه الله تعالی من الآفات ای برادر مرشد را
باید که جوهر شناس باطن طالبان باشد که بداند کدام ذکر گنجینهٔ اسرار را در او خواهد کشود و
کدام زنگ آیینهٔ باطن وی را خواهد زدود هر که مناسب حال وی باشد فرماید ای برادر نماز
پنجگانه محو می کند بدیها را حضرت رسالت پناه صلعم از عمر رض پرسید که نماز دیگر یا نگذاری وی
گفت آری گفت همی کفاده ؟ این نماز کفارهٔ گناه است گفتند یا رسول الله مرا در راست

له هر که مشابهت کرد بقومی پس او از ایشان است ۱۲

خاصةً گفته نه بلکه برای عموم مردم است و مؤید این قول در حدیث آمده که از
نماز تا نماز دیگر کفارت گناهان است که میان این واقع است چون از کبائر اجتناب
نماید واسطی[۵۱] قدس سره فرمود که انوار طاعت دود معاصی را محو می سازد و در تفسیر آورده
که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفی اللیل ظلمات اوقاتی که بجوارح نفسانی صرف
شده دفع می کند و بعضی برین اند که گفتن کلمات اربعه حسنات است یعنی سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لیکن برای بعضی اولیاء کبار در شبها سه صد
و بعضی پانصد و بعضی هزار رکعت نماز می گذاردند و بدان مقرب گشتند چنانکه
رسول صلعم خبر داد از جبرئیل وا از حق سبحانه تعالی که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت له سمعا و بصرا
و یدا و لسانا فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یبطش[۵۲] نقل است که چون رسول صلعم نماز
گذاردی اندرون آنحضرت جوشی بودی چون جوش دیگی که در زیر آن آتش افروخته باشند
و چون امیرالمومنین علی قصد نماز کردی موهای او از جامه سر بیرون کردی و لرزه بردی
افتادی و گفتی آمد وقت گذاردن امانتی که آسمانها و زمین از حمل آن عاجز شدند سهل
بن عبدالله تستری[۵۳] گوید علامة الصدق ان یکون له تابع من الحق اذا دخل وقت
الصلوة یبعثه علیها و ینبهه ان کان نائما برضا و فان حق سبحانه فرشته معین
می کند که چون وقت نماز در آید بر گذاردن آن آماده کند و اگر خفته باشد بیدار کند
صاحب کشف المحجوب گوید گروهی گوید که نماز آلهٔ حضور است و گروهی گوید که آلهٔ غیب
است گروهی که غائب بوده اند حاضر شده اند و گروهی که حاضر بودند اندر نماز غائب

---

۵۱ ابوبکر واسطی از اصحاب جنید بغدادی متوفی سنه سه صد و بست و هشت هجری ۱۲ ۵۲ همیشه قرب میجوید بنده
بسوی من بذریعه نوافل تا اینکه دوست میدارم او را پس هرگاه که دوست می گیرم او را می شوم برای او گوش و چشم
و دست و زبان پس از من می شنود و از من میگوید و از من می بوید ۱۲ ۵۳ متوفی سنه دو صد و هشتاد و دو یا سه هجری ۱۲

شند چنانکه اندران جهان اندر محل رویت گروهی که خدا را نه بینند غائب باشند حاضر شوند و گروهی که حاضر باشند غائب شوند و من می گویم که علی ابن عثمان جلابی ام که نماز امر است نه آلهٔ حضور است و نه آلهٔ غیب از آنچه که امر هیچ چیز را آلهٔ نگردد که علت حضور عین حضور بود و علت غیبت عین غیبت است امر خداوند تعالی را هیچ چیز سبب و تعلق نیست که اگر نماز علت حضور بودی بایستی که فاجر نگردی و اگر علت غیبت بودی بایستی که غائب بترک آن حاضر شدی و چون غائب و حاضر را بترک آن عذر نیست پس نماز در نفس خود سلطانی است اندر غیبت و حضور نه بسته است پس نماز اهل مجاهده و استقامت بیشتر کنند و فرمایند چنانچه مشایخ مرید انرا اندر شبانروزی چهار صد رکعت نماز فرمایند و مستقیمان نیز نماز بسیار کنند انجا ارباب احوال بر دو گونه بوده اند گروهی آنانکه نماز هاے شان بجاے مقام تفرقه بود بدان متفرق شوند و گروهی که نماز هائے ایشان بجاے مقام جمع شود بدان مجتمع شوند آنانکه اندر نماز جمع باشند روز و شب اندر نماز باشند و آنانکه متفرق باشند بجز فرض و سنت نماز کمتر کنند اے برادر درویش را باید که هر وقت که وضو تازه کند دوگانه بگذارد و اگر بسببی نتواند آیة الکرسی بخواند و اگر اینهم نتواند چهار بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بگوید تا مقصود دوگانه حاصل شود نقل است از امام اعظم که چهل سال نماز بامداد بوضوے نماز خفتن گذارده است و حسین بن منصور چهار صد رکعت نوافل در شب و روز برخود لازم کرده بود گفتند که درین درجه که توی اینهمه رنج چرا است گفت رنج و راحت براے شما است نه براے دوستان که فانی الصفت باشند نه رنج در ایشان اثر کند و نه راحت و جنید به پیری هم هیچ وردی از اوراد جوانی فرو نگذاشت گفتند اے شیخ پیر گشتی از بعضی این نوافل دست بدار گفت این چیزها است که در بدایت آنچه یافتم بدین یافتم محال باشد که در نهایت

ازان دست باز دارم سبحان الله امام اعظم و بایزید و جنید و شبلی چندین صد سال
گذشته اند که ازین عالم نقل کرده چنان معلوم می شود که همدرین وقت ازین عالم
رحلت فرموده اے برادر این ثمرہ حسن معاملت است که عبارت از حیات معنویست
و چندین هزار علما بودند مگر کسے نداند که بوده اند عزیز من انسان کامل مظهر کامل
حق است و همه فرع اوست حق تعالی انسانرا بنور خود آفرید و ملائکہ را بنور انسان
اگر انسان منزلت خود را بداند لمن الملک الیوم بر زبان راند و بران شاهد ست سوال
غوث الاعظم بایزد تعالی که سالت یا رب من ای شئی خلقت الملائکة قال
خلقت الملائکة من نور الانسان و خلقت الانسان من نوری شاهد دیگر نیست یا غوث
الاعظم الانسان سری و انا سره و لو علم الانسان منزلته عندی
لقال فی کل نفس من الانفاس لمن الملک الیوم عاقبت ما و شما جمله مسلمانان بخیر باد بحرمة النبی
و آله الامجاد۔

مکتوب بنام سید قاسم ساکن آگره در بیان فوائد صحبت اولیاء الله و ثمره مجاهدات و بیان وجد و سماع

بآن طالب صادق و عاشق خالص نبی هاشم سید قاسم ساکن آگره جعله الله تعالی من
العارفین از ذره بمقدار مجتبی معروف بجالاهرپوری دعا و سلام متنزیاد عزیز من

له پرسیدم که اے پروردگار از کدام چیز پیدا نمودی فرشتگانرا فرمود پیدا نمودم اوشانرا از نور انسان و پیدا کردم
انسان را از نور خود ۱۲ سه اے غوث بزرگ انسان راز من است و من راز اویم و اگر بداند انسان مرتبه
خود را نزد من البته بگوید که برائے کیست ملک امروز ۱۲ سه ایشان از یاران خاص حضرت سید العرفا بودند چنانچه
اوشان در مکتوبے بشیخ عبد الرسول کهپندوی درباره ایشان نوشته اند که میر سید قاسم عجب یاری بود و عجیب حالتی
داشت در اوائل بسیار ریاضت کشیده بود و جمیع مقامات و منازل طی کرده بمقصود رسیده بود در الوقت هیچ او یاره
نداشتم. باقی حال ایشان بدریافت نرسید ۱۲ سه متوفی روز عاشورا سن شش صد و هشتاد و شش ۱۲

بر سالکان این راه صحبت اولیاء الله فرض است که ایشان را با مشاهده غرض است
در صحبت فوائد و اثرها است چنانچه نقل است از نفحات که شیخ عبد الله بلیانی گفته
است که در اوائل از خلق انفراد جستم و یازده سال در کوه بسر کردم چون از کوه باز
آمدم بصحبت زاهد ابو بکر همدانی پیوستم و وی صاحب حال و کرامت بود و فراستی
صادق داشت و ورد وی آن بود که هر شب بر خاستے و عصائے آہنی داشتی آنرا
زیر زنخدان گرفتی و تا روز بر پاے ایستادی من نیز بموافقت وے عقب وے
می ایستادم وے بمن گفتی برو و جای بخسپ من بر زمین نشستم تا وی باز مشغول کار
خود می شد بار دیگر بر می خاستم و موافقت وے می کردم تا آنگاه که حال وے بمن
فرود آمد آنگاه تنهای گزیدم حق تعالیٰ می فرماید یا غوث الاعظم المجاهدة
بحر من المشاهدة فمن اراد الدخول فی بحر المشاهدة فعلیه باختیار المجاهدة
لان المجاهدة بذر المشاهدة ومن اختار المجاهدة لی قدر المشاهدة
اے غوث بزرگ مجاهده دریائیست از مشاهده پس هر که خواهد که در آید در دریاے
مشاهده پس برو باید اختیار مجاهده زیرا که مجاهده تخم مشاهده است هر که اختیار کند
مجاهده از براے من پس او را است مشاهده عزیز من هر چند مجاهده و ریاضت
بیشتر موهبت و فضل الٰهی افزونتر چنانکه نقل است از نفحات که از حضرت
شیخ الاسلام احمد پرسیدند که ما مقامات مشائخ شنیده ام و کیفیت ایشان دیده ام
از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر می شود ظاهر نشده است فرمود که ما در وقت
ریاضت هر ریاضتیکه اولیاء خدا کرده بودند بجا آوردم و بران مزید نیز کردم حق سبحانه
بفضل خود هر چه پراگنده با ایشان داده بود بیک بار به احمد داد اے برادر اہل دلانرا

سلہ متوفی روز عاشورہ سن شش صد هشتاد و شش ۱۲ سلہ متولد سنہ چار صد و چهل و یک و متوفی پانزد
شوال سنہ پنجصد و سی و شش عمر نود و پنج سال مزار در جام ۱۲

باستماع سرود و نغمه در باطن ذوقی و وجدی پدید می آید که موجب قربت حق است نقل است که رسول صلعم باستماع این رباعی که ؎

لقد لسعت حیة الهوی کبدی	فلا طبیب لها ولا راقی
الا الحبیب الذی قد شغفت به	فان عنده رقیتی وتریاقی

در تواجد آمد رداے مبارک از کتف افتاد معاویہ گفت ما احسن لعبکم یا رسول الله[۵۲] فرمود مه یا معاویة لیس بکریم من لم یهتز بذکر الحبیب[۵۳] حضرت شیخ روزبهان[۵۴] در کتاب الانوار فی کشف الاسرار آورده است که قوال خوبرو باید که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویج قلوب بسه چیز رغبت می کنند روائح طیبه و وجه صبیح و صوت ملیح گفته اند که ازچنین قوال اجتناب بهتر است زیرا که این چنین کار عارفی را مسلم آید که طهارت قلب او بکمال رسیده باشد و چشم او از دیدن غیر حق پوشیده آے برادر در بعضے علامات اصحاب بقا حق تعالی می فرماید یا غوث الاعظم انتقصهم من علاماتهم فی الدنیا اجسامهم محترقة من قلة الطعام والشراب ونفوسهم محترقة عن الشهوات وقلوبهم محترقة عن الخطرات وارواحهم محترقة عن اللذات وهم اصحاب البقاء والمحترقین بنور اللقاء یعنی ای غوث بزرگ تو از ایشانی یعنی از اصحاب بقا و بعضی از علامات ایشان در دنیا آنکه جسمهاے ایشان سوخته از قلت طعام و شراب و نفس هاے ایشان سوخته از شهوات و دلهاے ایشان سوخته از خطرات و روح هاے ایشان سوخته از لذات و ایشان اصحاب بقا اند و سوخته بنور لقاے رب العزت عاقبة العزیز و جمله مسلمانان بخیر باد۔

---

۵۱ بگزید مار عشقت جگر کباب ما را نه طبیب می شناسد نه فسونگرے دوا را مگر آن حبیب دلکش که ربود دل ز دستم بہ فسونگری در آید بکند علاج ما را ۱۲ ۵۲ چه خوب بازی شما است یا رسول الله ۱۲ ۵۳ خبردار اے معاویہ نیست بهتر کسیکه از ذکر دوست خوشنود نشود ۱۲ ۵۴ گازرونی الاصل بود اما در مصر قیام نمود از مریدان شیخ ابو النجیب سهروردی است در سنه پانصد و هشتاد و چهار وفات یافته ۱۲

مکتوب بنام مولانا علی خوشنویس در بیان آنکه نبوت بکسب بنده نیست و بیان معراج انبیاء و اولیاء وغیره

مولانا[1] علی خوشنویس سلمه الله تعالی من الآفات از درویش مجتبی عرف مجا لاهوری
دعای مشتاقانه موصول باد ای برادر نبوت بکسب بنده نیست محض بفضل خاص حق
است اگر بکسب و ریاضت بودی لقمان را نیز بودی مگر قصه لقمان نشنیدهٔ از من
بشنو که حق سبحانه از لقمان پرسید که چه می خواهی نبوت یا حکمت هرچه ازین دو خواهی بدهم
لقمان حکمت اختیار کرد بوالفضولی پرسید که باوجود نبوت حکمت چرا اختیار کردی
گفت ای نادان چندین هزار کس را که نبوت داد کرا مخیر گردانید اگر مرا هم دادی مخیر
نگردانیدی مخیر گردانیدن دلیل نادادن بود ای برادر بمقدار درجه هر کس را معراج
شده است معراج موسی علیه السلام بر طور بود و معراج خلیل الله در آتش بود و معراج
یوسف بچاه بود و معراج یونس شکم ماهی بود و معراج ادریس بهشت بود و معراج عیسی
چهارم آسمان و معراج محمد صلعم قاب قوسین او ادنی بود همچنین بمقدار درجه اولیاء را هم
معراج شده است و می شود و خواهد شد لیکن انبیاء را با اجساد و اشخاص و اولیاء
را بهمت و اسرار انبیاء را در بیداری و اولیاء را در خواب و مراقبه محتجب من معراج
عبارت از قرب است و دوستان حق لامحاله مقرب اند اگرچه در نبوت مسدود است
اما در ولایت مفتوح تا قیامت است هر که ولی مقرب است صاحب معراج است
ای برادر اگر معراج اولیا نشنیدهٔ از من بشنو که سلطان العارفین خواجه بایزید بسطامی
در معراج خود می فرماید که مرا با آسمانها بردند و بهشت و دوزخ و چیزها نمودند هیچ نگاه نکردم
و از مکنونات برگذشتم [illegible] مرغی گشتم و در دریای هویت می پریدم تا بر میدان احدیت

---

[1] ایشان نیز خلیفه حضرت سید العرفا بودند ۱۲

مشرف شدم و درجه از لیست را اندران بدیدم چون نگاه کردم آنهمه من بودم گفتم خدایا با منی من تبوراه نیست و از خودی خود مرا گذر نه چه باید کرد فرمان آمد که بایزید خلاصی تو از تو ئے تو وابسته متابعت دوست ماست بر متابعت او مداومت کن و معراج حضرت غوث الثقلین سید محی الدین جیلانی آن بود که بر منبر آمد و گفت قدمی هٰذا علیٰ رقبة کل ولی الله و معراج شیخ حسین بن منصور حلاج آن بود که بردار کرد و معراج شیخ نجم الدین کبریٰ آن بود که از سر حال برخاست و بر در خانقاه ایستاد نظر مبارکش بر سنگ افتاد در حال بخشش یافت و معراج شیخ فرید الدین عطار آن بود که شهید شد و سر خود را در بغل کرده چیزها از اسرار الٰهی نوشته و معراج مجدالدین بغدادی آن بود که سلطان او را در دجله انداخت و معراج شیخ بهاء الدین زکریا آن بود که پسر او شیخ صدر الدین عارف نامه بدست شیخ داد وقت خواندن نامه جسم فانی را گذاشت خوش گفت آنکه گفت ؎

چیست ازین خوبتر در همه آفاق کار	دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

و معراج حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی آن بود که بشنیدن این بیت ؎

کشتگان خنجر تسلیم را	هر زمان از غیب جانے دیگر ست

جان را فدائے دوست کرد و معراج شیخ فرید الدین گنجشکر آن بود که در معدن المعانی مسطور است که در ملفوظ شیخ نظام الدین نوشته است که مولانا فرید علیه الرحمة

له این قدم برگردن تمامی اولیاء الله است ۱۲ ۲ه متولد سنه دو صد و دوازده و متوفی بیست و هشت ذیحجه سنه سه صد و نه و نزد بعضی سه صد و هفت عمر نود و هفت سال مزار در بغداد ۱۲ ۳ه متوفی دهم جمادی الاولی سنه ششصد و هیجده مزار در خوارزم ۴ه متولد سنه پنجصد و پنجاه و شش و متوفی بست و نه محرم سنه ششصد و هفده عمر شصت و یک سال مزار در بغداد ۱۲ ۵ه متولد سنه ششصد و یازده و متوفی بیست و سه ذیحجه روز سه شنبه سنه ششصد و هشتاد و چهار عمر هفتاد و سه سال مزار در ملتان ۱۲ ۶ه متولد سنه پنجصد و هشتاد و دو و متوفی چهارده ربیع الاول سنه ششصد و سی و چهار عمر پنجاه و دو سال مزار در دهلی ۱۲ ۷ه متولد غره رمضان سنه پنجصد و هشتاد و پنج و متوفی پنجم محرم سنه ششصد و پنجاه و نه و نزد بعضی هشتاد و هشت عمر هشتاد و هشت سال مزار در پاک پټن ۱۲

جای به نشستند مریدان همه برابر از عقب ایشان بنشستند ناگاه مریدی نعره بزد
و بیهوش شده افتاد و غوغا و شور در مسجد افتاد قاضی شهر مع پسر در مسجد حاضر بودند
ایشان را خوش نیامد پیاده را گفتند که پای بگیر و کشان کشان بیرون ببر چون شیخ
بدید ناخوش شده چیزی نگفت بعد آنکه آن مرید بهوش آمد مولانا فرید روی
مبارک بدان مرید آورد و گفت که الحمد لله باری ترا نصیب از معراج من شد
آن زمان که تو نعره زدی مرا معراج بود قاضی و پسر قاضی کار خود کردند شما را هم کار خود
باید کرد بعد چند روز پسر قاضی را زحمت شد قاضی به یقین دانست که این از شامت
آنست که با مرید شیخ ماجرا گذشت و آن ناخوشی شیخ است چون زحمت زیاده شد
قاضی بدل گفت که برویم و شیخ را خوشنود گردانیم پس بخدمت شیخ آمد و گفت که
عرصه است که گناهی از ما بوجود آمده و از شامت آن پسر ما را زحمت شده است
مخدوم عفو نموده دعاء شفا بکنند و الحاح بسیار نمود تا شفا شود شیخ قبول نکرد و گفت
چنانکه تو کار خود کردی ایشان نیز کار خود کردند باز الحاح بسیار کرد و هر کسی را شفیع
می آورد آخر شیخ فرمود که دعا بدین شرط کنم که میان من و تو مصحف منصف شود مصحف
بکشائید تا کدام آیت آید اگر آیهٔ رحمت آید دعا بکنم ورنه نه قاضی قبول کرد و
مصحف بکشاد قضا را آیهٔ عذاب برآمد شیخ گفت اکنون جای آشتی نمانده قاضی
بازگشت آخر پسر آن قاضی نقل کرد و خود او هم با جان و مال برافتاد و معراج
سلطان المشائخ شیخ نظام الدین دهلوی آن بود که وقت نقل ازین عالم هر بار
می پرسید که نماز کردم حاضران می گفتند که کرده و هر بار نماز می خواند در آنوقت هر
نماز وی معراج بود و معراج شیخ قطب الدین سرانداز غوثی جونپوری در آنوقت
بود که شیخ قطب الدین و شیخ عبدالله شطار با یکدیگر ملاقات کرده هر دو مراقب

---

۵۱ متوفی سنه هشت صد و نود و نه و بعض هشت صد و سی و دو در زاره درمانده ۱۲

شدند بعد یکساعت شیخ قطب الدین برخاسته بخانه روان گشت یکے از مریدان
شیخ شطار نیز همراه شیخ برخاست وعرض کرد که ما مردم منتظر کلام فیض بخش شما بودیم
وهیچ سخن درمیان نشد اما در عالم باطن چه گذشت شیخ فرمود که از پیر خود بپرس هرچه
دیده است خواهد گفت آخر مرید از پیر خود بپرسید فرمود که شیخ قطب الدین پهلوان
درگاه الله است ازین عالم روح من واو عروج کردند در فلک اول درآمدند و
ازانجا گذشته بفلک دوم همچنین تا فلک سادس چون درود در آمدند شیخ قطب الدین
از یک هزار شد وهر قطب الدین بیک لباس ظاهر گشت همدرین حیرت با فاقت
آمدم نمیدانم که قطب الدین چه شد ومعراج شیخ الاسلام شیخ عبد الرحمن جانباز آن
بود که در نماز عشا بمشاهدهٔ حق رفتند چنانچه قاضی صدر الدین از پدر خود نقل کرده است
که شیخ عبد الرحمن جانباز امام بودند وجماعت کثیر مقتدی در رکعت اول بعد الحمد سوره
والضحیٰ تا آخر رسانیده بودند که از خود بگذشتند چون عرصه گذشت بعضے بخانه رفتند
وبعضے بیرون مسجد وبعضے در مسجد چون شیخ در افاقت آمدند فرمودند قاضی اسمٰعیل دوات
وقلم بیار سخن آوردم انچه که بر شیخ گذشته بود نوشتند میر سید عنایت الله هراتی آن
نوشته دیده بودند بیشتر این درویش آن احوال دقیق را بیان می کردند ویک دو حدیث
که در آن واقعه دقیق مندرج بود نیز می خواندند ومعراج قدوة السلف شاه عاشقان
شیخ عبد القدوس جونپوری بلا تفاوت عین معراج عبد الرحمن جانباز بود وخود بزبان مبارک
همچنین فرموده بودند اے برادر هرکه با درویشان آن کند که نباید البته آن بیند که نباید
دید چنانچه نقل است که از شیخ عبد الرحمن جانباز شیخ عبد الصمد عداوت پیدا کرد و
همیشه بدی گفت وبدی خواست بد گفتن سهل است وبد خواستن ازان بدتر تا بحدیکه
محضر قتل شیخ تحریر آورد وخواست که چون محضر تیار شود پیش شیر شاه افغان ببرد که
شنیده بود که میان حضرت شیخ وشیر شاه ناخوشی واقع است البته شیخ را زنده نخواهد

گذاشت و سبب ناخوشی آن بود کہ ہمایون بادشاہ از حضرت شیخ اعتقاد و اخلاص تمام میداشت بواسطہ آن شیر شاہ از ایشان خوش نبود و عند الملاقات از شیخ پرسید کہ ہنوز مغلان ہستند شیخ فرمود کہ مالک الملک خدا است ہر کرا خواہد بدہد یا مغلان بود بشما داد و عنقریب بمغلان باز خواہد داد ہر چند شیر شاہ خواست کہ مضرت رساند و شیر ہولناک از چپ و راست حضرت شیخ ظاہر شدند از بیمش نترسید و بمعذرت پیش آمد چون بدخواستن عبد الصمد بدین درجہ رسید حضرت شیخ فرمود کہ عبد الرحمن بحضرت حق سبحانہ خواستہ کہ عبد الصمد با جان و مال برانداختہ شود و تا قیامت بر سینہ او آمد و رفت خلق شود حق سبحانہ قبول کرد یک مدت نگذشتہ بود کہ ہر یک در بلا گرفتار شدہ مردند و خانہ ایشان خاک سیاہ شد ہیچ فردے از اولاد ایشان نماندہ و بعضے کہ ماندند شہر را گذاشتہ در دیہہ متوطن شدند یا جاے دیگر و قبرہاے اولاد ایشان زیر آستانہ شیخ واقع اند و آمد و رفت خلق اللہ بر سینہ ہاے ایشانست سہ

پروانہ از آن سوخت کہ با شمع در افتاد	با سوختگان ہر کہ در افتاد بر افتاد

عاقبت و خاتمت آن برادر و این درویش و جملہ مسلمانان بخیر باد بحرمۃ النبی و آلہ الامجاد۔

مکتوب بنام میر سید حسین بہرائچی در باب استقامت و سعی کردن

سیادت پناہ مقبول اللہ میر سید حسین ساکن بہرائچ جعلہ اللہ سبحانہ من المقبولین از فقیر مجتبیٰ معروف بجا لاہر پوری دعا و سلام برسد عزیز من اصل در ہمہ کار استقامت است خواہ در کار دین بود یا دنیا اگر کسے در کار ہاے دین یا دنیا قدم استوار کردہ و جمیع کار ہا را بحق سبحانہ سپردہ خود را از سعی و تلاش باز ندارد حق تعالیٰ جمیع کار ہاے او بلطف کمال و بکرم لایزال بر آرد کہ السعی منی والاتمام من اللہ

سلہ خلیفہ حضرت سید العرفا و از فرزندان حضرت شاہ محمد ماہ بہرائچی بودند ۱۲ سنہ ۹۵۲ کوشش از من است و تمام کردن از خدا ۱۲

عزیز من فرمان رب العزت است کہ انی انا اللہ لا الہ الا انا من لم یرض بقضائی
ولم یشکر علیٰ نعمائی ولم یصبر علیٰ بلائی فلیطلب ربا سوائی یعنی من
خدایم نیست ہیچ خدا جز من ہر کہ رضا ندہد بقضاے من و شکر نکند بر نعمتہاے من و
صبر نکند بر بلاے من پس طلب کند پروردگارے سواے من پس بر بندہ فرض است
کہ ہر چہ نیک و بد بدو رسد ہمچو شیر و شکر فرو برد کہ این علامت سلامتی ایمان است
الایمان نصفان نصفہ شکر و نصفہ صبر چون نعمتے و فتوحی رسد شکر کند و چون بلائے
و مکروہی رسد صبر کند و اگر کسے در نعمت شکر کند حق تعالیٰ برو مزید گرداند لئن شکرتم
لازیدنکم و اگر در بلا صبر کند ایزد بیچون در راحت و مسرت مفتوح گرداند کہ الصبر
مفتاح الفرج عزیز من ہمہ جا و در ہمہ کار چشم را نہفتہ با حق دارد خودی از خود
بردار کہ آن حجاب در حجاب است و ہیچ دمی بے یاد او مگذار ؎

دایم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ کار | میدار نہان دیدہ دل جانب یار

نقل است از بزرگے کہ در بازار صرافی می کرد و ہیچ دمی بے یاد او نزد دست بکار و
دل بیار بودن محبوب و محمود است عزیز من اگر کسے در مرقع و ژندکار دنیا کند و صحبت
اہل دنیا اختیار کند مردود است چرا کہ الدنیا ملعونۃ و ملعون ما فیہا و اگر اغنیا کار
درویشان کنند و صحبت ایشان اختیار کنند مقبول اند بر آن شاہد است گفتار ؎

بندۂ آصف عہدیم کہ در سلطنتش | صورت خواجگی و سیرت درویشانست

نقل است از مولوی معنوی کہ فرمود مرغے کہ از زمین ببالا پرد و بآسمان نرسد با ینقدر
باشد کہ از زمرۂ خلق ممتاز باشد و از زحمت ہاے دنیا برہد و سبکبار گردد کہ نجا المخففون

سلہ ایمان دو پارہ است پارۂ از ان شکر است و پارۂ دیگر صبر ۱۲ ؎۵۲ اگر شکر کنید شما البتہ زیادہ
کنند براے شما ۱۲ ؎۵۳ صبر کلید کشادگی است ۱۲ ؎۵۴ دنیا مردود است و ہر چہ در واست آن ہم مردود است
۱۲ ؎۵۵ نجات یافتند سبکباران و ہلاک گشتند گرانباران ۱۲

وھلک المتقلون۔ عزیزمن عمراندک است وفرصت غنیمت است ودرہمہ جا وہمہ کار باحق حاضر باش ؎

که یک لحظه از دوری نشاید ... که از دوری خرابیها فزاید
هرجائیکه باشی پیش حق باش ... که در نزدیک بودن ہا فزاید

عاقبت وخاتمت آن عزیز وجملہ مسلمانان بخیر باد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد۔

مکتوب بنام شاہ طالب اللہ دربیان محافظت نفس ودیگر حقایق

عارف باللہ شاہ طالب اللہ ساکن آگرہ سلمہ اللہ من الآفات[1] از درویش مجتبیٰ بن مصطفےٰ معروف بمجا لاہرپوری ودعاے تحیۃ موصول باد اے برادر سالک را باید کہ ہمیشہ در نگہداشت نفس باشد وہرگز از مکر وحیلہ این سگ ایمن نباشد کہ این سگ ہزاران سالک را کشتہ واز راہ بردہ است ہر کہ این سگ را بہ درہ جوع تعزیر کند وبسلسلہ ریاضت کہ شائبہ ریا درو نباشد بند کند بایزید وقت وشبلی زمانہ ویا خدا یگانہ است ؎

کافر است این نفس نافرمان چنین ... کشتن او کے بود آسان چنین
ہر کہ این سگ را بکشد بیگمان ... خاک او بہتر ز خون دیگران

اے برادر ھوالاول والآخر والظاھر والباطن یعنی اوست نیست موجود مگر دوست این را مکنی فراموش ؎

ہر نقش کہ بر تختہ ہستی پیدا است ... این صورت آنکس است کان نقش آراست
دریاے کہن چو بر زند موجے نو ... موجش خوانند ودر حقیقت دریا است

آنکہ خود شاہد وخود مشہود است وخود عابد وخود معبود یک نور است کہ خود را بہمہ صورت ظاہر کردہ بلونہاے گوناگون نمودار است رحمت بر جانش باد کہ گفت ؎

[1] ایشان نیز خلیفہ حضرت سید العرفا لاہرپوری بودند ۱۲

یک نور را خصلت چنین ہم خود سما ہم خود زمین　　ہم خود ملک ہم آدمی رہ ہر سرے سِتری بہ بین
ہم شمس ہم گردد قمر ہم نجم ہم گردد سحر　　ہم شاخ ہم گردد ثمر در ہر سرے سِتری بہ بین
ہم کوہ ہم صحرا شود ہم آب ہم دریا شود　　ہم ناخوش و زیبا شود در ہر سرے سِتری بہ بین
ہم عرض ہم جوہر شود ہم لعل و ہم گوہر شود　　ہم مشک و ہم عنبر شود در ہر سرے سِتری بہ بین
ہم خود پدر ہم خود پسر ہم خود جوان ہم خود صغر　　ہم خود ثمر ہم پیر تر در ہر سرے سِتری بہ بین
ہم طیر ہم حیوان شود ہم جن و ہم انسان شود　　ہم حور و ہم دیوان شود در ہر سرے سِتری بہ بین
ہم خود ستارہ ماہ خود ہم خود گدا ہم شاہ خود　　ہم خود روان ہم راہ خود در ہر سرے سِتری بہ بین
گہ روح گردد گاہ تن گہ مرد گردد گاہ زن　　گہ بچہ گردد پر فتن در ہر سرے سِتری بہ بین
گہ صید گہ دانہ شود گہ زلف و گہ شانہ شود　　گہ شمع و پروانہ شود در ہر سرے سِتری بہ بین
گہ نور گاہی نار شد گہ یار گہ اغیار شد　　گہ خفیہ گہ اظہار شد در ہر سرے سِتری بہ بین
کوتاہ کن ہرزہ زبان یک نور را بنگر عیان　　ہم خود شدہ جملہ جہان در ہر سرے سِتری بہ بین

مکتوب بنام شیخ جلال جونپوری در معنی آیۃ ما خلقت الجن والانس

بآن پسندیدہ افعال مقبول ایزد متعال میان شیخ جلال ساکن جونپور جعلہ اللہ تعالیٰ من المقبولین از ذرہ بیقدر مجتبیٰ بن مصطفےٰ معروف بمیاں لاہر پوری دعا و سلام برسد حق تعالیٰ می فرماید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن و انس را مگر این کہ عبادت کنند یعنی بشناسند ما را و کمال عبادت اینست کہ عابد خود را فراموش کند در عبادت یعنی محو کند تا بحقیقت عبادت برسد کما قال اللہ تعالیٰ اذکر ربک اذا نسیت[1] و حقیقت ذکر فنائے ذاکر در مذکور است ؎

ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام　　جملگی مذکور ماند والسلام

[1] چنانکہ فرمود او تعالیٰ یاد کن پروردگار خود را ہرگاہ فراموش کنی ۱۲

عزیز من فرق میان جلال و جلیل الله است چون العبد جلال نباشد جلال جلیل شود
چون جلال جلیل شد بر همه امیر شد و تعین شاهد است کلام ربانی که صادر است بلا
واسطه از محبوب سبحانی سید عبدالقادر جیلانی یا غوث الاعظم جسم الانسان نفسه
وسره وسره وقلبه وسمعه وبصره ولسانه ويده ورجله كل ذلك ظهرت لنفسي
لا هو الا انا یعنی ای غوث تن و جسم و نفس و روح و قلب و گوش و چشم و زبان و دست
و پای انسان همه را نمودار ظاهر کرده تن بنفس خود برای خود نیست انسان تا این همه تعبیر من
و در همین حالت شیخ عبدالله بلیانی خود را فانی دیده حق را باقی یافته بجانب گفتن
این ابیات مشتاق شده

ما جمله خدا است پاکیم	نه ز آتش و باد و آب و خاکیم
از هستی و نیستی همیشه	عریان شده ایم جامه چاکیم

مکتوبات حضرت شاه ابونجیب قلندر ٹھوری

مکتوب اول در بیان عبودیت

ای برادر اگر آدمی از نکته حقیقت آگاه بود بداند که کل الخلق عیال الله بود و عرش کرسی
بر وی گواه بود که این مقام ذات پاک رسول الله بود پس شخصیکه از معنی عبدالله آگاه
بود یقین دان که خلق را سجده گاه بود و محبوب سبحانی و حبیب و اش یزدانی قربان بود
کما قال الله تعالی وانه لما قام عبدالله يدعوه كادوا يكونون عليه لبدا پس شخصیکه
با این معنی قریب بود یقین دان که ابونجیب بود بعد از آن والله اعلم که را نصیب بود
والسلام علی من اتبع الهدی

سلطه تمام خلق بندگان خدا اند ۱۲ سلطه چنانکه فرموده تعالی بتحقیق هرگاه قیام نمود بنده خدا که آواز میداد
او را نزدیک بود که گشتند بر وی انبوه ۱۲

مکتوب دوم نیز در بیان عبودیت

اے برادر کلمہ بلند و مطالب ارجمند بتو می گویم بگوش دل بشنو کہ نفع کلی است برائے تو
یعنی اگرچہ روح الکل و جسم الکل مائیم اما بندہ عبد اللہ ایم اگر فوق و تحت و یمین و شمال
مائیم اما بندہ عبد اللہ ایم اگر منصب عبد اللہی یابم صد ہزار پادشاہی را بر تابم و ہر جائیکہ
سجدہ گاہ است در انجا آن بندہ عبد اللہ است کما قال اللہ تعالیٰ ان المساجد للہ
فلا تدعو مع اللہ احدا گفتہ اند کہ مراد از مساجد تمام روئے زمین است و طبیعت این
مسکین بر مقام ہمین است کہ ما بندۂ محمد و آل محمدیم پس ہر گاہ کہ ہزار عالم سجدہ گاہ آن
ذات پاک است بندہ نیز در انجا خاک پا است کما قال اللہ تعالیٰ و انہ لما قام
عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا قل انما ادعو ربی ولا اشرک بہ احدا
یعنی چون قیام نمود ذات سرور کائنات عبد اللہ کہ رسول صلعم باشد گویا قیامت قایم
شد یعنی ہیژدہ ہزار عالم خلایق و ملائک ظہور فرمود چون ہر کدامی از حقیقت او بود
ہمراہ او سجدہ نمود کادوا یکونون علیہ لبدا یعنی جن و انس بروی چسپیدند و مطیع و منقاد
گردیدند پس او در معنی رب حقیقت ہر یک بود و ہر یک او را سجدہ کردند او با ہر یک
حق تعالیٰ را سجدہ نمود چنانچہ حق تعالیٰ می فرماید قل انما ادعو ربی ولا اشرک بہ احدا
یعنی جز این نیست کہ می خوانم من پروردگار خود را و شریک نمی سازم بآن ہیچکس را یعنی ما
چون بوحدانیت او مقر شدیم و شما کہ از حقیقت مائید مقر شدید بوحدانیت خوانید و
در واحد بودن خدا ہیچ را شریک نسازید کہ دعوت رسول اللہ صلعم ہمین معنی بودہ است
پس ہر بندہ را کہ بطفیل او این مرتبہ دہند نام او قطب نہند فقط

---

[۱] چنانکہ فرمود او تعالیٰ کہ بیشک مساجد برائے خدا اند پس نطلبید با خدا کسے را ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ ابو یوسف قلندر پانی پتی

مکتوب اول در بیان معرفت نفس وخود شناسی۔

جانمن ہر کہ نفس خود را شناختہ بہ تحقیق رب خود را یافتہ من عرف نفسہ فقد عرف ربہ
وہر کہ رب خود را یافتہ از ہمہ رو تافتہ وخود را از ہمہ در یافتہ وہر کہ طالب ورای نفس خود گشتہ
ہمیشہ در پی عبث رفتہ جانم کسی را کہ نفس خود منظور وملحوظ در مشاہدہ واجب الوجود است
دیرا آئین لوح محفوظ است کہ ہر چہ ہست درو مسطور است وہر کرا ملاحظہ سوی نفس خود نشد
روز است ہمیشہ در شر وشور است حقا کہ بحق کور است چنانچہ مغربی می فرماید ؎

کور آن باشد کہ او بینا بنفس خود نشد — کانکہ او بینا بنفس خویش شد آن کور نیست
تو کتابی در تو مسطور است عالم ہر چہ ہست — چیست آن کو در کتاب لوح دل مسطور نیست

مکتوب دوم در تعلیم تفکر بصفات

جانمن اگر یافت وشناخت حق تعالیٰ خواہی متفکر بآلا باش واز غیر آلا تبرا باش واز یافت
حق تعالیٰ بے آلا نومید باش جانم ہر چند کہ عمر نوح یابی وہمیشہ در نماز وروزہ باشی وبہ آلا نسازی
حقا کہ در حجابی وحق را نیابی وہر کہ عارف است بآلا تحقیق عارف است بحق تعالیٰ وشناخت
حق تعالیٰ ممکن نیست مگر بآلا وہر کہ حق تعالیٰ را در آلا دید دید وہر کہ در آلا ندید کے دید
وطلب حق تعالیٰ بے آلا باطل است کہ تحصیل حاصل است وطالبش جاہل است
کلام شیخ محمود[1] چشتی بریں شاہد است ؎

در آلا فکر کردن شرط راہ است — ولی در ذات حق محض گناہ است
بود در ذات حق اندیشہ باطل — محال محض دان تحصیل حاصل

[1] متوفی سنہ ہفت صد وبست ہجری ۱۲

وازین است العلم فی حجاب الله الجهل المعرفة بالله[2] و کلام محرم اسرار حافظ[1] شیراز بدین شاہد است سه

عنقا شکار کس نشود دام باز چین	کانجا ہمیشہ باد بدست است دام را

چنانچہ قول جنید البغدادی فی الطاعة ثمرات المعرفة[3] ہمین معنی است تفکروا فی الآء الله[4] ولا تتفکروا فی ذاته

مکتوب سوم در تعریف صوفی

جانم صوفی آنست کہ صافی از غیر باشد و ہمہ را یکے شناسد ہرچند بیچون و شبون گوناگون خواند آنرا در دید و فہمید وے جز یکے نماند و ہیچ شے از ہیچ شے بہتر و کمتر نماند چنانچہ از حضرت مولوی[5] رومی پرسیدند کہ ما التصوف[6] فرمود ترک التفاضل بین الشیئین یعنی ہر کہ دل خود را از غیر برداشت و ترک تفاضل میان دو چیز خواست و ہمہ را مساوی شناخت وی را صوفی باید پنداشت و وی را ہمیشہ نجات است کہ علم ہر شے نزد وے بسا و است جانم دل چنین کس عرش الله است آیہ الرحمن علی العرش استوی[7] گواہ است عرش عبارت از دل صوفی عارف باشد است قلوب المؤمنین عرش الله بدین گواہ است فہم من فہم

مکتوب چہارم در تشریح و تعریف دل

جانم دل آنست کہ ہم درون و ہم برون است ہرچند بیچند و بیچون است و ہر کہ صاحب ہوش است نزد وے دل چشم و دل گوش است و دل وہم و فہم است و دل پارۂ آئین نظر است دل کتب مسطور است و دل لوح محفوظ است کہ جملہ درو مکتوب است و دل آئینہ گردنیست

---

[1] شمس الدین حافظ شیرازی متولد سنہ ہفت صد و پانزده و متوفی ہشتم شعبان سنہ ہفت صد و نود و دو عمر ہفتاد و ہفت سال مزار در شیراز ۱۲ [2] علاوت در طاعت شرک است و معرفت حیرت است ۱۲ [4] فکر کنید در صفات او و نہ فکر کنید در ذات او ۱۲ [5] مولانا جلال الدین رومی متولد ششم ربیع الاول سنہ ششصد و چہار و متوفی پنجم جمادی الآخر سنہ ششصد و شصت و ہفت عمرش شصت و دو سال مزار در قونیہ ۱۲ [6] چیست تصوف گذاشتن تفاضل در میان دو چیز ۱۲ [7] رحمن بر عرش استوی شد ۱۲

وگردانندہ اش ہمانست و دل اگرچہ ہر لحظہ و لمحہ شاہد مشہود دیگر باشد چون نیک شناسد جز یک مشہود نیابد جانم تا که دل را ہمہ دیدہ نسازی و دیدہ را با دل نبازی ہرگز مراد دل و دیدہ نیابی مفرّلی می فرماید

دل ہمہ دیدہ شد و دیدہ ہمہ دل گردید	تا مراد دل و دیدہ ہمہ حاصل گردید

جانم دل عارف دلبر است منزّہ از بالا و زیر است فلک خورشید لایزال است ہم جمال و ہم جلال است ہم مآل و ہم منال است ہم خواب و ہم خیال است غیر وے محال است دل مظروف و دل ظرف است دل عرش و دل فرش است کہ جملہ در و غرق است درین طرفہ کہ بے پا و بے فرق است مگر سیرش بہر طرف است دل دُرّ یگانہ از دریاے بیکرانہ است دل خانہ خدا است دل خزانہ الٰہی است دل ذات نامتناہی است دل پیر و دل مرید است دل دید و دل شنید است دل عقل و دل فہید است دل معدن معانی است دل مدخل اعمال رحمانی است دل مرجع افعال شیطانی است دل سلطان ہر دو جہانی است دل باقی است و باقی ہمہ فانی است۔

مکتوب پنجم در بیان ہیچ و ہستی

جانمن ہمہ را ہیچ بدان و ہیچ شے را جز ہیچ مخوان کہ ہر چہ ظاہر بہ تعینات است ہیچ در ہیچ است جانم چون ہیچ را ہیچ شناسی جز ہیچ ہیچ نیابی لیکن ہیچ ہمیشہ باش بے ہیچ ملکے ہیچ خود را از غیر خود ہیچ ۔

پیدا ہمہ ہیچ است و نہان ہمہ ہیچ	از ہیچ بجز ہیچ دگر ہیچ ہیچ
ناظر ہمہ ہیچ است و منظور ہمہ ہیچ	ذاکر ہمہ ہیچ است و مذکور ہمہ ہیچ
یارم ہمہ ہیچ است و اغیار ہمہ ہیچ	دلبر ہمہ ہیچ است و دلدار ہمہ ہیچ

۵۱ متولد سنہ ہفتصد و چہل و نہ و متوفی شانزدہ رجب سنہ ہشتصد و نہ و ہشتصد و بیست و ششصد سال ہزار در خرقہ ۱۲۰۰

عابد همه هیچ است و معبود همه هیچ — شاهد همه هیچ است و مشهود همه هیچ
با چون همه هیچ است و بیچون همه هیچ — صحرا همه هیچ است و جیحون همه هیچ
فانی همه هیچ است و باقی همه هیچ — ظاهر همه هیچ است و باطن همه هیچ
جانم همه هیچ است و جانان همه هیچ — دردم همه هیچ است و درمان همه هیچ

ای هیچ طرفه رعنائی که موجودی بی‌همتائی دائم بطلب عنقائی و هردم خود را بخود نمائی اما محجوب بحجاب می‌نمائی و از غیر خود می‌زیبائی ای هیچ نهی ندانی که بی‌سر و سامانی خود مکینی و خود مکانی و نیست وجود ثانی و خود در خوف و رجائی باید که جز خود ندانی و خود را از خوف و رجا برهانی۔

مکتوب ششم در تعریف نیستی

جانم چشم خود را از همه پوش و همیشه در نیستی کوش و ما سوائش کن فراموش و هرچه ظاهر است با آن و این همه را نیست گزین و هیچ شئے را جز نیست مبین جانم چون نیستی را یابی همه دریا بی نشان ب دریاب که جز وی همه سراب جائیکه نیستی است نه فراز است و نه پستی است و نه غیر وی هستی است و نیستی ملک است که آنرا هستی نیست و هستی آن نیستی جز جهان نیستی نیست و کسے که نیستی را گزیده همه را از همه دریده و جز یک وجود نادیده جانم نیستی ملکے است که بے شب و روز است و جمله جهان را از و فروغ است و نیستی ملکے است بیزوال که بے از همه ملال ماورائش بے بنیاد خود شیرین و خود فرهاد و بهانه بر غیر نهاد از نیست کلام مولوی رومی ؎

لاشئے بر لاشئے عاشق شده — هیچ نه مر هیچ نه را ره زده

جانم هر که در نیستی رفته از حبس هستی رسته و از جمیع مذاهب و ملل گذشته مذهب و ملتش نیستی گشته و هیچ شئے را جز هست حقیقی نفهمیده و بمعراج فلک رسیده مقرب حق گردیده

که نیستی قرب اله است کلام مولوی روم برین گواه است ؎

چیست معراج فلک این نیستی — عاشقان را مذهب و دین نیستی
گفت پیغمبر که معراج مرا — نیست بر معراج یونس اجتبا
آن من بر چرخ و آن او نشیب — زانکه قرب حق برون است از حسیب
قرب نه بالا و پستی رفتن است — قرب حق از قید هستی رستن است

مکتوب هفتم در بیان نسبت میان معشوق و جان

جانمن نسبتیکه میان معشوق و جان است هیچ نسبت میان زبان و لسان است و میان قلب و دل است و میان خاک و گل است ورنه نسبت میان کیست و کجا است و سوای این نسبت خواستن محض گمراهی است و کم کسی را برین معنی آگاهی است جانم جهان را معشوق دیدن و دانستن و گفتن و شنیدن کار خدادان است نه کار بوالهوسان و بیخبران که جهان نه عین و نه غیر آن است خود نقد جهان غیر و عین دیدن کار کور چشمان است هیهات هیهات همه واجب است پیدا و پنهان ممکن است و این طرفه که گاه نفی و گاه اثبات است میدان بیقین همه خرافات است هرگاه که همه واجب است چه جای نفی و اثبات است۔

مکتوب هشتم در بیان اطلاق و تقیید

العزیز هرچه در عالم تقییدات است هردم در تلونات و تغیرات است مبدا همه ذات اطلاق است و هرکه مقید به تقییدات است مبتلا بتوهمات است و قایل وجود اطلاق وراء تقییدات یقین که منکر آید بدیهیات است نمی داند که هرچه هست عین این توهمات است که وجود اطلاق از خیالات این توهمات است اطلاق و آگاهی سوای این توهمات

و تقییدات است مغربی می گوید

همه گرد سرابها می گردند	چونکه آب زلال نتوان دید
مغروری است بهیچ چیز زان عنقا	بجز از پر و بال نتوان دید

ای عزیز میان اطلاق و تقییدات نه هیچ اتحاد است و نه انفصال و نه مساوات و مضافات زیرا که تقییدات خود همه اطلاق است و هرگاه که همه تقییدات است پس همه جلوه اطلاق است ای عزیز معرفت اطلاق ورای تقییدات نیست مگر از جمله محالات است همه صفات یک ذات ظاهر تجلیات مختلفات جائی مسمی باطلاق و جائی به تقییدات ورنه کجا است اطلاق و کجا است تقییدات۔

مکتوب نهم در بیان صورت و ماده و مناسبت هر یک در عروج و نزول

ای عزیز هر صورتی را ماده است که ماده اش جز همون صورت دیگر نیست و طرفه تر اینکه خود ماده است و خود صورت چنانکه تخم پنبه چون گل پنبه است مسمی بصورت و تخم پنبه مسمی بماده و چون جامه است مسمی بصورت است و پنبه مسمی بماده علی هذا القیاس در هر مرتبه خود لانهایت است هر مرتبه باعتبار مرتبه ماقبل خود مسمی بصورت می شود و باعتبار مرتبه مابعد خود مسمی بماده می شود ورنه صورت کجا و ماده کجا جمله یکذات است که بظهور مختلفات است صورت و ماده از جمله مفروضات است طرفه مفروضاتی که پیدا کننده چندین تعینات و تشخصات است نه هیچ ذاتی که بیزوال است و با چندین توهمات و تخیلات است باهمه تخیلات همه از وهم و خیال است و تمثیل چه اینها لا است خود در خود بر وجود ساری و جاریست و حقیقت بچه تعین هر امر اعتباریست و موهوم هر اسم مجازیست و آخر اش لهو و بازیست۔

مکتوب دهم در بیان اینکه یا یکثرت اطوار اعتبار شده

ای عزیز یا یکثرت اطوار اعتبار شده و خود بخود بیزار و بی قرار گشته که تغیر بیت که هر چند بالای

اظهار است بایقین همگی دلدار است وآی بر کسی که در عین دیدار بی دیدار است الغرض هوشدار تکیه بر غیر یار و در بصر و بصیرت جز یار میار ای عزیز نه بینی تا دیدهٔ خود بر انشار نکنی و دیدهٔ یار بین بعوام نیاری و چون دیدهٔ یار بین بعوام آری هر چه بینی و دانی چه جسم و چه معانی همه یار خوانی ؎

ای دلا هم یار و اغیار تو ئی	هم دل و دلدار و هم یاری توئی
هر جائی را که بینی هر زمان	هم توئی پیدا به پنهان و عیان
خویش را در خویش پنهان کردهٔ	در گمان و وهم و در شک ماندهٔ
هم مکین و هم مکان جمله توئی	خویش را صافی کن از شرک دوئی
دیده بکشا ساعتی در خود برو	بر جمال خود بخود حیران بشو
تا که بر بینی و بشناسی بیقین	که توئی پیدا رب العالمین

مکتوب یازدهم در ظهور و خفای معشوق

الغرض معشوق هم نهان است و هم عیان بچشم جان عیان است که هر لحظه و لمحه بصد هزار جلوه پیدا و هویدا است و از شدت ظهور خود رخش بنور خود مخفی است و نقاب دیش جز اولیش نیست او ست که ذرات کائنات شده هر زمان بهر مکان تافته و بجهت آنکه خود را بشناسد رخش هر دم بمثال دیگر بر می آید و حسنش هر دم بجمال دیگر می نماید الغرض اگر چه از سالها در جست وجوی اما تا دست از خود نشوی چه جوئی و چون دست از خود بشوی هم اوی هیهات هیهات معشوق بصور گوناگون بر آمده خود بر خود نگران است و تهمت بر دگران ۔

مکتوب دوازدهم در تجدد مثال و وصال و اتصال

الغرض دوست بهزاران شکل عجیب و غریب بر آمده از هر دیده بهر نفسی جمال خود را معاینه و

ومشاهده نموده خود بر خود شیفته و فریفته شده هر دم کسوت دیگر پوشیده جلوهٔ دگر فرموده بهر
نظر تجلی دیگر نموده هر دیده را بدیدار خود تازه کرده و بجهت اظهار خود بهر مظهر دیگر نموده
هر زبان بهر زبان اسرار خود بگفتار دگر گفته و هر دم بهر قدم برفتار دگر رفته و جمال حسن خود را
بصد هزار زینت و زیب افزوده العزیز دوست را نیابی مگر بدوست که آنها اوست چه مغز و چه
پوست وصال و اتصال دوست ارتفاع توهم غیر اوست ورنه هر چند تو ئی هرگز تو او نشوی
نه او تو گردی که او و تو همه توقیت کجا و اوصاف کو هیهات هیهات دوست عیان است
و تهمت بر این و آن است ۔

مکتوب سیزدهم در تعریف عشق

العزیز هرگاه عشق خود را آئینهٔ عالم ساخته و خود در وی در نظاره شده و عکس رخسارهٔ خویش
در او دیده خود بخود واله و شیدا گشته نام عاشقی و معشوقی گرفته ورنه عاشق کجا و معشوق
کجا طرفه عشق که خود را بآرایش و زیبایش نقوش گوناگون نموده و خود هر گوش و هر زبان
شده از راه هزاران گوش رازهای خود را بصد هزار زبان شنوده خود بر خود نگران و حیران
است و خود خلعت اشیا پوشیده بچشم جهان دیده نهان است طرفه عشق که خود اسم و خود جسم
است و خود رسم و خود اسم است و خود نیمه و خود نسیم است و خود حسن زن و مرد است
و خود درد و خود درمان است خود باد و خود خاک خود آتش و خود آب است خود زمین و خود
زمان است خود مکین و خود مکان است خود پیر و بے سامان است خود طفلک و خود جوان
است تهمت بر جهان است ۔

مکتوب چهاردهم در بیان طلب و طالب و مطلوب

العزیز هر طالبی و هر مطلوبی عین مطلوب است اما چون بلباس مختلف بر آمده خود را غیر خود

دیده و دانسته طالب شده ورنه طالب کجا و مطلوب کجا یک تجلی است که خود را به تجلیات مختلفه ظاهر نموده مسمی بطالب و مطلوب شده طرفه مطلوب که طلب و طالب است و طرفه طالبیکه بے طلب و مطلوب است طرفه مطلوبیکه یک چیز و گاهی ناچیز گاهی طبیب و گاهی مریض گاهی بصیر و گاهی ضریر گاهی جوان و گاهی پیر گاهی بظهور و گاهی بے بطون گاهی بجنون و گاهی بفنون گاهی بجلال و گاهی بجمال گاهی باقوال گاهی بافعال گاهی بفراق و گاهی بوصال گاهی بے وقوف و گاهی بیوقوف گاهی به انسان و گاهی به شیطان گاهی بلطیف و گاهی بکثیف ○

جمله مطلوب است طالب نیست کس ——— هر چه می بینی همه مطلوب بس
جز مطلوبیکه باشد در جهان ——— هم ملین و هم مکان و هم زمان
گاه مطلوبم فراز است و نشیب ——— گه شود فارغ گو باشود از هر دو تن
ممکن و واجب بود مطلوب من ——— بشنود گو باشود از هر دو تن
هم زمین و آسمان مطلوب من ——— گه ملائک او شده گه مرد و زن

مکتوب پانزدهم در بیان خود شناسی

العزیز اگر توانی خود باشی مگر خود نباشی تا هیچ باشی بجهت آنکه اگر هیچ نباشی خود باشی و خود باشی خدا را بشناسی العزیز خرابی و پریشانی از آنکه خود را نمودی و خود را نشناسی و همیشه در قید دیگرے باشی چون دست از دیگرے بشوئی بیشک اوئی العزیز هر چند که بجلوه هاے گوناگون عیانی و همیشه بر حال خود نگرانی اما چه سود که از خود نهانی العزیز هر که در خود کل دیده کل گردیده و هر که کل گردیده بمرتبه من عرف نفسه فقد عرف ربه رسیده و در وادی ایمن در آمده هر زمان بهر مکان صداے انی انا الله از خود شنیده هر چه مشاهده و معاینه نموده جز خود را نفهمیده العزیز خود را نیک دریاب آنگاه هر مرادیکه خواهی از

خود یابی نه بدیگرے ہیہات ہیہات خورشید حقیقی بشعاع گوناگون برآمده خود بر خود تابان واز حقیقت خود نادان ۔

مکتوب شانزدہم دربیان اینکه معرفت انسان معرفت بی نشان ست

جانمن ہرچہ ہست انسان ہست دریاے بے نشان است که بیچون بیکران ست ہردم با امواج گوناگون عیان ست کلام مولانا و امامنا حضرت بندگی شاہ مجتبی معروف بشاه مجا قلندر نیز برین بیان ست ؎

ہست انسان بحر نور ذوالمنن	گرچہ گشتہ چون سبو در قید تن

شاہدہ الانسان سری و انا سرہ جانم ہر کہ انسان را گذاشتہ در پے معرفت بے نشان رفتہ یقین کہ از معرفت بے نشان رفتہ و بے نشان را کسے شناختہ کہ انسان را شناختہ گویکہ انسان را شناختہ ہمگی بے نشان را یافتہ طرفہ انسان است کہ معرفت وے معرفت بی نشان است اما خود در معرفت دیگرے پریشان است ہیہات ہیہات زہی انسانی کہ غیر وے نیست در ہیچ آنے و خود در طلب دیگرے حیرانی ۔

مکتوب ہفتدہم دربیان اینکه بنده خواجہ نمیتواند شد و نه خواجہ بند

ایعزیز بندہ خواجہ نمی تواند شد و نہ خواجہ بندہ ہرگاہ کہ یک وجود است موجود بہر وجود پیدا و ہویدا است پس کہ بندہ باشد کہ خواجہ ایعزیز بیشک بدانی نہ اینی و نہ آنی ہمیشہ الآن کما کانی و تا کہ خود را نرہانی درین ہر دو حیرانی و چون خود را برہانی ازین ہر دو بازمانی ایعزیز نادانی کہ خود خورشید تابانی و محتاج بدیگرے مانی یقین بدان کہ نہ تو او گردی و نہ او تو گردد کہ ہرچہ ہست ہمہ اوست میان تو و او منازلہ و مفاصلہ نیست ؎

ہمہ آنست و این مانند عنقا است	کہ جز حق جملہ اسم بی مسمی است

وجود از روی هستی لایزال است	عدم موجود گردد این محال است
همه اشکال گردد بر تو آسان	نه آن این گردد و نه این شود آن

جانم معشوق مطلق است که خود را بجمیع لباس مزین ساخته و بالوان مختلفه ظاهر نموده و هم ازین سبب خود در خود متوهم شده در تعدد افتاده و خود را غیر خود پنداشته از یافت خود محجوب و محروم مانده و گاه پرده توهم از پیش خود برداشته بحقیقت خود مطلع شده و همگین خود بوده با خود عشقبازی بازد و با غیر نسازد پس همون شاه عشق است که جای با غیر بر آمده و جای بعین در غیر غیر است و در عین عین و فی الحقیقت غیر عین است و عین غیر پس همه وی باشد غیر وی موجود نیست۔

مکتوب هشتادهم در بیان وحدت و کثرت و معنی درویشی و گرفتاری

الناظر والمنظور بالله الصمد عارف مراتب و وارث محمد اخوی خواجه احمد از درویش یوسف عثمانی معانی ربانی بچشم فانی مطالعه نمایند هیهات هیهات طرفه دریای وحدت وجود است که با عداد بیدا بود است بی شهود و با شهود است و به بود نابود است و بود گیش که نابودگیست همون بودگی است و نابودگیش را بودگی نیست همون نابودگی است چون آنعزیز از ین معنی هوشیار و بیدار است نسبت میان وجود و عدم و حدوث و قدم نیز بعبارت مذکوره اظهار است هیهات هیهات کردگار است ظاهر و باطن و خود بر خود بیکار و در کار است وکیست که باین معنی خبردار است مگر درویشی که واقف چنین اسرار است جانم درویشی از همه رستن و گذشتن و بخود پیوستن است نه در پی دیگری دویدن و نه هیچ دیدن ع نظر بگذار کاین جای نظر نیست۔ و هر که درویش است همیشه در خویش و بخویش است و خود نه کم نه بیش است مبرا از پس و پیش است که درویشی از همه بیهوشی است نه از کسی خوشی است جانم هر که

یکدم ور نسب و اضافت است ہمیشہ در آفت است و دیدار رسیدن بمطلوب نہایت مسافت است ؎

کسے راشد بیک موی اضافت		ہزاران عالم است اور مسافت	

جانم بعضی اند دانا و بینا باین اند و بان اند و بعضے اند دانا و بینا نہ باین اند و نہ بآن آنانکہ دانا و بینا باین و آنند در حجاب گرفتار اند و آنانکہ دانا و بینا نہ باین اند و نہ بآن مسکین اند کہ نہ مختار اند نہ مجبوران نہ مالک اند و نہ مملوکان الفقر لا یملک[1] و لا یملک ایشانند نہ ازین اند و نہ ازان ہمہ جان اند کہ ہر دم بجمیع اجسام جہان پیدا و نہان اند فقط

مکتوب نوزدہم در وحدت وجود

جانم تا کہ در دریاے وجود بچشم غواصی نہ نگری ہیچ گوہرے بدست نیاری جانم ہر کہ در معرفت وجود ست معشوق ہمیشہ در نظر وے مشہود است جانم ہر کہ بکلی نرست بمعشوق نہ پیوست و ہر کہ بمعشوق پیوست عین معشوق گشت جانم ہر کہ محب محبوب است بتحقیق عین محبوب است جانم ہر چہ ہست چہ در بالا و چہ در پست جز معشوق ہیچ صورت نہ بست جانم تا کہ ہمچنین از چشم و گوش نابینا و خاموش نگردی ہرگز از معرفت چنین اسرار بہرہ نیابی جانم یافت و شناخت معشوق نہ کار سرسری ست جانم معشوق عیان است چون کور نہ بیند چہ زیان ست جانم چشمت را نور نیست ورنہ معشوق تو از تو دور نیست جانم معشوق بتو از تو نزدیک تر است ولیکن آنکس چہ بیند کہ بیخبر است جانم آفتاب ہویدا است ہرچند بنظر خفاش ناپیدا است جانم ہر کہ گوید قریب قریب است و ہر کہ گوید بعید بعید است فقط۔

---

[1] فقیر نہ مالک است نہ مالک کردہ می شود ۱۲

مکتوبات حضرت قاضی معین الدین عرف شاہ بینا قلندر بہونوی بنام حضرت شاہ محمد آفاق قلندر امیٹھوی خلیفۂ خود

مکتوب اول در بیان خودشناسی

مقبول آلہ فرزندم شاہ محمد آفاق مشتاق خودشناختہ مطالعہ نمایند چون شاہ محمد صالح نوشتہ بودند کہ شناختن خود چیست کہ شناختن آن شناخت حق است جانمن شناخت خود آنکہ ما ازوجود لہ جانمن ہرچہ ہست چہ بالا و پست ہمہ وجود حق است للہ ما فی السموات وما فی الارض ط

ہرکہ نفس خویش را بشناختہ	غیر را از دیدہ ہا انداختہ
غیر چون از دیدہ ہا بیرون شود	ہم درون وہم برون بیچون شود

جانمن ہرکہ خود را شناختہ از ہمہ رو تافتہ و دو کون جز خود نیافتہ جانمن ہرکہ خود را شناختہ در وادی جمعیت وایمنی آمدہ از تفرقہ دوئی خلاص یافتہ جانمن ہرکہ خود را شناختہ از ہمہ مذاہب وملل گذشتہ وہمہ عالم را جز نیست حقیقی نفہمیدہ کہ نیستی ہمہ قریب الہ است ومطلوب ما ہمہ نیستی است جانمن یار است کہ از عرش تا فرش از دمالا مال است وبانواع گوناگون ہمچو خورشید ہرسو تابان ودرخشان است نابینا اگر نہ بیند ادراچہ نقصان جانمن ہرچہ ظاہر است حقا کہ نور باطن است وباطن است کہ اینہمہ ظاہر است پس باطن است کہ ظاہر است وظاہر است کہ نقد باطن است احد واحد است و واحد

سلہ عباسی نسبا خلیفہ اعظم حضرت سید العرفا لاہرپوری ولادت ایشان در سنہ یکہزار و[illegible] گردید ووفات بعمر نود وشش سال بتاریخ یازدہم ربیع الآخر شب یکشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و[illegible] گردید مزار در قصبہ بہونہ ضلع لکھنؤ است حال [illegible] ایشان در مراد المریدین ولقیات الاخیریہ توان دید ۲ سلہ مرید وخلیفہ حضرت قاضی بینا قلندر بہونوی ولادت ایشان [illegible] شوال سنہ یکہزار و[illegible] وفات ایشان در سنہ یکہزار و یکصد وہفتاد و[illegible] گردید مزار در محلہ [illegible] قصبہ امیٹھی ضلع لکھنؤ است ۲ سلہ [illegible]

احدیت غیر درمیان نگنجد والسلام۔

مکتوب دوم در تعلیم فنا وغیره

حقایق ومعارف آگاه مقبول الله شاه محمد آفاق بعد از شوق ملاقات مطالعه نمایند چون عبادت کسے جز خداے تعالی نباشد ثمره وے نیز جز خدا نباشد و این راه راستی وجانبازی است شرط آنست چنان باشی که نمائی وچنان نمائی که باشی حقایق آگاه طریقے که احقر را از پیر دستگیر خود رسیده بآن حقایق آگاه همه گفته شده دریغ نکرده ام وآن حقایق آگاه را هم لازم که خود را غافل ندارند وبکار خود مدام مقید باشند ووقت را غنیمت دانند که شطار صفت وقلندر کردار باید که ترک اعتراض کند. وراه تسلیم پیش گیرد ونیز باید که نشان هستی خود دوراه بی نشان ناپید او محو نماید چنانکه بینا محو و مرده شده است و مهم سازی این راه اول از خود مردن وفدا شدن است والشوق لمجد ورکاهی دعوات مزید حیات برسد۔

مکتوب سوم در تاکید مخالفت نفس

نامه سامی فرحت بخش معه شیرینی که بدست محمد فاضل فرستاده بودند رسید دل خوشوقت گردید الله تعالی شما را هم شیرین کام دارد ونیز معلوم شد که شما از چند روز روزه طی بیجروزه اختیار کرده اید خوب کردید آفرین باد ورحمت خدا هر که نفس خود را ایذ ره مخالفت هوا نفریبد کند وبنده هواے نفس خود نباشد شبلی وقت وبایزید زمانه ویا خدا یگانه ومقبول خدا ورسول است ؎

هر حریفے ناسزای ترک دنیا کے کند	شیر مردے باید و دریا دلے مردانه

مرد شطار صفت باید که ازین نفس کافر یکساعت غافل نباشد ؎

کافراست این نفس نافرمان چنین کشتن او کی بود آسان چنین

هرچه باید کرد از استقامت باید کرد که حق استقامت می خواهد و نفس کرامت حقایق آگاها نماز تهجد کلید در معرفت الٰہی است و سرور و جمعیت بخش دلہائے عارفان و نور دیدۂ صدیقان و نشاط افزائے سالکان لازم که این نماز لازم گردانند که احقر راہم این نماز لازم است که جامع البرکات و دافع البلیات است باید که دو پاس شب نگذشته تا که صبح ندمیده باشد دوازده رکعت بشش سلام بگذارند چنانکه طریقه آن مکرر بیان نموده شده است از سید رفیع الدین درویش بعد از دعوات آنکه چون از انجا تشریف آرند نسخه گیاہان بهید همراه آرند از بنده زاده ها دعوات شوق رسد۔

مکتوب چہارم در بیان انوار ذکر و اقسام تجلی

نامہ گرامی فرحت بخش آن فرزندم حقایق و معارف آگاه در اشتیاق و انتظار تمام رسید بسیار خوشوقتی حاصل گردید باید که همرین قسم از احوال خود ہمیشه اطلاع داده باشند از استماع کاہلی والده میان محمد در گاہی خیلے در دل تردد و تفکر بود الحمد للہ که فرصت و فرحت کلی حاصل شده حق تعالیٰ شما را معه فرزندان و متعلقان با ذوق و با جمعیت دارد چونکه نوشته بودند که درین روز ہا اکثر در حین ذکر و سه نورہائے با الوان ظاہر و متجلی می شوند گاہے بصورت آفتاب و ماہتاب و گاہی بصورت ستاره و برق۔ حقایق آگاہا اینہمہ آثار سعادت و فیروز بختی شما است خاطر را خوش دارند و ہمیشه بکار خود مشغول مانند چون آئینہ دل از کثرت ذکر و فکر صفائی ورو شنی می گیرد و صفات بشریت مضمحل می شوند سالک را واردات لطافت روحانیت روی نماید و دل قابل انوار غیبی و اسرار لاریبی می شود این قسم بسیار چیزہا می بیند که گاہی ندیده باشد و چیزہا می شنود که گاہی نشنوده باشد مگر چندان ملتفت باین نباید شد این آثار را صفت و تصفیہ قلب است

و این واردات را از عالم ملکوت دانند حقایق آگاه تجلی بر دو نوع است یکی تجلی روحانی
که از عالم ملکوت است که طالب را ذوقی و شوقی تازه در دل پدید می آید و طلبی زیاده می
افزاید دوم تجلی ربانی که تجلی ذات است سالک دران مقام محو و محوی شود و عقل و
علم و فهم درانجا گم می شود و وجود سالک معدوم و ناچیز می شود نه روز ماند آنجا نه شب نه
فوق ماند آنجا نه تحت نه زمان ماند آنجا نه مکان نه ذکر ماند آنجا نه ذاکر نه وصل آنجا ماند نه
جدائی احوال و صفت بیرنگی آنجا پیدا می شود بسیار از تجلیات روحانی عجب و غرور نباید
نمود و خوشی نباید کرد تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة [1] در ایام سابق شبی در حین
ذکر جهر تمام موجودات را پیش خود در سجود دیدم بسیار خوشیها نمودم و بجناب پیر دستگیر
حضرت شاه مجتبیٰ این واردات را عرض نمودم فرمودند که غرور نباید کرد که این تجلی روح
است تجلی ربانی نیست که از تجلی ربانی هستی سالک درمیان نمی ماند و فنا و محو می شود
چنانچه حدیث است اذا تجلی الله لشیٔ خضع له [2] و می باید که بذکر دم دند او منادی و ذکر
غوثیه [3] بطرز یکه مکرر گفته شده است بکمال استعمال خود در اوران مشغول دارند که تجلی سر الهی
و انوار نامتناهی نمودار می شوند زیاده بجز شوق چه نویسد فقط

---

[1] این خیالات اند که پرورش کرده میشوند بچه ہاے طریقت ۱۲ [2] هرگاه که تجلی می کند خدا برای چیزی پست می شود او برای او ۱۲ [3] طریقه ذکر غوثیه اینست که بجلسه قلندریه نشسته سرنگون شده آنقدر که سر متصل زانو باشد از طرف زانوی چپ لفظ ہو شروع کند باین وضع که نصف دایره مقدار هشت انگشت برنگ طلا از هر دو زانو بیرون و نصف قریب هشت بالای هر دو زانو باشد چنانچه قرص آفتاب و آواز ہو مثل آواز ہو بره بود سر گردانیده ہمچو دایره گفته شود بتصور ہمون دایره آفتابی طلائی چون دم تنگی کند آن وقت از میان هر دو زانو سر را کشیده با حبس دم بسوی دل در دل راست قد شده بر دل نیلوفری صورت های مدوره خورد برنگ طلا هر چهار طرف ملاحظه کنند تا که تواند در دو سه ماه کم و بیش آنقدر دم طول باشد که تمام دل از ہالہ خورد پیچیده بود بعد شش ماه یا یکسال مکاشفات خواهند شد و سیر سموات و طی ارض خواهد کرد و این شغل را در سلسله قادریه گرده ہو گویند لیکن در گرده ہو اند که آواز کشاده باشد ۱۲

مکتوب پنجم در تاکید ذکر و تعلیم توحید

حقایق و معارف آگاه فرزندم شاه محمد آفاق بعافیت و باذوق باشند اشتیاق ملاقات از هرچه نگارد ازان زیاده است دریں روزها شخصی از قصبهٔ امیٹھی بخانه شیخ پیر محمد آمده حقیقت تکاسل بدنی شما ظاهر کرده ازیں سبب در دل تردد بسیار شده اکثر اوقات دل متفحص احوال سامی می ماند الله تعالی فرصت و فرحت کلی بخشد و شما را و فرزندان شما را با ذوق و شوق دارد و باید که از ذکر و فکر خود غافل نباشند و غفلت را در دل راه ندهند حقیقت آگاه دریں راه بجز طلب و جهاد هیچ چاره نیست که دریں راه مرد جانباز قلندر کردار می باید که از بادیهٔ وجود قدم بیرون نهد و خود را بفرش توحید رساند الولی هو الفانی من حاله والباقی فی مشاهدة الحق لم یکن له من نفسه اختیار ولا مع غیر الله قرار حال وے باشد نیز معلوم باد که یک نور است که مالامال از عرش تا بفرش است و موجود هر وجود است و بهزاران زیب و زینت جلوه نموده است و بیشک بیقین بدان که جمله یک ذات است که بظهور مختلفات است ۔

ز دریا موج گوناگون بر آمد	ز بیچونی برنگ چون بر آمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد	گهی بر صورت مجنون بر آمد

زیاده مشتاق بدانند و بجمیع فرزندان دعوات شوق خوانند والسلام ۔

مکتوب ششم در تعبیر خواب

نامه گرامی آن حقایق آگاه در شوق و نگرانی رسید و حقیقت مندرجه مفهوم گردید فرحت و خوش وقتی رو نمود لازم که همیشه از احوال خود و فرزندان خود اطلاع داده باشند و چونکه

ط ولی آنست که فانی باشد از حال خود و باقی باشد در مشاهده حق نباشد برای او از نفس خود خیر و نه از غیر حق قرار ۱۲

نوشته بودند که اکثر در خواب خود را در بحر عظیم شناوری کرده می بینم و در هر دو پای را توقت زنجیر هم می بینم حقایق آگاها اینکه شما می بینید بسیار خوب است خاطر خویش دارند هر چه بشما نمودند انشاء الله همان خواهد شد دریا عبارت از اسرار حق است و شناوری عبارت از استغراق دادراکات اسرار حق است و زنجیر عبارت از فرزندان و متعلقان است که راه شریعت است پس باوجود این استغراق حق از شما فوت و فروگذاشت نخواهد شد و همه روندگان این راه را ظاهر است که راه شریعت در مرتبه حقیقت فوت نشود زیاده مشتاق خود دانند والسلام

مکتوبات حضرت قاضی محمد تقی قلندر خلف قاضی مینا قلندر مہونوی[۱]

مکتوب اول بنام حضرت شاه آفاق ابٹھوی

حقایق آگاه معارف دستگاه مشفق فیض رسان جامع مراتب مشیخت و شرافت میان شاه محمد آفاق سلمه الله تعالی بعد شوق ملاقات گرامی که از حد افزونست مشهود ضمیر فیض تصویر آنکه این جا خیریت است و خیریت ذات ستوده صفات از حضرت بیچون همیشه مطلوب خط شریفت مصحوب برخوردار شاه لطف الله رسید باعث انشراح خاطر فاتر گردید چون بعضی از حالات خود که دران رقیمه کریمه اندراج نموده بودند باعث مسرت دل گشته الحق محافظت آداب در حین سکر و مستی اکثر از بعضی بزرگان فوت شده است چنانچه از حضرت مولوی رومی منقول است ؎

---

[۱] خلف و خلیفه جانشین قاضی مینا قلندر مہونوی ولادت ایشان در سنه یکهزار و هفتاد و دو واقع شد و وفات ایشان پنجم ذیحجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش بعمر یکصد و چهار شد مزار در قصبه مہونه ضلع لکھنؤ است، حالات ایشان بمراد المریدین باید دید ۱۲

در چنین مستی مراعات ادب	می نباشد ور بود باشد عجب

اما در چنین حالت متصرف درین بندهٔ ضعیف حضرت حق میباشد و آین از شعور و علم خود مطلق گذشته باشد که شیخ سعدیؒ می فرمایند ؎

چو طفلی کز آتش ندارد خبر	نگهداردش مادر مهرپرور

و آین محافظت و نگهبانی برحال بندهٔ گذشته و فانی نهایت مهربانی و عطای ربانی است شکر این نعمت عظمی از احاطه تحریر و تقریر بیرون است زیاده بجز شوق وصلت چه نگارد و السلام۔

مکتوب دوم بمولوی محمد یقین در تعلیم تصور نقشهٔ قلب

مشیخت پناه فضیلت دستگاه مشفق مهربان با اعتقاد محمد یقین جیو سلمه الله تعالی والقاه و اوصله الی ماتمناه بعد شوق مواصلت مشهود ضمیر منیر آنکه خط گرامی رسید حقیقت مندرجه بوضوح انجامید مهربان من بندهٔ سالک را باید که اول نقش الله را برنگ آفتاب یا ماهتاب روشن و مجلی بر دل صنوبری که جانب چپ است و درون سینه زیر پستان چپ تصور و خیال نماید و در جمیع حرکات و سکنات خصوصًا در صلوٰة حاضر وقت خود باشد که در همه جوابات و سوالات که درمیان سورهٔ فاتحه و هر آیهٔ قرانی که بعد فاتحه می شود غیر معنی نقش الله را که ذات بحت و هویت است هیچ چیز را مدخل ندهد بلکه معبود و عابد او را داند بلحاظ تعین و تشخص عابد و بلحاظ تجرد و تفرد معبود پندارد تا که شعور آن لحاظ نماند و اگر عقل انکار آن فرماید پس درحال این بیت بخواند ؎

بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید	که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها

سـ۱ متولد سن پنجصد و هفتاد و متوفی پنجم شعبان سنه ششصد و نود عمر یکصد و بیست سال مزار در شیراز ۱۲

وچندمدت برین نماز مداومت نماید تاکہ بمعنی الصلوٰۃ معراج المومنین[۱] واعبد ربک حتی[۲] یاتیک الیقین حاصل آید این مقام صبر و اخفا و خاموشی است زیادہ از شوق چہ برطراز دو السلام۔

مکتوب سوم بمولوی محمد قرین برادر مولوی محمد یقین در تاکید ذکر

زیادہ می شود شوقم زیادت	ازان خالی نیم یک موزیادت

این مرتبہ از کثرت ذکر کردن است در زیادہ ذکر کردن شوق زیادہ می شود و زیادتی شوق باعث زیادتی ذکر است رفتہ رفتہ مرتبہ محبت حاصل می شود و چون از محبت حاصل شد تسکین و آرام می شود و آن مرتبہ کمال است و برای حصول تسکین و آرام ذکر است و شور و شوق و آنجا نہ شوق نہ ذوق بلکہ سلوک و فنا است لیکن این مرتبہ بتدریج و دیر حاصل می شود و اگر درین ذوق و شوق چیزے مانع از موانعات کہ خطرۂ ماسوی اللہ باشد در پیش آید از ذکر و شوق باز می ماند بلکہ ذکر فراموش می شود پس باید کہ بجہد تمام آن مانع را رفع کند و بذکر و فکر مشغول باشد و در رفع آن موانع ہمین جہاد است والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا[۳] پس درین باید کوشید والسلام

مکتوب چہارم بمرزا انور بیگ صاحب در اینکہ مشورہ در باب سفر مسنون است

مشفق مہربان محب الفقرا مرزا انور بیگ جیو سلمہ اللہ تعالیٰ و ابقاہ و اوصلہ الی ما تمناہ بعد از سلام و دعای خیریت انجام مشہود ضمیر منیر آنکہ رقیمہ کریمہ رسید حقیقت مندرجہ معلوم گردید مشفق من معمول حضرت رسول مقبول صلعم اکثر آن بودہ است کہ در باب سفر و سے

---

[۱] نماز معراج من است ۱۲ [۲] و عبادت کن پروردگار خود را تا اینکہ بیاید ترا الیقین ۱۲ [۳] آنانکہ مجاہدہ کردند در راہ ما البتہ ہدایت خواہم کرد ادشان را راہ ہاے خود را ۱۲

مشورت و مصلحت بیاران آوردے ہرچہ بہ مصلحت یاران قرار گرفتے بران اقدام نمودے اول سورۂ فاتحہ بابسم اللہ خواندے بعدہ توکلت علی اللہ ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه گفتی[1] این خیر خواہ حقیقی ہمیشہ بدعا ترقی مدارج دینی و دنیاوی وجمعیت صوری ومعنوی از حضرت رب العزت مسالت می نماید حق سبحانہ کامیاب گرداناد بحرمۃ النبی وآلہ الامجاد زیادہ بجز ازدعای خیر و شوق ملاقات چہ برنگارد والسلام مع الاکرام فقط

مکتوبات حضرت شاہ محمد آفاق قلندر دہلوی بنام شاہ محمد درگاہی خلف رشید خود

مکتوب اول در تعریف صاحب حق الیقین و علم الیقین

جانمن جانان من وکن میان جیو سلمہ اللہ تعالی خیر خواہ محمد آفاق بخیریت است تردد ہرگز نخواہند کرد قدری گرمی بوقت سحری ظاہر می شود و آخر روز دفع می گردد این ہم از فضل حق سبحانہ دفع خواہد شد جانمن این کلمات بذوق تمام نوشتیم کہ دافع بسے شبہات است بچشم شوق مطالعہ نمایند نور چشم من دمی از یاد حق غافل بودن محض وبال وسراسر غفلت وعین محال کہ دم گذشتہ باز نیاید ورفتہ واپس رانشاید قدر این دولت لازوال رادریاب وآگاہ باش ساعتی از یاد حق غافل مباش وبیدار شو در کیفیت غفلت مرد کہ یاد دولت خاندان احمدی ست ؎

کہ یکدم با خدا بودن بہ از ملک سلیمانی	پس از صد سال این معنی محقق شد بخاقانی

جانمن در فرقہ ناجیہ صوفیہ دو فرقہ اند یکے صاحب حق الیقین دوم صاحب علم الیقین صاحب حق الیقین ہمہ حق بیند وہمہ حق داند وہمہ حق گوید کہ در نظر مشاہدہ اش جز حق ہیچ نیست

[1] توکل کردیم بر خدا و ہر کہ توکل کند بر خدا پس او را کافی است او ۱۲

ہیچ شے را از ہیچ شے کمتر نمی بیند و آن ہیچ وجود را از ہیچ وجود بہتر نمی داند ہمہ را مساوی می بیند و دائم الاوقات مستغرق بدریاے حسن بیزوال چنان می باشد کہ یاد از سود و زیان ندارد و از مرتبہ نقص و کمال نیز می گذرد و نظرش بر چنین و چنان نماند و از خوف و رجا خبر ندارد ؎

تا وصف وجود شاہمہ در خویش دیدیم ‏ ‏ ‏ از خوف گذشتیم و رجا را نشناسیم

و چنان مستغرق نور ظہور و غرق دریاے حضور باشد کہ زشت و زیبا نزدش یکسان می نماید و از کمال استغراق حاجتی از حق نخواہد و گاہ گاہ برین حال ہم می شود کہ از ہیچ حال خبر ندارد کہ کیستم و چیستم و از کجایم بے علم و یا با علم نہ خبر از ہوش و نہ از بیہوشی و نہ اندوہ و نہ خوشی مذہب و ملت را نزدش شمارے نہ و کیش و دین را آثاری نہ نہ از دیر و کعبہ انکارے و نہ اقرارے و صاحب علم الیقین در مرتبہ امتیاز است بچشم یقین می بیند کہ جملہ دریاے سیاہی است کہ نمودار بحروفہای گوناگون و نامتناہی است عین را عین می داند و غین را غین می بیند نیک را نیک و بد را بد و کامل را کامل و ناقص را ناقص میداند اگرچہ یکدم و یک لحظہ از مشاہدہ جمال حضرت ذو الجلال غافل نیست بچشم یقین می بیند کہ ذات حضرت اطلاق است کہ بچندین صورت و تقیدات است و حضرت اطلاق بسوای این تقیدات گزافات است اما از کمال استغناے ذات امتیازی گذارد کہ این مرتبہ خاص انبیاء علیہم السلام است اگر حضرت پیغمبر صلعم بدرجہ حق الیقین می ماندے رواج دین نمی شدی و چگونہ خلق و عالم را براہ ہدایت آوردی دیگر بشنو ہر کہ بدرجہ علم الیقین ماند و تا درجہ حق الیقین نرسید از حقیقت توحید مہجور ماند و ہر کہ بدرجہ حق الیقین رسید و از حق الیقین نزول فرمود عارف کامل و محقق صادق گشت جانمن تو خود را در گاہی مبین و در گاہی بدان و خود را ہرگز در میان عالم مبیندار و نیز عالم را در میان خود مبین نہ تو اینی و نہ آنی تو ہمیشہ الآن کما کانی و اینجا و ہژدہ ہزار عالم از خود دانی کہ ہستی ہمہ از ہستی تست

در کعبه و سومنات افسانه توئی | در منزل هر عاشق دیوانه توئی
خود گل شده و بلبل شیدائی | بر شمع جمال خویش پروانه توئی

گل گریبان چاک از حسن و جمال تست و بلبل عاشق نعره کنان از سودای توست

بگوش گل چه سخن گفته که خندان است | بعندلیب چه فرموده که نالان است

جانمن دیگر چگوییم که این جانه گوشیدن باشد نه چو شیدن شد در گفتن آید نه خموشیدن دیوانه داند که جنون چیست و پروانه شناسد که شمع جمال کیست سخن را درین بارگاه راه نیست که عالم اسرار است منزه است از قیل و قال و مبرا است از صور و اشکال

این سر را اگاه دارست

دیدی که بشرح عشق رمزے | حلاج بگفت در رفت بر دار

مکتوب دوم در نصیحت متعلق بضبط کیفیات و ستر حال و تعریف مرد

نور چشم من مکتوب سامی که مندرج بر احوال وجد و شوق و ذوق نوشته بودند در ساعت مسعود و وقت محمود رسید بر استعداد و وسعت ظرف آن نور چشم خیلے تعجب رو نمود هر چند که این چنین شوق و غلبه حال آثار فتح باب است و آثار سعادت و فیروز بختی شما است الله تعالی مزید در مزید گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد اما این چنین اضطرار و اشتهار نشاید که موجب خلل و بسیار فساد است آنکه سابق بآن جانان نوشته بودیم هوشیار باید ماند و عنان امتیاز از دست نباید داد از سابق دو روز احوال اضطرار آن برخوردار معلوم شده بود جانمن هوشیاری عبارت از سر پوشی است که احوال را در کشد نشود که راز فاش گردد و بر عالم ظاهر شود مرد آنست که دست بکار و دل بیار باشد و در میان خلق دل افگار زنهار زنهار اضطرار نکنند و راز فاش نسازند هر که راز خود فاش میکند ترقی بمدارج اعلی نمی کند و بهرهٔ از اسرار ربانی نمی گیرد خیر خواه را از ذات سامی شما بسیار توقع

درظاہر و باطن است این قدر که آن نور الابصار در دل می آرند مگر به پیری و بیکسی اینا عاجز رحم نمی کنند از وقتی که کمر بر روزگار آن جانان بستند ہزار در ہزار شکر بدرگاہ خداوند جل وعلا بجا آوردیم و ہمرتبہ ظاہر خاطر جمع نمودیم از ذات شما این امید است که من بجمعیت خاطر بیاد خدا مشغول باشم و شما خدمت والده و برادران خود نمائید دیگر قبائل که از ذات شما توقع دارند بقدر مقدور حق آنہا بجا آرید و بیاد حق سبحانہ مشغول باشید مرد آنست که درمیان خلق باشد و زن خواہد و حق حقداران بجا آرد و بیاد خدا باشد مرد خدا باید شد و از جاده پیران خود بیرون نباید شد سہل ہمت است که لنگ بستہ در گوشۂ تنہا نشینند چہ ہمت و کدام حوصلہ است عجب که باین فہمید ہیچ طورہا می کنید مولانا و قبلتنا و مرشدنا حضرت قاضی بینا قدس سرہ را ہشتاد یا ہفتاد متعلقین لابدی بودند پرورش ہر یک می نمودند و درمیان ایشان ہمیشہ می ماندند و حقیقت حضرت شاہ یوسف و شاہ ابوالحبیب امیٹھوی قدس سرہما علیٰ ہذا القیاس ہمت بہمت مردان باید کرد و از خیال لنگ بندی باید گذشت و بر احوال پیری من نظر باید کرد خلف آن است که بر طریق والد خود باشد طریق من ملاحظہ نمائید که چہ محنت نبود که لازم نکردم والحال که درین جا ہستم شما خوب میدانید که برائے چہ ہستم بہر حال ہرچہ که شد شد از آئندہ ضبط نمائید و شغل درود نمائید چندانکہ زیادہ خواندہ شود و نماز را لازم گیرید و باید که شغل دم وغیرہ چندروز نکنید و میان دوست محمد جیو را بتخصیص بجہت تفریح طبع شما فرستادیم و اگر خان صاحب بر طعام یاد نمایند البتہ رفتہ باشید و خانصاحب را بجائے من دانید الشوق ثم الشوق والسلام

مکتوب سوم دربیان عاشق عارف و عاشق ہالک

جام من دریا نوش باید بود نہ که بقطرہ مدہوش ہر که دریا نوش است عاشق عارف است و ہم که بقطرہ مدہوش است عاشق ہالک است پس عاشق عارف در بشارت ماند و عاشق

ہالک و درغارت رفت حضرت محمد مصطفےٰ صلعم دریا نوش بود ہر چند اسرار معرفت در جام دل آن سیر نخیتند ہرگز پر نشد ہر روز ھل من مزید می فرمود و کاسہ حسین بن منصور حلاج تنگ بود کہ بیک قطرہ پر شد کہ انا الحق می گفت پس پاس امتیاز شرط است جانمن اکثر در ہفتہ یا در ماہ جوش بیخودی سر بر می کند و سر بصحرا و رسوائی می خواہد اما بطفیل حیا و شریعت و پشت پناہی حضرت رسالتمآب صلعم سر بصحرا شدن نمی تواند و شریعت حضرت رسالت پناہی مسیحا بخاص و عام است اگر گاہی در انجاہی اختیاری رو نماید باید کہ در تسبیح یا در تلاوت قران یا در نماز نوافل مشغول شوند و در اشتغال باطن زنہار نروند و تنہا بصحرا یا بطرف دریا سیر نکنند در میان یاران بحکایت مشغول باشند و خاموش ہرگز ننشینند و ہر روز در خدمت خان صاحب رفتہ باشند و آنچہ کہ شبہات در دل بیایند یا خطرہ در دل گذرد از او شان بگویند و بپرسند و شب بیداری تا کہ آنجا اند نکنند و بشغل دمہ وغیرہ مشغول نباشند تیر فتح علی سلام برسد از عزت اللہ و محمد مراد سلام نیاز

مکتوب چہارم در بیان سیر عارف

جانمن عارف ہمیشہ در سیر است کہ از سیر او ہیچ گاہ نیست کہ او را سیر است کہ زمین و زمان در پاے اوست سیر عالم رفتن بپا است و دیدن جہانست و سیر عارف رفتن از خود و دیدن خود است ہر کہ خود را دید خدا را دید و سیر عالم از مکان تا مکان است یعنی از ہندوستان تا ترکستان و از عراق تا شام و سیر عارف بیرون از مکانست چرا کہ لامکان ہم مکانست پس عارف را سیر نیست کہ در ان جہت و طرف و نسبت داندہ و بینندہ نیست روندہ و شنوندہ نیست و دخل نیستی و ہستی ہم نیست و نسبت آمدن و بودن نیست دریا ہی ست بحید عظیم الشان کہ بے نام و نشانست و ہر دو عالم را خود محیط است و ہمہ را از وجود ست و ہمہ از دنیا و ما فیہا از دست و این سبع سموات و ارض تا تحت الثریٰ پیش او ہیچو قطرہ است کہ در ان عارف

غواصی می کند و گوهرهای دریای ربانی حاصل می نماید که هژده هزار عالم را در یک ذره می بیند و هژده هزار عالم از ان ذره موجود می نماید و آن دریای عظیم الشان این دم وجود است هرکه این دم دید حقا که حق دید و هرکه این دم ندید در واکه هیچ ندید راست فرمود رسول کریم

که من عرف نفسه فقد عرف ربه هیهات هیهات چه رمز و چه اشارت است سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي انفسهم افلا تبصرون عبارت و اشارت از آیاتنا این دم خود است که نفخت فیه من روحی است پس هرچه هست این دم است و بجز این دم هیچ موجود نیست خواه این دم را آدم گوی خواه عالم خواه خدا گوی خواه ملک خواه عرش و کرسی خواه لوح و قلم علی هذا القیاس از ازل تا ابد همین دم است که هزار در هزار خلعت وجود پوشیده و بصد هزار رنگا رنگ بظهور آمده و خود بر خود فریفته گشته و نام عاشقی و معشوقی نهاده و خود بر خود عاشق گشته و خود با خود عشقبازی باخته و خود فرعون شده بصورت موسی بر آمده در جنگ و گفتگو ها مشغول شده و خود شاه عرب و ماه نجف گردانیده بقتال کفار حکم شده ع

ز دریا موج گوناگون بر آمد | ز بیرنگی برنگ چون بر آمد
گهی در کسوت لیلی فرو شد | گهی بر صورت مجنون بر آمد
ببین هیچ دیگر گون نگردید | بصورت گرچه دیگر گون بر آمد

کلام درویشان بحو بیشان غامض است که بفهم هر کسی در نمی آید ازین سبب این طایفه را کافر و زندیق می گفتند حسین بن منصور را بر دار کردند و ذو النون مصری که سر این طایفه بود او را کافر و زندیق گفتند و عین القضاة را آشکارا کشتند و حضرت فرید الدین عطار را که صاحب اسرار بود منجمله زنادقه می شمردند محرم اسرار حضرت حافظ شیرازی می فرمایند ع

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست | سخن شناس نه دلبرا خطا این است

جانمن عین و غیر دیدن قرب و بعید پنداشتن کار نادان است ع

ع دمیدم در و از درج خود ۱۲

کجا غیر کو غیر کو نقش غیر	سوی الله والله ما فی الوجود

جائیکه حضور است دور دور است و از اسرار حضور مهجور است و حقیقت آن است که آنجا نه
حضور است نه مهجور نه آنجا اندوه و نه سرور است و نه آنجا ظلمات و نه نور است بلکه اینها آنجا
معدوم اند قول شیخ محب الله اله آبادی است الحمد لمن وجدنا بکل ما وجد وسجدنا بکل ما سجد
ستایش و سپاس آنرا که یافته شده بهرچه یافته شده و سجده کرده شده بهرچه سجده کرده شده یعنی
هرچه یافته شده اوست و غیر وی در میان نیست و حضرت شاه نعمت الله فرمودند که هرچه
بینی بوجه حق حق است زیرا که هیچ شی را حقیقت نیست الا بحق و حقیقت حق است نزد اهل
حقایق و عین حق که مقوم همه اشیاء است و هو القیوم قال الله تعالی فاینما تولوا فثم وجه الله
اهل نظر بنظر کشف قیومیت حق را در همه اشیا مشاهده نمایند و محققان راه معرفت هیچ ذره
از ذرات را نه عین حق می دانند و نه غیر حق و خود را نه قریب می بینند و نه بعید می پندارند
زیاده چه فقط

مکتوب پنجم در بیان فوائد کلام درویشان

جانتن بشرط انصاف و فهمیده شود فائده کلام حضرات درویشان بسیار است و قول حضرت محی الدین
بن عربی که الله تعالی را موجود نباید گفت این رمزیست کامل باید که بچشم دل ببینند ونفهمند
شیخ احمد سرهندی می نویسد که محمد رسول الله صلعم را بسبب من خالط با حق حاصل شد عجیب
سریست و رمزی و حضرت علی کرم الله وجهه می فرمایند که طاعت می کند او را عاصی در عصیان
خود و یاد می کند او را غافل و ساهی در غفلت و نسیان خود و شیخ محب الله اله آبادی می فرمایند

ه نیست بجز خدا کسی در وجود موجود ۱۲ ه متوفی نهم رجب روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هشت مزار
در اله آباد ۱۲ ه متوفی بیست و چهارم ذیحجه سنه هشت صد و سی و چهار ۱۲ ه فرمود خدا تعالی پس هر طرف
که رو گردانید آنطرف روی خدا است ۱۲ ه متولد سنه نهصد و هفتاد و یک و متوفی بیست و هفتم
صفر سنه یکهزار و سی و چهار عمر شصت و سه سال مزار در سرهند ۱۲

که اسم الله را تاثیرے نیست و از حضرت شیخ نجیب الدین شخصی سوال کرد که توحید چیست
بثنائے روشنتر بیان کن فرمودند که دو آئینه و یک سیب و هم وے فرمود که پیوسته وصف
حال ادی کنم و این عجیب که او را همالی نیست جامع علم اولین و آخرین در ذات حضرت
انسان است انسان دریائے معانی است و مخزن اسرار ربانی است و سلطان هردو
جهانی است ؎

هست انسان بحر نور ذوالمنن	گرچه گشته چون سبو در قید تن

چون سالک بر مشاهده اقوال و افعال و اخلاق خود ملازمت کند و بر فراموشی خود کوشد
که از هستی خود بیرون آید تا که او اندرون آید چون این از میان برخیزد او در میان آید پس
هرچه خواهد بکند و هرچه توجه کند رنگ آن پذیرد در قرآن خبر میدهد که ان الانسان لفی خسر
یعنی انسان در زیان است وقتیکه انسانیت برخاست زیانی ظاهر گشت پس این جا
چه زیانست ع جائیکه سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را در انحال چیزها ظاهر شوند
که چشم سالک هرگز ندیده باشد و خبرها شنود که هرگز نشنوده باشد
و بر قلب سالک چنان معینها جلوه گر شوند که گاهی در فهم و وهم نیامده باشد و در مقامی
باشد که خیال و عقل در انجا نگنجد و عالم حیرت طاری می شود ؎

نے چنان حیران که پشتش سوی دست	بل چنان حیران که رو بر روی دوست

جامع اکثر صاحبان درین راه جان باختند و بسیب فکر درین راه تاختند و هرگز بمقصود
اصلی نرسیدند که یافت هیچ شے بر هیچ شے موقوف نیست محض وابسته و امن فضل و کرم است
زیاده چه نویسد-

مکتوب ششم در تفسیر آیه مرج البحرین یلتقیان

جامع مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان مراد از بحرین دو عالم است یکے عالم

سلہ بیشک انسان در نقصان است سلہ روان کرد دو دریا باهم آمیخته درمیان آنها پرده الیست که بسبب وی تجاوز نمی نمایند۱۲

حضرت مطلق دوم عالم واحدیت که عالم حضرت اسماء است و مراد از برزخ حقیقت انسانی
است که مسمی بحقیقت محمدی و عقل کل است و یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان یعنی از عالم حضرتین
انسان لولو و مرجان پیدا آیند[1] اشارت بآنست که حضرت انسان جامع جمیع مراتب و
قابلیات است و در آیه قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا[2] مراد از کلمات ذات حضرت انسان است جائی غلط گاه سالک
درین جاست که شیطان از راه می برد و از مقصود اصلی باز میدارد وقتیکه سالک ریاضت
می کند و مدتے در خلوت می نشیند و دل بکلمات الله منور می گردد و احوال بکشف و کرامات
میرسد هر چه می گوید آن می شود خواه از دعاے بد خواه نیکو درین جا سبب اعتبار خلق می گردد و
خلق رجوع باو می کند مردم دنیا مرید می شوند و نیاز می گذرانند پس درین جا خیلے وسواس است
و راه مخوف مردے جانباز باید که نفس را پشیمان کند جائم راه عشق پرخطر است تا ندانی هر کس
را درین راه گذر است شیر مردے باید که درین وادی خونخوار مردانه وار در آید و از نشیب
و فراز نترسد و در مجادله بخیل دست دلیرانه بر آید و سرباز باید که در راه دوست خود را نثار سازد
و صاحب همت باید تا همت از دنیا و آخرت در گذرد مثلاً اگر دنیا و آخرت مهیا کرده پیش او
آرند بگوشه چشم هم نه نگرد و مقصودش جز فدا شدن و نثار شدن دیگر نباشد که الفقر
سواد الوجه فی الدارین[3] حاصل آید زیاده چه۔

مکتوب هفتم در تعریف و فرق مرد و جوانمرد

جسمک جسمی روحک روحی و دمک دمی مقبول بارگاه مجتبوی میان شیخ درگاهی سلمه الله
التعالی از خیر خواه و هیچ در هیچ محمد آفاق بعد از دعوات شوق که از تحریر ما فوق است مطالعه

[1] بر می آیند از انها گوهر و مرجان ۱۲ [2] بگو که اگر شود دریا سیاهی برا۔ کلمات پروردگار ما البته ختم شود دریا قبل از انکه ختم شوند
کلمات پروردگار ما و اگر چه آریم مثل او سیاهی را ۱۲ [3] فقر و سیاهی است در هر دو جهان ۱۲

نمایند جانمن مرد آنست که نه خود رنجد نه کسے را رنجاند و جوانمرد آنکه مستحق رنجانیدن را هم نرنجاند
دل را خوش دارند و از بیدادی حاسدان و ظلم منافقان نرنجند و بیاد خدا مشغول باشند و
خود را و کار خود را بخدا سپارند جانمن بعضی اند که حظوظ نفس خود را فراموش می کنند و حاجتی
نمی خواهند و بعضی اند که خود را فراموش می کنند و حق را بچشم حق مشاهده می کنند و بعضی اند که
از کمال مشاهده همین مشغوف می شوند و در دریای استغراق مستغرق می مانند نه از مالکان اند
و نه مملوکان نه مختار اند و نه از مجبوران در مرتبه الات کالات اند جانمن حیف صد حیف که یار
قریب است و ما مردم بعید بعید افتیم و همه یار است و من خود را در میان می بینم جانمن مرد آنست
که بعلم خود جاهل باشد و بعلم حق عالم شود و از هستی خود فانی و بهستی حق قایم شود و از قدرت خود
بیرون و بقدرت حق قادر گردد جانمن در کلمه لا اله الا الله دوازده حرف اند پیران قلندریه
علیه از ین کلمه دوازده اذکار استخراج کردند و باقی اذکار را داخل اذکار قلندریه فرمودند
بنده صادق را کافیست همین کلمه توحید هر گاه معنی این کلمه معلوم و منکشف گردد او را حاجت
و طلب نباشد بفکر و ذکر دیگر چنانکه هر گاه آفتاب از مشرق ظاهر گردد و بچراغ حاجت نبود
جانمن چون دل سالک از نور توحید منور می گردد بمدد غیبی و بطفیل مرشد حقیقی از مرتبه بمرتبه
ترقی بمدارج اعلی می کند و شراب شوق از دست ساقی با ذوق می نوشد و بدهوش و بیهوش با
جوش و خروش می باشد و ترانه انت انا و انا انت در خود از هر سو می شنود والسلام

مکتوب هشتم در بعض نصایح

جانمن آنکس که با مردم درویشان اخلاص دارد نتیجه آن موافق اخلاص است و آنها که غیر
مخلص اند ثمره آنهم در پیش است و شما را لازم است که با همه کس با اهلیت و با خلق باشند و
از مردم جهلا و منافقان و حاسدان پرحذر باشند حق تعالی محسود کند و حاسد و منافق و ظالم
و خود بین نکند و باید که در دعوت آیه حسبنا الله معه درود و استغفار و آیه لا اله الا انت

صدصد بار ہر یک را ورد نمایند و گمانی میان را ہم مقید شوند که ورد مسطور ہمیشه بخوانند و ورد دعوت ہرگز ہرگز ناغه نکنند و نماز زنہار زنہار ترک نکنند و ہمه را بقید نماز و تلاوت قران بکنند جائمن در زمین و آسمان کسے نیست که انسان را آزار دہد مگر آنهمه رنجها که بجایان میرسد صورت و نتیجه اعمال و افعال ما مردم است و اکثر دل خیر خواه متفکر می باشد که خرقه حضرت صاحب محفوظ مانده است یا نه از میان غلام میر پرسیدم ہیچ نگفتند خطره بسیار شده است ہر چند که امید از کسی نیست که محافظت کرده باشد چرا که گاہی چیزے بخانه سلامت نیافتم باید که برنگابدند زیاده چه نویسد۔

مکتوبات قاضی عبدالرحمٰن قلندر عارف شہری جونپوری

عرضداشت اول بحضور حضرت سید العرفا در بیان شاعری و بیان عشق

بجانب مجتبای زمانه عرف مجا لاہرپوری[1] از جانب عبدالرحمٰن که جامع عید و رحمن ست نیاز فراوان و ثنائے بے پایان قبول باد۔ پیر دستگیرا پیش ازین در ایام کسب علوم ظاہری گاه گاہی قافیه سنجی می کردم و ابیات از مکمن قوت بفعل می آوردم که قول شافعی بگوشم ہوشم رسید[2]

ولو لا الشعر بالعلماء یذری	لکنت الیوم اشعر من لبید

مقرر ذہن نمودم که دل باین خیالات نبندم و آئین چنین عیبها را بر خود نه پسندم مدتے مدید و عہدی بعید بر آن بر آمد چون از خدمت حضرت شاه فتح قلندر بہره مند شدم برآنم آورد که طریق سلف را مرعی داشته و در بہار سینه را در عبارات رنگین از نظم و نثر منظوم و مربوط گردانم تا دست آویزے پیش رستگان زمانه بوده باشد و یاران باشعور راز دریافت مطالبش

[1] ایشان از خلفای اعظم حضرت شاه فتح قلندر جونپوری و شاگرد رشید ملا محمود جونپوری صاحب شمس بازغه بودند حال تفصیلی ایشان به نفحات العنبر باید دید ۱۲ [2] اگر شعر گفتن برای علما بد نبودے لیس من امروز از شاعر لبید شاعر تر بودمے ۱۲

مسرور گردند۔ پیرا داستان عشق را داستانیست و کتاب شوق را بیانے کہ عرصہ کاغذ از جولانگاہ
قلم بیانش تنگ در ہموار زبان در میدان وسیع بہ نمایش پالہنگ مستانہ وا راز فکر این اسرار
بسر مجنون رسیدم پرسیدم کہ لے بعشق ممتاز از انجام و آغاز این راز بامن بگو کہ قصہ عشق ترا
جنگہا نمودہ اند و ترانہ شوق ترا باہنگہا سرودہ آیا رمزی از کرشمہ معشوق وسوز عاشق
اندراج یافتہ یا محض عبارت آرای است مجنون بعشق مفتون جواب داد کہ از مجنون و عشق
او خبر ندارم من آنم کہ من دانم گفتم لے شاہباز ہمت اگر چہ بیاری رسیدہٗ آیا اردی اسرار ندیدہٗ
انچہ می بینی چرا نہ در ہر مظہر چنانچہ ہست مشاہدہ نمائی تا ازین دیوانگی رہیدہ گردی و راز
ہاے گوناگون از جلوہ عاشق و معشوق معاینہ کنی از گفتارم ہوشش بر جا آمد گفت ادا
ہاے کہ از حسن لیلی در چشم حال من میرسد و شعلہ آتش شوق کہ از دل مجنون سر بر می آرد در
عبارت و استعارت کجا آید بلی نقشبندان عشق بایمای و اشارتے ازان حال عبارتہا می
آرانید و از غایت جوشش مستانہ و ارترانہای سرایند تا گوش ہوش مسرت پذیرد و دل در
مسند راحت گیرد از ینجا ست کہ از زبان رحمانی برخی از ابیات بصفحہ کاغذ آمدہ و سطرے از قصص
نگارش پذیرفتہ بخیال آنکہ یاران حضور او را بنظر شوق قبول فرمانید بخدمت گرامی ارسال داشتہ
ہر چند کہ لایق مطالعہ یاران حضور نبود لیکن بحکم الہدایا علیٰ[1] قدر مت ہدیہا جرأت نمود
امید ست کہ از محجوبان محجوب باشد۔

عرضداشت دوم در عشق و معرفت

مرشد الواصلین مربی العارفین ہادی انام فیضرسان خاص و عام کہ شاہباز ہمتش جز مرغ
لامکانی در چنگال نہ آرد و تہاخانہ باطنش جز کنج وصال در حوصلہ خیال ندارد نسبت بحال
رحمانی در منظومہ الطاف و گوہر مسلسل اعطاف مبذول داشتہ از انجا کہ این عقیدت کیش

---

[1] تحفہ ہا حسب حیثیت ہدیہ کنندہ می شوند ۱۲

پیوستنه خواهشمند ملازمت یاران حضور مانده و آن موقوف بر مشیت گردیده ناچار تا خبرے
ازان آستانه بگوش هوش مشتاق رسد بعریضه میپرداز دو بخیال جمال بے مثال آن صاحب
کمال عشق می باز د ؎

گر دست رسم نیست که بینم رخ دلدار	باری بخیال رخ او شاد توان زیست

درین گفتگو بودم که صرصر خیال جمال خداوندی مروحه جنبانی نموده آتش عشق را التهاب
افزوده خشک و تر خیالم بسوخت و ترانه انا النار از کان دل پیدا ساخته شعلهای جوش
وخروش بیفروخت حقا که قبضه اختیار از دست افتد از بیرون است هرچه گویم نه گفتار است
و هرچه پویم نه رفتار مانند بوقلمون گویا و خموش و در عین هوشیاری مستم و مدهوش از همه
رسیده و از این و آن آرمیده حسن و جمال خویش را از هر جبین مشاهده می نمایم و حکایات
خود را از هر زبان این زمان بگوش هوش اصغا می نمایم هر اسم مسمایم و منزه از اسما و مسمایم نمی
دانم که کیستم و چیستم حیرت است و حیرانی و از کمال حیرت عشرت و شادمانی گفتارم پریشان
و رفتارم بر حال بیخویشان معذورم اگر صداے خارج از قانون آهنگ نوازم یا طریقی بیرون
از شاهراه ادب پیدا سازم العذر[1] عند کرام الناس مقبول پیر آو دستگیر انقشبند عشق و مانی شوق
که از قلم ابداع و اختراع اشکال گوناگون و تصاویر بوقلمون بر لوح دل کشیده و طرا ز
جهان و جهانیان را بکمال صنعت و نهایت فطرت بر صحیفه آوریده و جمال بے مثال کنت کنزا
مخفیا[2] بدیدهٔ فاحببت ان اعرف در جلوه فخلقت الخلق مشاهده فرموده و از غایت شهود
یکتائی در عین نمود کثرت پے برد ترانهٔ الان کما کان سروده طلسمی است شگرف و آهنگے
است بے صوت و حرف که از رنگهای گوناگون بیرنگیش نمودار و از بیرنگیش همه رنگها پدیدار
و کمال یکتائیش در عین دوئی ظاهر و اصناف دوتائیش از یکتائی باهر تشبیه او در تنزیه پیدا
و تنزیه او از تشبیه هویدا نه تشبیه را در دگنجایش نه تنزیه را بدو آرایش ؎

---

[1] عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ [2] بودم خزانه پوشیده پس دوست داشتم که شناخته شوم ۱۲

حیرت اندر حیرت اندر حیرت است | از کمال حیرت ایدل عشرت است

عقل کل ازین شعور بر قعه حیرت بر کشیده و فکر سلیم و خیال درین بادیه از خار تحیر بالهنگ گردیده نه زبان زبان آوران را در ستایش گنجایش گفتار و نه پای خیال را بر آستان عالیش مجال رفتار که گوید و چه گوید که پوید و چه پوید

هست گویا ولیک گویا نیست | هست پویا ولیک پویا نیست

آری از دست بازی عشق ترانهای شوق از هر زبان پیدا و چشم یکتا بهزاران اطوار در هر لباس بجمال بیمثال خویش بینا گاهی بغفلت شادان و هنگامی بهوش نازان بحکم کل حزب بما لدیهم فرحون سر مفاخرت باوج سماک میرساند و از غایت راحت و نهایت مسرت دعوای انا الاعلی من کل اعلی می نماید و بحسب کل هو علی صراط مستقیم مبدا و معاد خویش را مستحسن و مقبول می شمارد بیرا دستگیر اهر گاه در دریای هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن غواصی نموده گوهر یکتا بدست خیال می آرم از غایت فرحت و نهایت مسرت رنگی جز رنگ بیرنگی بچشم دل نمی نماید در انحال نه اینست و نه آن نه جا نست و نه جهان آری هنگامیکه افواج گوناگون فضلنا بعضکم علی بعض . و فوق کل ذی علم علیم تماشا می کنم و همان بیرنگی را در رنگها ملاحظه می نمایم درجات و طبقات پیدا و هویدا می شوند درین خیال بهتر از مدح و ستایش مجتبا زمانه کاری دیگر بخاطر نمی آید پس مطابق حکم قصائد و غزلیات چند ارسال داشته از نظر عالی خواهند گذشت فقط

مکتوب در بیان عشق

از جانب عبد الرحمن که جامع عبد و رحمن است بجانب افضل زمانه محمد افضل فراوان اد عیه شوق

له هر گروه بدانچه نزد اوست خورسند است ۱۲ سله ما بزرگیم از هر بزرگ ۱۲ سله همه براه راست اند ۱۲ سله بزرگی دادیم بعض را بر بعض ۱۲ سله و بالای هر داننده داننده هست ۱۲

موصول باد از آنجا که رشتگان را پیوسته خواهش حسرت و حکایت آزادگی پابند ولست می خواهد
که رمزی از عشق بر صحیفه کاغذ نگارد تا دیدهٔ دور بینان دور و نزدیکان را منور کند آری برادر
عشق آتشی است که یار دا غیار در سوخته و شعله هستی از وا فروخته میگردد و نه آنی که شعله
عبارت از سوز نیست که موجب حزن و اندوه می شود بلکه سازی که جانبازان را در عین نیستی
بجلوه می کشد و راز اهل راز را به اظهار می آرد یعنی هر چه نهان است بغایت عیان است
و زبان عشق در هر زمان به بیان است لیکن چه سوز است و چه ساز و چیست راز و کیست
صاحب راز معلوم نماے که گفتگوی عشق لذتے به مهجوران می بخشد نه بواصلان و ظاهر است که
مجنون را هنگام وصال لیلی قصه اش بکار نمی آید گوشش بگفتار او و چشمش بدیدار او متلذذ
گشته بلے در حال فراق از قصه لیلی لذت می گیرد ؎

چون ز دیدار تو نیم مسرور	یاد تو آرم اے رخ پر نور

من عرف ربه[1] کل لسانه آری آنها که قصه گفتن آنها عین دیدار گشته و از یاد و فراموشی
بلکه از جمیع تقییدات رسته اند و از غایت جوش ایمای از عشق ثبت می نمایند هر چند بسیار می گویند
اما شمهٔ از آن به بیان نمی آید از ین جاست من عرف ربه طال[2] لسانه غرض از نوشتن این
قسم چیزها آنست که طالبان اله خود را از گفتن و نوشتن باز داشته کوشش بهوش فرمایند
و متلذذ دیدار باشند زبان مباش و گوش مباش چشم بند و هوش باش مشفقا مقر اهل وجدان
و بصیرت گشته که جلوهٔ آفتاب عالمتاب که کارخانه عالم از و نمود است محض از راه آئینه جوها
است و الا هیچ نیست هر چه هست هست لیکن به نمود نیست پس گفتار و دیدار و غفلت و هوش
و آغاز و انجام اعتباری است که عبارت از عدم صرف است آری نقش و صورت نمی باشد
مگر عدم را درین حال قلم و زبان از گفتار رهیده و پائے اظهار از تگاپوی کشیده و الباقی
عند التلاقی زیاده جز شوق چه نگارد۔

[1] هر که شناخت پروردگار خود را گنگ گشت زبان وی ۱۲ [2] هر که شناخت پروردگار خود را دراز گشت زبان وی ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ محمد ماہ قلندر لاہرپوری

عرضداشت اول بخدمت حضرت پیرومرشد خود شاہ عاشق محمد قلندر

آن رہنمائی گمراہان و آن سرچشم باکمالان آن نافی وجود ماسوی اللہ آن باقی باللہ شاہ عاشق اللہ حرفی چند از ذرۂ حقیر محمد ماہ مطالعہ نمایند چون این ماہ مقابل آن مہر است پرنور است و الا ماہ بی مہر بذاتہ در تاریکی قصور در قصور است ما حصل آنکہ بقدریکہ محصور است در کسوف است پس ماہ را باید کہ در مہر مہر منہدم و منکسر شود حتی کہ احتیاج و غیر احتیاج فرو نشیند و معنی الان کما کان وکان اللہ ولم یکن معہ شی در فہم آید فقط

مکتوب اول بنام حضرت شاہ شکر اللہ قلندر

دربیان مقامات و مدارج عالم معنوی و حضرات خمسہ و دیگر نکات

عاشق سبحانی مقبول ربانی حقائق و معارف آگاہ میان شکر اللہ جعلہ اللہ تعالیٰ من العاشقین از ذرہ حقیر پرتقصیر تراب اقدام اہل اللہ غلام عاشق اللہ محمد ماہ منور لاہرپوری بعد دعاے زیادتی عشق الٰہی آنکہ آن درویش بے نظیر و محب دلپذیر بارہا درخواست بیان مقامات و مراتب و

سلہ از اولاد حضرت قطب جہان امام عبدالرحمن جانباز قلندر۔ ولادت ایشان بہ سن یکہزار و پنجاہ و ہفت گردید مرید و خلیفہ حضرت شاہ عاشق قلندر ۔ خلیفہ حضرت سید العرفا لاہرپوری بودند وفات ایشان بعمر شصت و سہ سالگی بہ بست و ہشتم رجب سنہ یکہزار و یکصد و بست واقع شد مزار در لاہرپور است ۱۲ سلہ ایشان از اولاد ملوک بخارا و سمرقند واز خلفائے کبار حضرت سید العرفا بودند مدت العمر بر آستانہ بسر بردند وفات ایشان بتاریخ دوازدہم ماہ محرم سنہ یکہزار و نود و سہ ہجری گردید روضہ ایشان در احاطہ روضہ حضرت سید العرفا در لاہرپور است ۱۲ سلہ چونکہ حضرت شاہ شکر اللہ قلندر کاکوری و حضرت شاہ شکر اللہ ساکن بسوان ہر دو خلیفہ ایشان بودند لہذا معلوم نمیشود کہ مکتوب ہذا بنام کدام یکے از ہر دو است ۱۲

مدارج عالم معنوی و حضرات خمسه نمودند جانم در دست هر لحظه کسوت دیگر پوشیده جلوهٔ دیگر
می نماید و در هر جلوه نام دگر نموده و در هر آن و مکان زیبایش نقوش گوناگون کرده از بیچونی
برنگ چون شده خود بر خود شیفته و فریفته شد و خود بر خود واله و شیدا گشته نام عاشقی و
معشوقی گرفت غرض چه ظاهر و باطن و چه غیب و شهادت چه معنی و صورت جز یکذات
موجود نیست که وجود او عین اوست و از مرتبه لاهوت تا ناسوت جز او جلوه گری در هر مرتبه
الآن کما کان است نسبت و اعتبار اصلا وجود ندارد در عین تشبیه تنزیه است ـ جانم
چون معلوم شد که بمراتب تعینات و تشخصات حضرت وجود فکر و فهم جز انسان کامل نمیرسد
ناچار برای نفع خاص و عام از پردهٔ اجمال بذیل تفصیل می آرد که آن ذات بحت از مرتبه لاتعین
و عدم ظهور بظهور و تعین آمده بحکم لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم[۱] انسانرا تقویم مراتب نموده
چنانچه مرتبه اول از مراتب مرتبه احدیت است که جامع جمیع مقامات است و مجهول الکیفیت
و از جمیع قیود و اعتبارات منزه چنانچه جوهر علم بذات بحت ظهور گرفته و مقابل این مرتبه در
انسان مقام اخفی است و در مراتب مرتبه لاهوت و حقیقت محمدی نیز گویند دوم مرتبه
ولایت منتهی که آنرا مرتبه محبوبیت گویند زیرا که منتهای سلوک و سیر آن مقام است و
در ان محویت و فنا است دوم مرتبه وحدت نیز گویند و آن مرتبه رابطه است میان احدیت
و واحدیت و فرق میان هر دو جز حرفی بیش نیست چنانچه میان احد و احمد و مقابله این مقام
در انسان مقام سِر است و در مرتبه جبروت و اعیان ثابته نیز گویند سوم مرتبه ولایت
متوسط که آنرا مقام محبت گویند و مقابل این مرتبه در انسان مقام روح است و در مراتب
مرتبه ملکوت اعلی و عالم الغیب و عالم الامر نیز گویند چهارم مرتبه ولایت مبتدیه که مرتبه نبوت
و دعوت و هدایت گویند و مقابل این مرتبه در انسان مقام دل است و در مراتب مرتبه
ملکوت ادنی گویند زیرا که القلب بین الروح والنفس[۲] است چنانچه بر بنده اطاعت

---

[۱] بیشک آفریدیم انسان را در بهترین ساعت ۱۲ [۲] قلب درمیان روح و نفس است ۱۲

یعنی عین اطاعت خدا و سنن و بران عمل نمودن لازم است همچنان اطاعت ولی اطاعت خداست که دل وسیله واردات غیبیه و رساننده اسرار الهیه است قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمٰن[1] از آنست که رسول صلعم فرمود استفت قلبك ان افتاك فافعل والا فاتركه[2] هر که از اهل دل مطیع دل گشت حقا که اطاعتش بحق گشت آری دل جلوه گاه رحمان است مرد آن است که بدل رسد تحکیم مقام ولایت اضلال و اغوا است مقابل این مقام در انسان مقام نفس است زیرا که درین مرتبه بغاوت و ضلالت ظهور می پذیرد پس معلوم شد که هادی و مضل بحسب مراتب همان حق است و در مراتب مرتبه ناسوت صغریٰ گویند آما برابط قلب ناسوت کبریٰ نامند از آنکه ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت بهر اوست وهو معکم اینما کنتم[3] وفی انفسکم افلا تبصرون و با جمیع تعینات و تشخصات محیط همانست چون شناختی که مراتب خمسه هر یک از تجلیات الٰهیه اند پس بدان که هیچ چیز از عالم ناسوت و ملک نیست که ملکوت با او نیست و بدو محیط نیست و هیچ چیز از جبروت نیست که لاهوت بدو محیط نیست والله بکل شیٔ محیط[4] یعنی هیچ ذره از ممکنات بے وجود حضرت واجب الوجود وجود ندارد و این احاطه بعینه احاطه آب به امواج نیست۔ و بحکم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة[5] لبان راه خدا استرشاد از پیران و مرشدان می نمایند و خود را کالمیت فی ید الغسال سپارند تا بمقصود رسند و ازین مجاهده مشاهده حق کنند که المجاهدة تورث المشاهدة[6] و اگر عنایت ازلی رفیق باشد و جذبه حق یکایک رباید نیز بمقصود رساند

نے ریاضت باید و نے طاعتی	فضل حق باید اگرچه ساعتی

در آنوقت مجذوب مجرد گردد یا مجذوب سالک یعنی در ذات بحت محو گردد تا آنکه از لاحظه

---

[1] قلب مومن در میان دو انگشت خداست ۱۲ [2] استفتا کن از قلب خود اگر بباید ترا لیس بکن ورنه بگذار ۱۲ [3] و او با شماست هر جا که باشید ۱۲ [4] و خدا بهر چیز احاطه کننده است ۱۲ [5] ای مومنان از خدا خوف کنید و بجانب او وسیله بگیرید ۱۲ [6] مجاهده وارث میشود مشاهده را ۱۲

صفات بذات رب ملاحظه لمن الملک الیوم لله الواحد القهار الیوم ملک الله آشکارا گردد ذالک فضل الله یوتیه من یشاء جانم مقام لاهوت مقامی است که چون سالک را آن مقام میسر آید قدرت کن فیکون حاصل شود که الصوفی اذا انسلخ من قشر البشریة و انتفت نفسه وصفی قلبه وجلت روحه فامره بیده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و بنوعی دیگر در باید که الشریعة الاتباع والطریقة الانقطاع والحقیقة الاطلاع والمعرفة الاطلاع شریعت فرمانبرداری و طریقت از غیر دست برداری و حقیقت با دوست برخورداری و معرفت بهمه حال یاری و بعضی چنین فرموده اند

شریعت در نماز در روزه بودن		طریقت در جهاد اندر فزودن	
حقیقت روی در دلدار کردن		نظر اندر جمال یار کردن	

جانم در شریعت هر که مقام دارد صاحب شرع است و در طریقت منزل دارد اهل طریقت و در حقیقت نظر دارد اهل حقیقت و در معرفت حال دارد اهل معرفت و هر که کل دارد دهر که هیچ ندارد هیچ ندارد ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و آن نادان تو جیهی بیان بنماید که شریعت مودت است و طریقت محبت و حقیقت فرط محبت و معرفت ثمره فرط محبت این رمز نیست که بجز مقبول عاشق الله نخواهد دریافت جانم در میدان محبت اسپ همت بسیار کسان جهانیده اند اما بمنزل مراد نرسیده و جز سرگردانی و جانفشانی حصولش ندیده اند

اندرین راه تو جز آن نه کنی		جان بده جان بده زبان نه کنی	

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون حضرت جنید بغدادی فرموده اند المحبة ان یوافقه فی جمیع الاحوال ذوقا و شوقا قلت لک مت مت سماوطنة و حضرت شیخ شبلی می فرماید

سله برای کیست ملک مروز برای خدا واحد قهار است ۱۲ سله انیست فضل خدا میدهد هر که میخواهد ۱۲ سله صوفی هرگاه که کشیده شد از پوست بشریت و قلب وی صاف گشت و روح روشن شد پس حکم بدست اوست هرگاه اراده کند چیزی را بگوید برای او که بشو پس میشود ۱۲ سله هرگز نخواهید یافت نیکی تا اینکه خرچ کنید محبوبات خود را ۱۲ سله محبت اینست که موافقت نمائی با او در همه حال از ذوق نه از کراهت اگر گفته شود تو که بمیر بمیر بفرمان پذیری اطاعت ۱۲

که محبت قدحی است که آنرا حرارت بمرتبه ایست که چون آن در نفس مخلوق زبانه زند ما دون محبوب بسوزاند بهمدرین معنی مرشد مرشدنا حضرت شاه مجا قلندر دو دوهره فرموده اند ؎

سنی جلی سر دیپ کی پلینه لی کر ساتھ   ناجن ساجن کارنا جلاکرت دن رات

حضرت رسالتمآب صلعم می فرمایند حبک الشئی یعمی ویصم ؎

محبت است که دل را امید هد آرام   دگرنه کیست که آسودگی نمی خواهد

آری محبت بمحبت مقرون درگنج بکنج مخزون گردانیده شد تا هر بوالهوس هوس گنج نکند و هر سفله دعوی محبت نزند وقال ابو یعقوب السوسی لا تصح المحبة الا بالخروج عن رویة المحبة الی رویة المحبوب بفناء علم المحبة[1] ؎

کافر نشوی عشق خریدار تو نیست   مرتد نشوی قلندری کار تو نیست

معنی کفر در لغت پوشیدن است یعنی تا جمله احوال و اعمال هستی تو از تو بر تو پوشیده نگردد عاشقی از تو درست نیاید و معنی آزاد گشتن نیز تا که از خویشتن برنگردی از تو درست نیاید چنانکه تحمل بار امانت محبت جز انسان کامل کسی نکرد قال الله تعالی[2] انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا وثمره محبت شوق واشتیاق است اما شوق بدیدن تسکین یابد و اشتیاق افزونتر شود ؎

عجبی نیست که سرگشته شود طالب دوست   عجب اینست که من واصل و سرگردانم

شیخ کبیر ملتانی می فرماید ؎

---

[1] گفت ابو یعقوب سوسی صحیح نمی شود محبت تا اینکه بر آید از رویت محبت بجانب رویت محبوب بفنای علم محبت ۱۲ منه نام وی یوسف بن همدان است استاد ابو یعقوب نهرجوری است از قدمای مشایخ بود ولیست و هفتم رجب در سه شنبه یکصد و هفتاد و نه وفات یافت مزار در سوخار ۱۲ منه

[2] فرمود الله تعالی که ما پیش کردیم امانت برابر آسمانها و زمینها و کوهها پس انکار کردند از برداشت او و بیطاقتی نمودند از وی پس برداشت او را انسان بیشک وے ظالم و جاهل بود ۱۲ منه متوفی سنه هفتصد هجری ۱۲

تعالی الله زهی دریای پرشور — کزو بر تشنه آرد تشنگی زور
گذشت این گفتگو از چون و چند — نه آب آخر شود نی تشنه خورسند
شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفد الشراب وما رویت

جانم تا که محبوب خود را که عبارت از هستی خود است در هستی حق صرف نسازد بعالم عشق نرسد و از جنت بی یسمع و بی یبصر محروم بگردد ؎

تا با خودی ای نگار سرمست — هرگز نتوان بدست پیوست
بیخود چو شوی ز خود بر آئی — بوی برسد تراز آشنائی

جانم از ماضی تا حال و از حال تا استقبال وصول اهل الله بی سنت و متابعت نبی محال است

آئینهٔ احمدی تا نبود در میان — طاقت دیدن کرا بود جمالش عیان

جانم انسان را باید که خود را بامر حق چنان تسلیم نماید که خود نماند بقدر امکان در بندگی و سر افگندگی عمر گرانمایه را بسر برد حتی یقال انکه مجانین پس از تکلیف نجات یابد و در عالم بیخودی انفاس قدسی جاری گردد ؎

دو صفت سر زند ازین مستی — هر دو را پیش تو کنم تکرار
یا بکل اللسان شود خاموش — یا بطال اللسان کند گفتار

درین جا از مواخذه بشریت بهر اگردد قال النبی صلعم العشاق لا یواخذ بما صدر منهم واندرین امت چنین کسان بسیار بوده اند که از خلق رمیده و باکسی نه آمیخته اند و مراد نفس خود طلب نکرده اند هرچه از رنج و راحت پیش آمد رد اداشته تا که خلق ایشان را دیوانه نام کرد و این صفت در پیغامبران جائز نیست که ایشان دو طریق میدارند ظاهر و باطن ظاهر بخلق و باطن بحق چنانچه ظاهر ایشان قایم بصفات خلق قال الله تعالی قل انما انا بشر مثلکم و باطن ایشان قائم به اوصاف خدا

سله آشامیدم پیاله های محبت پی در پی پس نه شراب ختم شد و نه من سیراب گشتم ۱۲ ؎ فرمود آنحضرت صلعم که از عشاق مواخذه نمیکرده شود بدانچه که صادر میشود از ایشان ۱۲ ؎ فرمود الله تعالی که بگو با الیشر هستیم مثل شما ۱۲

۹۲

قال النبی صلعم انی لست کاحدکم ابیت عند ربی یا طعمنی ویسقینی [1] اشارت بهر دو مرتبه است زیرا که ایشان رہنمای خلق اند آری اکله بجوعه ونومه کسهره [2] قد فنیت حظوظه وبقیت حقوقه [3] ظاهره مع الخلق وباطنه مع الحق هرچند که سر ایشان همواره با حق بود اما حق سبحانه ظاهر ایشان را برجا میدارد خوش گفت آنکه گفت ؎

	تا خلق نداند که ترا می نگرستم		دل پیش تو ام دیده بجای دگرستم	

معاذ الله اگر ذات بابرکات حضرات انبیاء مغلوب بودے راه هدایت مسدود و خلق ضایع گردید واهل تصوف بر سه قسم اند مرید طالب ومتوسط سایر ومنتهی واصل مرید طالب طلب در معاملات ظاهر استعمال کند ومتوسط سایر در احوال دل استعمال کند ومنتهی واصل در انتها بوصول و وصول بر دو وجه است یکی آنکه علمای ظاهر گویند و آن نسبت علم بالله بود و دیگر وصول الهیه یعنی هر که او را راه است و با او بحق رسید و نزدیک بعضی صوفیه انفصال بغیر اتصال است و اتصال بغیر انفصال زیرا که میان بنده و خدا حجاب نه آسمان و نه زمین و نه کوه و بیابان و نه دریا و دشت مگر همین هستی تو نحن اقرب الیه من حبل الورید [4] یعنی از جمیع صفات تو حق نزدیکتر است قرب صفت حق است وصفت حق جز حقیقت نبود و چون سالک را کمال مشاهده رو نماید مستغرق می شود و بزبان حال می گوید انا من اهوی ومن اهوی انا - از ین جا است ؎

	گر بگوید از وخطا نبود		گفتگوی انا بحالت کشف	
	آئینه انا الشمس نگوید چه کند		آن لحظه که در آئینه تابد خورشید	

یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله رمز این سر است جانم چون صلوة درست بجا آوردی از رمز حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی [5] واقف شدی و از جماعة هم علی صلوتهم دائمون [6] گشتی قصهٔ شبلی

---

[1] فرمود آنحضرت صلعم نیستم مثل شما شب باشی میکنم نزد پروردگار خود ۱۲ [2] خواب میکنند چشمهای من خواب نمیکنند قلب من ۱۲ [3] خوردن او همچو گرسنگی اوست وخفتن همچو بیداری بتحقیق فانی گشت حظوظ او و باقی ماند حقوق او ظاهر او با خلق است و باطن با حق ۱۲

[4] ما قریب تر ایم بسوی او از شهرگ ۱۲ [5] حفاظت کنید بر نماز وسطی ۱۲ [6] او شان همیشه در نماز اند ۱۲

شنیده باشی که روزی شبلی برای ادای نماز برخاست فبقی[۱] زمانا طویلا ان یصلی فلما فرغ من صلوته قال یا ویلاه ان صلیت جحدت وان لم اصل کفرت یعنی اگر نماز کنم منکر باشم و اگر نکنم کافر باشم و همچنین است قصه حضرت شاه عبدالرحمن جانباز لاهر پوری جانم الصلوة عماد الدین[۲] همین صلوة است و از حدیث نبوی که المصلی[۳] یناجی ربه همین صلوة مراد اگرچه حضوری صلوة از تحریر و تقریر بیرون[۴] است فاماسالک را باید که چنانچه در خارج صلوة دل خود را بحق رابط دارد همچنان داخل صلوة فذا بها من کل شئی عظمته[۵] و در همه حرکات و سکنات محرک حقیقی را بیند و در عالم ذوق و اسرار او فات بسر برد[۶]

مردمی باید که باشد شه شناس	تاشناسد شاه را در هر لباس

اگرچه بحسب سرشت خود بخود آنچه که در استعداد انسان مرکوز است آشکارا میگردد

هر یکے را بهر کارے ساختند	میل آن اندر دلش انداختند

و همواره بمجاهده و یاد حق می باید بود که السکون علی قلب اولیائه حرام[۷] تسکین خود را از غیر تسکین انکار و زیاده زیاده پیوسته بیاد باد

مکتوب دوم بنام محبوب خان در فوائد صحبت اولیاء الله

محبوب الکاملین مطلوب العارفین محبوب خان جعله الله من العاشقین واضح باد که آیت ربانی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین[۸] مشعر بانیست که با پیران و مرشدان که علما بالله اند معاملت جز راستی ندارند و همیشه باراستی بمانند و طالب صادق و سالک واثق بوده تحت اقدام ایشان صبح و شام کالمیت بحت ید الغسال عمر گرانمایه را بگذارند تا چون بیضه که هنوز در ره جان افتاده و در تصرف دیگر ضایع نشوند چرا که مثل جلیس الصالح کمثل العطار ان لم یحدک من عطره عبق

---

[۱] پس تا دیر نماز بخواند و هرگاه فارغ گشت از نماز گفت افسوس اگر نماز میخوانم منکر میشوم و اگر نمی خوانم کافر میشوم ۱۲ [۲] نماز ستون دین است ۱۲ [۳] نمازی مناجات میکند به پروردگار خود ۱۲ [۴] بیشک بلند گشت از هر چیز عظمت وے ۱۲ [۵] سکون بر قلب ولیای او حرام است ۱۲ [۶] ای ایمانداران خوف کنید از خدا و باشید با راستان ۱۲

بک رائحۃ ومثل جلیس السوء کمثل القین ان لم یحرقک یعلق بک دخانہ یعنی ہمنشینی صالح مثل ہم نشینی
عطار است اگرچہ ندہد ترا عطر درگیرد ترا بوی او وہم نشینی بد مثل ہم نشینی آہنگر است اگر
چہ نسوزد ترا آتش او درگیرد ترا دود او وجائم در نظر این گمنام بل در ہر نظر ہر عارف تام صالحی کہ
سلوک کردہ باشد وراہ حق شناختہ باشد ومقامہای مخافت وہلاکت طی نمودہ باشد جز مرشد
حقیقی نمی آید باید کہ در صحبت ادبی مکابرہ لم وکیف پناہ گیرد تا از مقربان حق جل وعلا باشد و
نظر بر ذکر وفکر خود نہ اندازد وخود را در میان نہ بیند بلکہ تصرف پیر ومرشد انگارد تا ذاکر کامل
گردد جائم نمی گویم کہ بر صحبت ظاہر اکتفا نماید بلکہ لحظہ بلحظہ رابطہ قلبی را کہ در و اثر تمام است
دخل دہد کہ لا یدخل بین قلبک وبین الشیخ غیر الشیخ ومشہور است کہ ہر کہ با کسی بود او با وی بود
ہر کہ بخیال کسی باشد او بخیال وی باشد۔ بادشاہی بود کہ غلامان ملیح الوجہ واحسن الصورت بسیار
میداشت اما شفقت بر غلامی کہ قبیح الصورت بود میداشت یاران وغلامان دیگر غیبت
بادشاہ میکردند وباہانت دلبستگی در ربط قلب کہ با چنین غلام بودہ مشغول می بودند بادشاہ را
اگرچہ معلوم بود بزبان نمی آورد ودل بر اہانت ایشان نمی نہاد روزی بادشاہ در سفر بیرون آمدہ ہوا
گرم بود زیر درختی ایستادہ شد نظر بہ طرفی بکرات ومرات کرد چونکہ مطلوب چیزی داشت آن غلام
بغیر فرمان بادشاہ اسپ دوانید وتعطر فیکہ بادشاہ نظر میکرد برفت ومقصود شاہ پیش شاہ آورد
پیش از دوانیدن اسپ غلامان کہ حسد با او داشتند ہمہ در خندہ شدند ومیگفتند کہ بادشاہ بر این
چنین احمقی کہ کارہای بادہ دارد نظر دارد تا چون آن غلام پیش بادشاہ آن چیز را بیاورد بادشاہ فرمود
کہ من بتو نفرمودہ بودیم چگونہ دریافتی کہ این چیز را میخواہم غلام گفت دیدم کہ حضرت بار بار نظر بطرف
آن میکردند دانستم کہ نظر کردن بادشاہان بے غرض نبود لاجرم اسپ دوانیدہ پیش آوردم بادشاہ
بغایت خوشنود شد وگفت لے یاران وغلامان انصاف کنید کہ شما بخیال خویش مشغولید واز خیال
ومقصود من خبر ندارید واین غلام چہ قدر خیال من دارد پس کسیکہ در خیال کسی باشد وی چرا در

خیال او نباشد پس العزیز چون غلام بادشاه دنیوی از ربط دل ملهم بصواب شد پس کسے که ربط قلب
او با اوست که یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم یتفکرون[۵۱] چرا نه ملهم بصواب شود آنچه گمان کرد
حق بود و کسے که پیش او ظن آورد موافق ظن او ظاهر گردد و علم خیر و شر دیگرے چرا نشود پس معلوم
شد که این میسر نبود مرید را مگر بواسطه ربط با پیر یعنی اگر مرید را ربط دل با پیر کامل بود الهام روح
پیر آگاه شود و بی ربط قلب اگر هزار مرتبه پیر پیر بگوید هیچ الهامی در دل او نه آید هر گاه ربط با پیر بسیار
نعمت مدد پیر بروی بشمار فاما پیر و مرشد بکه بمقام ارواحنا اجسادنا اجسادنا ارواحنا[۵۲] رسیده باشد
نه مرشدان این زمانه که ضال و مضل اند و از خدا بیگانه و در مکر و حیله میگذارند جانم بیقین معلوم
است که درمیان خطره رحمانی که عبارت از علمی است که می اندازد آنرا خدا تعالی از غیب در
دلهاے اهل قرب و حضور بغیر واسطه و نفس را مجال سرکشی نمی ماند و درمیان خطره شیخ هیچ فرق نه
عزیز من میان خطره رحمانی والهام فرق نه مگر عام و خاص که الهام بواسطه ملک میشود و خطره رحمانی
بیواسطه و خطره ملکی که طرف عبادت میکشد و خطره نفسی که بسوی دنیا و حب جاه وغیره و خطره
شیطانی بسوی معاصی میکشد معلوم است فاما چون طالب مبتدی باشد و هیچ فرق نداند باید
که همه خواطر را راه نه دهد تا که بمرتبه اعلی رسد جانم اگر کسے صائم الدهر وقائم اللیل و عالم التفاسیر والفقه
والحدیث باشد بغیر ارادت پیر طریقت و بی ربط قلب از اهل طریقت نگردد لهذا مجتهدان شریعت با
پیران طریقت بیعت کردند و بعلم خود بسنده نکردند اگرچه در علم فائق بودند زیرا که درین راه اسناد
مسلسل و معنعن متصل بحضرت رسالت پناه صلعم شرط است که حق سبحانه فرمود یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة و آن پیغمبر ما است صلعم و از پس او نائبان او و المنائب کالمنیب
قول علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته در شان ایشان است لا یساوی[۵۳] دینکم حصّا

---

[۵۱] یاد خدا میکنند را ایستاده و نشسته و پهلو زده و تفکر می کنند [۵۲] ارواح ما ابدان ما اند و ابدان ما ارواح ما ۱۲ [۵۳] نه مساوی
خواهد شد دین شما برابر سنگریزه اگر باقی ماند دین شما بغیر شیخ پس هر که اعتماد کرد بر علم خود و قرار گرفت بر عمل خود و نگرفت کسی را
مرشد و شیخ که اسناد او مسلسل و معنعن و متصل با آنحضرت صلعم باشد پس بیشک گمراه شد و گمراه کرد بسیار خلق را ۱۲

لو بقیتم تعبدا لشیخ فمن اعتمد علی علمه واستقر علی عمله ولم یاخذ شیخا ومرشدا یکون اسناده
مسلسلا ومتصلا بحضرة النبی فقد ضل واضل کثیرا من الخلق. والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب سوم در ترغیب رابطہ قلب

محبوب اللہ سلامت از دل که رئیس اعضا است حالت اینجانب پرسید چون هر که با کسی بود او
با وے بود و هر که بخیال کسی باشد وے بخیال او باشد تا مراد این نامراد جز این نیست که قوت خود
ورائے ذکر اللہ دیگر نکند و بتمام غیرت عشق از فقر و فاقه اعراض نماید که حدیث نبوی است [1] من
کان اللہ کان اللہ له و عالی همت باشد که از مرتبه ابراریت برون آمده همنشین مقربین شده از
دنیا گریزان باشد و بگوشه چشم ننگرد و در مشاهده حق مستغرق باشد العزیز تا که درین کار درنیاید
هرگز نداند ذاق من عرف و ذکر حق را درین راه فرض داند و از صحبت نادان و نامحرمان که
غافل اند و در هذیان عمر بسر میبرند بلکه عاشقان را مخندند و مجنون میگویند دور باشد ع

لقاء الخلیل لیس یفید شیئا [2]	الا الهذیان من قیل وقال
فلا تعجب مع الانسان الا	لاجل العلم او اصلاح حال

و در عمل که دوران رویت نباشد که مقوله مشائخ است هر که در رویت خود بود در رویت او نشود قبل [3]
کان ذاکر اللہ لا تبقیه خود را انداز دجام خطرات هرچند که مثل سیل دریا بسر دل می آیند فاما چون
ارادة اللہ غالب است او را جنید ن نمیدهد این جا دم در کش و هیچ مگو اختیار مختار نیست که اختیار
اختیار او دست و رلے راسے او هرچه خواست کرد و هرچه نخواهد نکند و معلوم ضمایر صفا و ذکا باد که [4]
الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها یعنی چون شاه عشق در قریهٔ دل خیمه زند فساد آرد و برهم زند بس

[1] هر که باشد برای خدا باشد خدا برای او ۱۲ [2] ملاقات دوست فائده نمیدهد چیزی را بجز گفتگوے هذیانی لهذا همنشین کسے
مشو مگر برائے علم یا اصلاح ۱۲ [3] بلکه باشد ذکر کننده برائے خدا نه برائے نفس خود ۱۲ [4] پادشاهان چون داخل
می شوند در دهی خراب می سازند او را ۱۲

جوانمرد باید که آن همه بلا و جراحت را فلاح و راحت خود شمرده انگیز نماید تا مرتبهٔ ولایت حاصل آید ؎

ما بلا بر کسی قضا نکنم
تا ورا نام اولیا نکنم
این بلا گوهر خزانهٔ ماست
هر کسی را گهر عطا نکنم

پس رهروان راه عشق را اتم مقاصد و اهم مطالب اینکه قبض و بسط که از معشوق حقیقی وارد شود اورا همچو شیر و شکر دانسته شادان و متلذذ باشند پس و پیش نکنند بلکه قدم پیش نهند و در ریاضت شاقه که از مرشد رسیده باشد بی شائبه ریا بجا آرند و وسواس جان رفتن و ماندن را راه ندهند ؎

جان بجانان ده و گرنه از تو بستاند اجل
خود تو منصف باش حافظ این نکو یا آن نکو

و مقدمه پایخ بهو بیا که در دو بهره خود نگاشته بودند که نمی میرند و در خطره می اندازند جانم این خطره را خطره دانند و ازین خطره بیخطره مانند جانم جد و جهدی باید چندان که شاید و انشاء الله این نادان قصد طرف فتحپور داشته است مقدمه های که در ان محنت کم و حصول مطلب زیاده تلقین خواهد کرد زیاده دعا فقط

مکتوب چهارم در اینکه هر که از غفلت گذشت بحق پیوست

حقایق و معارف آگاه برگزیده الله مقبول حق حافظ شهاب الدین حرفی چند از فقیر حقیر درویش الرشید خاکپای فناکیشان خادم درویشان مطالعه نمایند مولوی معنوی می فرماید ؎

چیست دنیا از خدا غافل بدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن

جانم هر که از غفلت گذشت بیشک از دنیا گذشت و بحق پیوست و آنکه بحق پیوست لهٗ الملک کاله برابر اوهم بوده گذشت پس باید که چنان کوشد که از نظر خود خود را بپوشد یعنی در هر چه باشد در و باشد و به هر چه باشد برد باشد جانمن چنین شخصیکه باهر ارادت تعلق بی تعلق باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ؎

نی ریاضت باید و نی طاعتی
فضل ساعت کار صد ساله کند
فضل باید گرچه باشد ساعتی
نار ابراهیم را لاله کند

برادر من نزول این طایفه از حقیقت بجز از ذهول غفلت چیزی دیگر نیست ؎

هر آنکو غافل از حق یکزمانست　　همان دم کافر است اما نهانست

پس چنان سعی کند که نفس هیچ گاه بغفلت بر نیاید حتی که از کوشش در گذرد تا داند که اذا تم الفقر فهو الله و اینما تولوا فثم وجه الله چه اشارت می کند چنانچه شاه اشرف جهانگیر میفرماید

دل اگر دانا بود اندر کنارش یار هست　　چشم اگر بینا شود در هر طرف دیدار هست
گوش اگر شنوا بود جز نام حق کے بشنود　　ور زبان گویا بود در هر سخن اسرار هست

اگرچه یقین است که آن برادر را این شیوه مشهود است اما برای تاکید این دو کلمه نوشته شد والسلام

مکتوب حضرت شاہ عبد اللہ بہ شاہ صبغۃ اللہ قلندر در تاکید التزام وظایف وغیرہ

سالک مسالک راه حق آگاه میان شیخ صبغت الله جیو سلمه الله تعالی از فقیر عبد الله بعد ادعیه خیریت و مسرت دارین مطالعه نمایند که خط بهجت نمط مشتمل بر رسیدن نقیه به کاکوری بعد مدت دراز انتظار تمام رسید او سبحانه تعالی ایشان را معه وابستگان خوش داشته باباد خود بطریق بزرگان بفضل قلندران شاد و آباد دارد از مکروهات زمانه و مکاید زمانیان مامون و محفوظ دارد بهینه و بکر به در همه کار و بار محرک حقیقی را ملحوظ داشته محظوظ باشند به ذکر و فکر بوده باهم و به همه گذرانند و وظایف را لازم دانند تا بیرکت آن بکشایش خوش و خورم اوقات بسر برند ارشاد باری و کاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایاکم نصب العین باشد تنزل مولوی رومی کرده

کارساز ما بفکر کار ما　　فکر ما در کار ما آزار ما

و این فقیر بدستور سابق بتوجه حضرت پیر دستگیر قدس سره شاکر است و یاد ایشان دایما مجموع

ملہ متولد سنه هشتصد و هشتاد و هشت و متوفی بیست و هفتم محرم سنه هشتصد و هشت عمر یکصد و بیست سال مزار در کچھوچھه ضلع فیض آباد است ۱۲ ملہ مسوی عظیم آبادی خلیفه حضرت شاه شکر الله قلندر کاکوروی ملہ از نبایر حضرت مخدوم شیخ سعدی کاکوروی مرید و خلیفه و جانشین و تربیت یافته عم خود حضرت شاه شکر الله قلندر بودند وفات ایشان به سیوم دهم محرم سنه یکهزار دو صد و یازده شد مزار در شیخ سعدی محله محلات کاکوری ضلع لکھنو است ۱۲
ملہ و چند انداز چوپایه پاکه نمی بردارند رزق خود را و الله روزی میرساند او شان و شما را ۱۲

خاطر آن شاہد ناظر ہمہ دو سنا نزاید ام در شہود خویش دارد و حسب تحریر شجرہ سلاسل قادریہ و چشتیہ بدستخط خود معہ ہر دو دامنی مصحوب حق آگاہ شاہ ریاض الدین فرستادہ باید کہ دامنی پنجہ دار فقیر بر دست سعیدہ ہا داشتہ استغفار و کلمہ طیب و کلمہ توحید و کلمہ شہادت خواندہ و تلقین امر و نہی نمودہ و اقرار قبول بیعت از طرف این جانب نمودہ بپاس انفاس آگاہ گردانند و تور درود و کلمہ طیب و تسبیح مشغول نمایند و درود و کلمہ را تا یک لکھ و بست و پنجہزار رسانند او سبحانہ ببرکات انفاس نفیس ظاہر و باطن خیر نماید باقی خیریت و خیر باد فقط

مکتوب حضرت شاہ صبغت اللہ قلندر بحضرت شاہ مبر[1] قلندر کاکوری در تعلیم فنا و تاکید مراقبہ

یار با صفا محب باوفا سلامت از دعا گو دعای ذوق و شوق در شوق برسد جانمن فقیر را متوجہ حال خویش دانند و خود را ہمہ وقت بمراقبۃ الحقایق[2] خوش و خورم دارند و یار ہمہ وقت نزدیک یار است و یار را آنچنان باید دید کہ بجز یار ہیچ در نظر و در دل نیاید و ہستی خود محو در ہستی یار باید کرد تا کہ شکوہ شکایت برخیزد حق تعالی آن یار را در ہستی خویش محو در محو گرداند و اینجانب کے میخواہد کہ یار با صفا از نظر دور باشد ہر چند کہ از نظر دور اند لیکن از دل نزدیک انشاء اللہ تعالی این دوری ہم دور میشود خانقاہ تیار میشود ما ہمہ یاران یکجا خواہیم ماند و این فقیر ہیچ سرمایہ ندارد بجز آن یار با صفا و السلام علیکم۔

[1] برادر خورد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر بودند ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و شصت و چہار گردید تربیت و تعلیم و اجازت از برادر بزرگوار خود یافتند اما بیعت و خلافت از حضرت شاہ صبغت اللہ قلندر میداشتند وفات ایشان بعمر ہشتاد سال بہ ہشتم جمادی الاولی روز دوشنبہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل و چہار گردید مزار اندر روضہ برادر بزرگوار خود است ۱۲

[2] طریق شغل مراقبۃ الحقایق اینست کہ تمام کلیات را از فوق الفوق و تحت التحت و آنچہ درین ہر دو است خارجی باشد یا ذہنی دل قبول کند یا نکند متحاجلہ را خیال وجود خود کند باین نسبت کہ وجود من است ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ میر قلندر ملکشی[1] فیض بخش کاکوروی

مکتوب اول در تعلیم شغل کلمہ طیبہ

بعد حمد و صلوۃ بآن برادر شفیق حال فقرا محبوب مرشد ما از فقیر نالایق دعاء سلامتی جان و تن و حسن عاقبت و ترقی ظاہر و باطن موصول باد خطوط رسید بسبب بیماری و کم فرصتی اتفاق جواب نشد رسیدن این خط بسیار باعث جواب شد ناچار تحریر می آید شواغل دنیا باعث تفریق دل است و دل یکسو شدن بدون رفع حب این عالم میسر نمی شود لہذا فقرا ترک این کارخانہ کردہ عزلت اختیار نمودہ ہمگی تمام و کمال بطرف دل متوجہ شدند و چیزی حاصل کردند مگر آنکہ ہمہ عالم را ترک و تجرید مشکل است البتہ چیزی باید کرد کہ نسبت بغیب فی الجملہ حاصل شود بعد مرگ آن تخم شجر کامل خواہد شد اکنون شغلی مینویسم آنرا مداومت کنند شاید رفتہ رفتہ انجذاب پیدا شود اول بدل خود متوجہ شدہ اندک حبس دم کردہ کلمہ لا الہ الا اللہ بر دل ضرب دہند بطوریکہ کسی ازان آگاہ نشود و دل را فراخ تصور کنند بلکہ بخیال و تصور آن کلمہ را بگویند و یا آنکہ بدانند کہ دل میگوید بعدہ بر معانی آن نظر بکنند و نزدیکی و قرب او سبحانہ بطور اہل وحدت وجود خواہ بطور شرع در خیال آرند و ہر روز ذکر زیادہ کنند اگر امروز بصد رسد روز دیگر دو صد خواہ سہ صد برسد و اگر توانند بجہر ہم بکنند و صورت مرشد را خیال کنند البتہ کیفیتی پیدا خواہد شد و موانع آن کیفیت خواطر اندازخود دور باید کرد لیکن دور کردن از احاطہ بشر ممکن نیست مگر حدیث نفس و خیال فضول البتہ دور می شود و ہمگی رجوع بخدا با لحاح تمام و قصد تام کنند و از طرف خود کسی را رنجی نرسانند خواہ بزبان یا از دست بلکہ بقدور خود نفع و فائدہ رسانند روز بروز انشاء اللہ تعالی حلاوت بدل خواہند یافت و مزہ آن بقوی و اعضا سرایت خواہد کرد فقط

[1] ملکزادہ ایشان از قرابتیان و یاران خاص حضرت عارف باللہ بودند مثنوی باغ و بہار در حالات حضرت عارف باللہ از ایشان یادگار است حالات ایشان در تذکرہ مشاہیر کاکوری توان دید ۱۲

مکتوب دوم در تعلیم ورد برائے کشائش رزق

محبت فقرا برادرم میان فیض بخش جیو سلمہ از خیر اندیش میر محمد دعا ہای ترقی ظاہر و باطن مطالعہ فرمایند رقعہ ہاے متواتر رسید ندید ریافت احوال آنجا و تنگی اخراجات دل متعلق بیاشد او سبحانہ سببے سازد کہ رفع عسرت شما بود بالفعل برای رفع ہجوم تفکرات از قلب بسند صحیح از حدیث کہ بمن رسیدہ برای شما تحفہ میفرستم این را وردہ باید کرد ہم برای کار آخرت و ترقی امور باطن است و از احادیث ثابت شدہ کہ کشندہ رزق است و آن اینست سبحان اللہ وبحمدہ فرمود آنحضرت صلعم کہ این کلمہ سبک است بر زبان و گران در میزان وظیفہ آن از صد کم نیست صبح و شام و اگر ہزار بار بگوید فایدہ رزق زود مرتب شود و این فقیر ہم در ورد میدارد و فوائد بسیار در وقت عمل معلوم خواہد شد و فلاح و عسرت بر بشری آیند و میروند آن برادر قدم خود ثابت دارند و دل خود را ہر قدر کہ میسر شود بخدا مشغول دارند کہ این مشغولی بکار خواہد آمد باقی خیر باد فقط

مکتوبات حضرت شاہ حسین بخش[1] شہید کاکوروی

مکتوب اول در بیان معنی آیہ انا ربکم فاعبدون و اقسام معرفت

حامدا و مصلیا از خاکپای درویشان فقیر حسین علوی بخدمت سید مقبول میان آل رسول سلمہ اللہ تعالی بعد از سلام مسنون باشتیاق ملاقات مشحون عرض کردہ می آید کہ محبت نامہ رسید و از احوال

---

[1] ابن حضرت شاہ میر محمد قلندر کاکوروی ولادت ایشان در سنہ یکہزار و دو صد و ... ہجری شد تعلیم علوم از برادر بزرگوار عم زاد خود حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر یافتند و مرید و خلیفہ جانشین والد خود بودند نیز اجازت سلسلہ چشتیہ از حضرت شاہ نیاز احمد بریلوی میداشتند شہادت ایشان بحالت نماز بمقام رسول آباد ضلع مین پوری بہ بست و ... جمادی الاولی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت گردید مزار در شہر اٹاوا است ۱۲

مسند رجا آگهی بخشید آنچه بیان اخوت بسبب قرب وجوار وطن وبه نسبت تلمذ از یک استاد فرموده اند
بجا است قطع نظر از آن اخوت اسلام برتمیع نسب غالب بود امید وارم که این محبت اسلامی فیما بین در
دنیا و آخرت ثابت ماند اللهم آمین آنچه فرموده اند که آیهٔ کریمه انا دیکم فاعبدون را چه معنی فهمیده اند
این فقیر در خود لیاقت آن نمیباید که از امثال این چنین کلمات حرفی گوید مگر از کتب مشایخ عظام
بسبیل نقل معروض میدارد که چون در تفسیر کریمه ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون کلمه
الا لیعرفون آمده باشد در تفسیر فاعبدون کلمه فاعرفون میتوانم گفت زیرا که عبادت بے معرفت
حاصل نمیشود و از ینجا گفته اند که زاهد جاهل نه آرامد تا زهدش بکفر نه انجامد پس عبادت را معرفت شرط
است و بعلاقه شرطیت اطلاق عبادت بر معرفت جایز بود اما معرفت بر دو نوع بود یکے استدلالی
و آن معرفت عامه است که هر مومن را بتوفیق الهی جل ذکره حاصل میشود و مرید را برائے سلوک راه بر
میخیزاند بلکه ابتدای سلوک از ین معرفت بود که در خاطر بنده صالح میگذرد که من خود را غریق
انواع نعم از حیات و قدرت و سمع و بصر وغیره می بینم و میدانم که این نعمای غیر محصور البته از
منعمی است که حی و قدیر و سمیع و بصیر بود پس شکر این چنین منعم واجب باشد و آن منحصر در اطاعت
فرمان رسول ولیست صلعم و این معرفتی است که هر کس بنور عقل از تامل در مصنوعات بسوی
صانع استدلال می تواند کرد لیکن ادای شکر صانع باطاعت رسول علیه السلام کار مومن است
حیث لا یسع المومن جهلها بل لا ینعقد الایمان بدونها وذلک فضل الله یوتیه من یشاء دیگر وجدانی[1] و آن
معرفت خاصه است که حاصل نمی شود مگر باطاعت کاملی که نشیب و فراز سلوک دیده
و گرم و سرد ریاضت چشیده در رنج و راحت مجاهده کشیده از خود گذشته بحق رسیده باشد تا این هستی
اعتباری در نور تجلی احدیت فانی شود و بحق باقی گردد و شک نیست که این معرفت بکمال نرسد
مگر باطاعت رسول و اتباع به سنت وی صلعم برادر من سخن درین محل باطناب رسید و تطویل انجامید
امید دارم که از آن ملول نباشند و از فقیر عفو فرمایند و همیشه ازین چنین عنایت شاد نموده باشند۔

[1] چنانچه و من را ممکن نیست جهل او بلکه بغیر او ایمان منعقد نمی شود و این نیست فضل خدا هر که خواهد میدهد ۱۲

مکتوب دوم در ترغیب عبادت و تعلیم وظائف

نحمده و نستعینه و نصلی و نسلم علی نبیه و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین آما بعد از فقیر حسین علوی بعزیز دلها سید
آل احمد جواب سلام و دعای ترقیات بدارج عقبیٰ و اصل باد خط رسید از دریافت خیریت آنعزیز مسرور
شدم چون دانسته اند که مرا معبود نیست وحده لا شریک پس باید که همگین همت خود در عبادت او تعالیٰ
شانه مصروف نمایند و در نیوقت شیطان و برادر او نفس البته مزاحم خواهد شد باید که در حصار تقویٰ
دور از خلق تبرک دادن دنیا نشینند و هیچ اندیشه نکنند که مرا از رزق و دیگر یا احتیاج چاره نباشد و
آن بے آمیزش به اہل دنیا بدست نمی تواند آمد بل توکل بخدای عزوجل باید کرد و جمله امور دنیوی
بد و تفویض باید نمود و اگر نفس کاهلی آرد و اظهار ضعف خود نماید باید که او را از موت و عذاب قبر
و هول قیامت و مصائب آخرت بترسانند و بانواع کرامت از بهشت و حور و غلمان که نتیجهٔ
عبادت است امیدوار سازند تا بسوی خیر و طاعت رجوع کند و نشاط در عبادت بیفزاید
و هر خطره که بسوی عبادت راغب نماید پیروی آن نمایند که آن خطره ملکی است و هر خطره که
حظوظ عاجله را تقاضه کند و بمنافع دنیوی مایل سازد آن خطره نفسانیست که طالب را از عروج
بمراتب اعلیٰ بنزول جانب منازل ادون باز میدارد و هر خطره که بسوی معاصی و مناهی میکشد
خطرهٔ شیطانی است نعوذ بالله منه بالجمله ارباب سلوک فرموده اند که بموجب خطرهٔ ملکی کار بندد
و خطرهٔ نفسانی و شیطانی را بنور ذکر از خود دور کند هر چند که خطره نفسانی بنور ذکر دفع نمیشود لیکن
صولت او البته نقصان می پذیرد چرا که نور ذکر حمایت ذاکر مینماید و در حقیقت هیچ چیز مخرب و مضر تر از
تفرقه و هجوم خواطر نیست و بیشتر سبب هلاکت سالک همین خطرات نفسانی و شیطانی بود و نجات
از ان میسر نشود مگر بذکر نفی و اثبات و یاد داشتن موت و انواع سکرات و غمرات و ضغطه قبر و
بیقین دانستن که حق جل و علا بر جمیع خطرات باطن من و بر جمیع افعال و اقوال من و بر تمام
حرکات و سکنات من آگاه است و ذره از حضرت او تعالیٰ پوشیده نه و دو فرشته او هر ساعت

کتابت اعمال خیر و شر من میکنند تا که دل بر ذکر آرام یابد و مواظبت بدان نماید و تا تواند هنگام ذکر جهر او سر او در باطن برای دفع خطرات تحت لا نفی آن کند و زیر الا الله اثبات محبت حق نماید و درین ذکر تصورات بسیار است ان شاء الله تعالی تعلیم هر تصور بر وقت خود کرده خواهد شد فی الحال این قدر باید که بعد صلوٰة خمسه و ادای نوافل اشراق و تهجد و اوراد ماثوره که بعد هر نماز آموخته اند و اوراد صبح و شام بذکر مشغول شوند و اوقات مبارک مروی از مشایخ برای ذکر جهر بعد تهجد و بعد مغرب است و باید که رو بقبله با طهارت ظاهر بجلسه صلوٰة بعد دو تر که سه و پنج و هفت و نه و یازده است مثلاً در خلوت بیرون از آبادی بعمل آرند و هر حال که بر دل یافته شود نگاه دارند اگر راحت و اطمینان و لذت یابند شکر الٰهی بجا آرند که دلیل بر قبول است والسلام

مکتوب سوم در جواب سوال از حال قلندران

سید مقبول میان آل رسول سلام علیکم و رحمة الله و برکاته آنچه پرسیده اید که ابتدای حال قلندران چه باشد جواب آن بمشافهه تعلق دارد مگر این قدر گفته می آید که سخت ترین حجابها و محکم ترین نقابها خودی است یعنی دانستن و نسبت کردن وجود را بخود پس اول ایشان ازین حجاب بیرون می آیند پیش از بیرون آمدن ازین حجاب بهر چه مشغول شوند زندقه دانند و شیطنت خوانند بعد از ان بکاری مشغول شوند که بر نفس ثقیل بود و تزکیه او از اخلاق ذمیمه حاصل آید پس قلب را از اندیشهای لا یعنی و جمیع هموم دنیوی و میلان او باهل دنیا تصفیه بخشند بعد از ان سر را از غوغاے ما سوی الله اگرچه عقبیٰ و بهشت و نعمای اوست خالی فرمایند تا روح را عشق مبداء خود حاصل آید و بنور مشاهده متجلی گردد

بعد ازین ما و ساقی و مطرب	بعد ازین ما و مستی و خمار

و آنچه فرموده اید که قلندران بترک واجبات و فرایض می پردازند و از عبودیت بر آمده ادعاے معبودیت کنند جواب آن چه گفته آید مریدان خاندان و سلاسل عالیات قادریه و سهروردیه و

نقشبندیہ موجود اند کہ مرتکب انواع منہیات وممنوعات شرع میشوند و بکلمات کفر والفاظ شیطانی
عادت گرفتہ اند بادعای اینکہ سخن از مشایخ ما چنین رسیدہ است وحالانکہ نہ چنین است علی
ہذا القیاس مریدان خانوادہ قلندریہ کہ صحبت مرشد نیافتہ اند واگر یافتہ اند اطاعت ارشاد پیران
نکردہ اند بانواع مناہی مرتکب میشوند و این فقیر اگرچہ بآداب واسرار دیگر طرق نیز مجاز است
لیکن گذران خود بر طریقہ قلندریہ وقادریہ میدارد والسلام۔

مکتوب چہارم در علاج سرکشی نفس

حامداً ومصلیاً برادر دینی وغمگسار یقینی سید حسینی سلمکم اللہ تعالیٰ خطی کہ فرستادند رسید بدریافت
صحت وعافیت ایشان شکر الہی بجا آوردم آنچہ شکایت از نفس خود کردہ اند کہ اطاعت نمیکند
معلوم نمایند کہ سرمایہ جملہ بیدولتی واصل ہمہ بدبختی خویش ہمین نفس کافرکیش است کہ ہردم مرادے
جدید ومطلوبے خواہد تا این بدبخت ہمراہ است حال سالک بغایت تباہ است سزای او ہمین باشد کہ
کہ مراد خود نرسد ومطلوب خود نیابد بزرگان فرمودہ اند کہ تا این کافر مصاحب حاضر حضور است
سالک از دولت سرمدی دور است نقل کنند کہ خواجہ طیفور بسطامی خداوند عزوجل را بخواب دید
گفت کیف الطریق الیک فرمود دع نفسك وتعال وآنچہ مینویسند کہ موجب ارشاد ادای نماز
میکنم لیکن دل در پریشانی میباشد این پریشانی ہم ازانجہت است کہ مطاوعت نفس میکنند اگر
درپے مراد او نروید وخطرات او را اسماعت ننمائید آن کافر فی الجملہ ازایشان مایوس گردد وزنہار زنہار
کہ مطاوعت آن کافر کنند وازین خطرات پریشان او از اصل کار خود کہ عبادت است بازمانند زیرا
کہ غایت مراد او ہمین است بلکہ برخلاف مراد آن کافر در عبادت افزائید وامیدوار وصول مطلوب
باشند کہ چون خداوند جل وعلا بدن شما را توفیق قیام ورکوع وسجود دادہ است عنقریب نفس بدبخت
را نیز مقہور خواہد گردانید واگر بہ بینید کہ بدن از عبادت نماز ماندگی آوردہ است بذکر مشغول شوند
وہرگاہ کہ از ذکر جلی ماندگی حاصل آید بذکر خفی پردازند تا مصاحب کافر فرصت گفتگو نیابد وطلب

حاجت خود نماید چه این بدبخت فرصت طلب است و شیطان هر دم مددگار ادمی باشد پس در حصن حصین نماز و ذکر فارغ البال ازین هر دو بدکاری باید ماند و برای حاجات لابدی مثل طعام و لباس از زن و فرزند خود استعانت و استخدام باید کرد تا فراغ خاطر دست دهد و اگر توانند برای چندے باین طرف بیایند که من از معاینه صلاحیت ایشان مسرور گردم و برکناره دریای جمن که یک مکان فراغت است دو سه چله خالی از اغیار بنشینند تا آنچه مقصود دلی است بحصول انجامد والسلام مع الاکرام۔

مکتوب پنجم در مسنونیت زیارت مزارات

السلام علیکم و علی من لدیکم فقیر درین ایام فرصت یافته بقصد زیارت زندگان جاوید که در خانهٔ قبور بوصال حق مسرور اند تا فتحپور رفتم و هر جا که از نهاد نشان یافتم زیارت کردم و چون ماه مبارک قریب بود معاودت کردم برادران همطریق مولوی محمد اسمٰعیل مرحوم برای ملامت و مطاعن در فتحپور برای بنده هجوم کرده بودند و با نواع کلام درشت در زیارت بزرگان و قدمبوسی ایشان تکفیر نمودند و من نمیدانم که سبب اینهمه مطاعن چه بود زیارت مقابر مسلمین خود مسنون است خصوص مقابر کمّل اولیاء الله که جای نزول رحمت است و شعور ایشان یکسانیکه برای زیارت می آیند در حدیث صحیح وارد شده است لیکن چون ایشان مذاق صوفیه ندارند سکوت درزیدم اما مشائخ صوفیه روایت کنند که قیل لرسول الله صلعم این الله تعالیٰ فقال فی قلوب عبادہٖ[1] گویند که روزے حضرت بایزید بسطامی رهروی را دید پرسید که کجا میروی گفت بحج بیت الله گفت چه زاد داری جواب داد که هفت درم فرمود که آن زاد بمن ده و هفت بار طواف من کن که ادای حج کرده باشی۔ و چون اهل محبت نیستند از درد محبت خبر ندارند که عاشق اگر بدیدار دوست راه نیابد به دیوار و در گردد سه

اطوف علی جدار دیار لیلی[2]	واقبل ذاالدیار وذی الجدارا

[1] گفته شد برای رسول الله صلعم که کجا است الله تعالیٰ پس فرمود که در قلوب بندگان خود ۱۲ [2] طواف میکنم گرد دیوار دیار لیلی و می بوسم صاحبان دیوار و دیار را و محبت و یار قلب مرا مشعوف نساخت بلکه محبت آنکه درو ساکن است ۱۲

وما حب الدیار شغفن قلبی ‏ ولکن حب من سکن الدیار

مکتوب ششم در بیان خلوت و تعلیم اذکار

دوست حقیقی و محب تحقیقی سید مظفر علی رضی اللہ عنکم دیروز میان سید علی بر مکان فقیر آمدند بعد بیان خیر و عافیت آن دوست گفتند کہ فی الحال برکنار دریای جمن جانب مشرق از بلدہ اٹاوا از غوغای خلق خلوت گزیدہ اند الحمد للہ ثم الحمد للہ این فقیر بمقتضای محبتی کہ دارد سخنی گوید اگر درین خلوت بگوشہ دل نشینید فهو غایۃ المراد و آن چنانست کہ بزرگان فرمودہ اند کہ خلوت اگر بطلب حق است باید کہ آن حجرہ را گوشہ تابوت و کنج لحد تصور نمایند و نگذارند کہ گرد تعلقات و محسوسات از روزن حواس باندرون دل راہ یابد و خلوت از خود و از نسبت خود بخود حاصل آید و اگر برای طلب جاہ و حصول منصب دنیوی و رجوع خلق است نعوذ باللہ منہ پس نتیجہ این چنین خلوت شیطنت بود ؎

شود ز گوشہ نشینی فزون رعونت نفس ‏ سگے نشستہ ز استادہ سرفراز تر است

باید کہ ترک این خلوت نمایند برآوردن وجود حقیقی از یکے بیش نیست و آن وجود حق است کہ بچندین ہزار صورت در ہجدہ ہزار عالم جلوہ می فرماید ؎

در کون و مکان نیست عیان جز یک نور ‏ ظاہر شدہ آن نور بانواع ظہور
حق نور تنوع و ظہورش عالم ‏ توحید ہمین است دگر وہم و غرور

غایت کار سالکان طریقت وصول بحقیقت توحید است تا غیر و غیریت از نظر ایشان فانی گردد پس ہر چہ بینند حق بینند و ہر چہ دانند حق دانند و این دولت بدست نیاید مگر بذکر پس درین خلوت بملازمت ذکر باید گذرانید و مشایخ رحمہم اللہ فرمودہ اند کہ ذکر مامور بہ بر سہ نوع است یکے ذکر اسم اعظم کہ سی بار گوید یا حی یا قیوم لیس کمثلہ شیئ وھو السمیع البصیر بعدہ یکبار گوید یاذا الجلال والاکرام دیگر ذکر ملکوت کہ بست و یکبار گوید سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر

سلہ ای زندہ و قایم نیست مثل او چیزے و او شنوندہ و بینندہ است ۱۲

ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده یکبار گوید رب الهمنی خیراً درمشتد سیوم ذکر توحید که نه مرتبه گوید
لا اله الا الله و دہم بار گوید محمد رسول الله و این جمله اذکار از مشایخ چشتیه مروسیت و مرید
این خانواده عالی را در ابتدا الجد از سبیت باین اذکار اجازت دہند که در وقت سحر بآواز بلند گوید که
اہل خانه و ہمسایه نیز ازان بہره مند شوند و توفیق ذکر یابند و بعضی از ایشان فرموده اند که این اذکار آہسته
بگوید اما کلمه جلاله که اسم ذات بود بجہر بخواند در خلوت حتی که ہر تار موی بسر و ذکر ہمه زبان گردد و
ذاکر را از خودی در رباید چونکه آن برادر را انجا نواده چشت نسبت ارادت متحقق است ازین اذکار
فائده کامل حاصل خواہد شد والسلام۔

مکتوب ہفتم در تعلیم ذکر نفی و اثبات

بسید مظفر علی سلمه بعد از سلام و اشتیاق مکشوف باد که پیش ازین خطی ہمدست سید علی فرستاده
بودم رسیده باشد امروز از اقربای ایشان میان پناه علی آمدند و بتفصیل تمام از احوال آن محب
آگہی دادند باید دانست که ہیچ سالک بیمدد ذکر نفی و اثبات بدولت سعادت نرسیده است
و ہیچ عاشق بے دوام ذکر روی وصال ندیده است پس سالک را باید که ذکر بسیار گوید جلی و
خفی ہر چه میسر آید تا دلش ذاکر گردد و طمع او از مخلوقات بریده آید و ہیبت او بر دل خلایق پدید
شود و نفس و شیطان از وی نا امید مانند پس ذکر از دل به تن در آید و از تن بخون و رگ و پی
سرایت نماید و ذاکر و ذکر و مذکور یکے گردد نقل کنند که بر سر سالکی جراحتی رسید از ہر قطرۂ خون که
بر زمین می آمد اسم الله نقش می بست بسبب آنکه ذکرش بخون او سرایت کرده بود؎

در راه مقدسش کسے را ره نیست	وز عین جلال ہیچ کس آگه نیست
سرمایه رہروان که راہش طلبند	جز گفتن لا اله الا الله نیست

از احوال خود مفصل اطلاع دہند که اطمینان خاطر گردد والسلام

؎ خدایا درد دل من نیکی انداز ۱۲

مکتوب هشتم در بیان اقرب طرق وصول بحق

سید مسعود لا زال کاسمه مسعوداً خط رسید از دریافت خیریت ایشان مسرور گردیدم آنچه پرسیده اند
که نزدیک ترین طرق وصول مطلوب چیست این بنده نارسیده درین باب چه گوید مگر آنچه از
بزرگان شنیده است بینگارد پس باید دانست که اقرب و آسان ترین طرق وصول الی الله
عزوجل ذکر است باسم ذات یا به نفی و اثبات و قریب تر ازان ذکر شغل برزخ است پس اگر
ذکر با این شغل دست دهد قریب تر از قریب بمطلوب رسد و طریق کسب آن چنانست که در مکانے
خالے و تاریک صورت مبارک پیر و مرشد را در مخیله حاضر دارد و پاس انفاس کند و دیگر هر صورتیکه
بخیال آید دفع کند تا صورت مبارک مرشد قائم گردد و بیخودی حاصل آید و از هر بن موی و در و دیوار
آواز ذکر مسموع گردد و درین شغل هیچ ریاضت و مجاهده حاجت نیست همت قوی و توجه کامل
باید بلکه مرشدان کامل مرید را بهمین شغل تنها بحق رسانیده اند و فرموده اند که دیدن عالم الهی که
عالم معنی است ممکن نباشد مگر در صورت کاملی که مظهر تام اسم ذات بود و درین هنگام برای
ترک عبادات غیر از فرایض و سنن موکده امر کنند تا که این شغل بکمال رسد یعنی نور درخشان
صورت مبارک مرشد در آئینه دل مرید تابد و بوجه صفای وجه پیر آن مرید خود را عین پیر یابد و
حالات و کیفیات و ذوق و شوق که مرشد را حاصل بود مرید را نیز بحصول انجامد پس تر باید
که این چنین اسوله و اجوبه از جمله خطرات نفس کافر است که الشیاطین هر دم مصاحب می ماند
و تا که این خبیث همراه است قطع سلوک و وصول بحق ممکن نباشد راه بعید بود یا قریب از
والد بزرگوار خود تحقیق این معنی باید کرد والسلام

مکتوب نهم در بیان بودن علم نجوم و غیره از علوم ردیه و تعلیم اقربه

حقایق و معارف آگاه مولوی مقصود علی سلمکم الله تعالی از فقیر حسین بن محمد عاذی بعد از سلام مسنون

مکشوف ضمیر شریف باد که نامه محبت رسید و اشغال و اعمال که از بیاض مولوی محمد عمر صاحب نقل برداشته ارسال کرده اند بملاحظه درآمد آری الکریم اذا وعد وفا اعتقاد فقیر چنانست که علم نجوم و جفر و رمل که دائره فلاطونی از انجمله است علوم ردیه بود لایق التفات اکابر نباشد و نسبت اشتغال آن بسوی ائمه اهل بیت خصوص بسوی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام محض افترا و بهتان است چنانکه ارباب حیل که آنها را در عرف پیرزاده گویند فالنامه وضع کنند و برای ترویج آن باسماء بزرگان دین نسبت نمایند و بدان حیله مردم را فریب دهند و شک نیست که نسبت آن به بزرگان محض اتهام است و کسے که خدمت علماء دین و عرفای اهل یقین کرده باشد میداند که التفات بعلوم مذکوره موجب تاریکی در ایمان است نعوذ بالله منه پس مولوی محمد عمر صاحب که نسبت ارادت بمولانا[1] نظام الدین لکهنوی میداشت کی التفات باین خرافات داشته باشد مگر بحکم آنکه علم شئے به از جهل شئے است اگر در بیاض خود نوشته باشد هیچ مضایقه ندارد و فقیر نیز بیشتر ازین تضیع عمر خود باین علوم کرده و قوانین آن در کتب خود بضبط آورده اکنون دانستم که ؎

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث ❊ هر که خواند غیر این گردد خبیث

وانچه فرموده اید که یکے از طرق مراقبه که از مرشدان طریقت بسبیل اسرار یافته باشید عنایت سازند برادر من این چنین اسرار خلوت و مشافهه باید که بتصریح و تشریح گفته آید و درین محل ذکر آن فی الحقیقة افشاء اسرار بود لیکن برائے اطمینان خاطر آن برادر کلمه چند می نویسم از آنچه مرا از حضرت والد ماجد قدس سره رسیده است بالفاظی چند الحاقی از طرف خود پس باید دانست که مراقبه نگهبانی دل است از شواغل دنیوی تا غیر حق را در وی مدخلی نماند بعده هر کلمه و آیت که مشعر بر معنی توحید باشد در باطن خود بتوهم آرند مثلاً والله بکل شئ محیط عالم و عالمیان را تجلی حق دانند که بچندین هزار صور ظاهر گردیده است و هستی خود را مانند هستی حباب و موج از بحر وجود حقیقی که منبسط و غیر محدود و نا متناهی است تصور باید کرد تا در همه احوال حضور تجلی هو الظاهر و الباطن دست دهد

[1] متوفی پانزدهم جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و شصت مزار در لکهنو باغ مولوی انوار ۱۲

و تعین حباب بدریای وحدت وجود فانی گردد و بعین الیقین بنید که وجودیکے بیش نیست و هرچه که آنرا غیر میدانستید مظاهر همان یک وجود است تعالی شانه ؎

اے جملہ جہان حسنت آخر چہ جمالست این	پیدائی و پنہانی آخر چہ کمالست این
در ہر چہ نظر کردم غیر تو نمی بینم	غیر از تو کسے باشد حقا کہ محالست این

سالک را ضرور است که اول مسئلہ وحدت وجود و علم تنزلات ستہ از مرشد محقق دریابد بعد ازان بمراقبات و اشغال که صوفیہ علیہم الرضوان فرمودہ اند کاربند شود اطلاعاً گذارش کردم فقط

مکتوب حضرت شاہ عبدالرحمن[1] قلندر ثانی لاہرپوری بحضرت شاہ مسعود علی[2] قلندر الہ آبادی در شرح قصہ شاہ و کنیزک و قصہ جوجی

ثمرۂ شجرۂ نبوت و ولایت میر سید مسعود علی لازال کاسمہ مسعوداً دریابند که کلام اولیاء اللہ ازین قبیل است که مثلاً دریائیست که از حرکت باد خود بخود در جوش می آید و موجہای بے نہایت ازان سر میزند ہمین معنی اہل اللہ را که بمشاہدہ کثرت یعنی از لحاظ نمودن شانہای او تعالی شانہ عما یقولون علواً کبیراً و علمی که خاصہ وجود آن دریا است پست و بلند موجہا بنظر ظہور در می آید و درک کردن این مقامات باختیار کسی نیست اگر حصول آن از استعانت قبری بودی پس تمامہ زائرین محروم نماندی ہر یک از قبر رسول اللہ صلعم حصول نعمت کردی واگر بر وراثت پدری موقوف بودی پس اولاد انبیاء و

[1] خلف اکبر و خلیفہ جانشین حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتدہ و وفات بہ بست و پنجم محرم روز پنجشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و نود و نہ شد مزار مابین مسجد و روضہ حضرت سید العرفا است ۱۲ سنہ خلف اکبر و خلیفہ جانشین حضرت کلید عرفان سیدنا شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان به بست دسوم محرم روز یکشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و شصت و پنج ووفات بعمر پنجاہ و شش سال بہ بست و پنجم جمادی الاول روز دوشنبہ سن یکہزار و دو صد و بست و یک مزار در موضع دیگدہ شریف ضلع الہ آباد است ۱۲ سنہ بزرگ است شان او ازانچہ کہ میگویند ۱۲

اولیاء هر یک نبی و ولی گشتند سے حصول این اول بایقان بر فرمودهٔ مرشد دوم سعی کردن بدل
از طالب باشد از کتب علم ظاهر حاصل نمی باشد مگر این که مرد رسیده را از علم ظاهر فایده میشود
جهت تلقین طالب بیّن شان وجود حضرت الوجود را الآن کما کان بهمه حال و بهمه وقت و بهر
صورت صحیح پنداشته تشخص هره وجود خود را در تبدیل زندگی مستقل ندارد و از علت دوئی
خود را مفروق ساخته مقرون بحُب الٰهی دارد و شانهای وجود که هر یک مانند حروف جدا
جدا بنظر می آیند آنها را بایکدیگر در کلمه واحد ادغام کند که در جه آن مضاعف شود و در
گردش خطرات و خیالات ایام عمر عزیز خود را بیجا صرف ننماید بلکه بجو یگانگت خدا رجوع نموده
یزید و عمر که امثال زمانه اند دل را پراگنده نکنند که ترکیب انسانی در خلل نه افتد و لسان منطق
را از زق زق بق بق تا معقولات زائد باز دارد و از فقه طبع سلیم مسائل پیشینیان آموخته
طهارت از غیر ورزد و استعارات و کنایات حق را که با حبیب او مبذول اند معانی در یافته
کلام مطول و مختصر هر چه درین باب بهم رسد و رد جان کند که اصول همین است و از
اصطرلاب اقوال پیران طریقت هیئت اصلی خود را در یافت کند و از نجوم مقالستان بکرنگ
بایهم اقتدیتم اهتدیتم متلاشی راه باشد تا از محنت اذکار و افکار تقویت جسم و صفای
روح کند تا از طیبات و معالجه و اصلاح نفس غفلت نشود لیکن فراغ این رکن اعظم درین
راه در پیروی حدیث آنکس است که محکوم فاستقم کما امرت است سعی کمال کرده در تفسیر اقتدا به
کتابت کفی بفضلک مشغول شود و امید وار لقای حق تعالی و لطیفات و عده هاست که بیاید
وی منتظر باشد انشاء الله بمقتضای ان وعد الله حق بحمله ظاهر خواهد شد آمدم برین که قصه بادشاه
و کنیزک یعنی عشق بادشاه در مجبوری کنیزک و توجه حکیم الٰهی و کشتن زرگر و بمقصود رسیدن بادشاه
آنچه تمهید و شان نزول و بیان آن شارحان قصد نمودند و کاملان موافق مدارج هر یک

له با هر که از ایشان اقتدا نمودید هدایت یافتید ۱۲ سله پس استقامت کن چنانکه حکم کرده شد ۱۲ سله بعنوان کتاب خود که
کافی است برای ذات تو ۱۲ سله بیشک وعدهٔ الٰهی حق است ۱۲

بزرگان بیان فرموده اند هر کس این قدر قوت و قدرت ندارد که مطابق حوصله آنها پیروی کرده
باتمام رساند اما این هیچمدان توجیهی بی سروپا حسب استعداد خود جهت آن نور چشم نوشته اگر بعد
عبور در بای مقالات بزرگان این توجیه فقیر مناسب خواهد بود خواهد ماند و الا خود خواهند برآورد
اجازت است و آن توجیه این است که چون مرتبه ذاتی متوجه کثرت شده یا میل بسوی مراتب
تفصیلی خود کرده هرچه بگویند غرضکه بادشاه جهت شکار قصد کرده و حواس خمسه که گاهی از
ذات جدا نمی شوند چه که نمایش کثرت از باعث ایشانست با آن همراه بودند یعنی در ذات بسبب
حواس کثرت نمایان گشته بمجرد این غفلت آمدن و غفلت همان کنیزک است گویا بادشاه
بر کنیزک عاشق شده پس صریح از ابتلا ، بادشاه مقدمه سلطنت برهم خورده و علاج آن معلوم
الا ماشاء الله پس وقتیکه ذات مقتضی شد که غفلت دور شود پس رجوع بادشاه بطرف حق گشته
و آگاهی داد که طلب مرشد بکند چون مرشد که بصورت حکیم نموده است پیدا شده این تلقین
کرده که غفلت از باعث نفس اماره شده پس نفس که همان زرگر است آنرا کشت و غفلت
که از باعث او بود برطرف گشت بعد برطرف شدن غفلت بادشاه که عبارت از ذات است الآن
کما کان است یعنی کارخانه الهی ذاتی و صفاتی بهمین طور وجود او واقع است بنظر کثرت تمام قصه
عشق کنیزک است و بنظر وحدت کشتن زرگر نفس و دور شدن غفلت کنیزک است و بنظر فهمید
آنچه هست هیچ نیست والله اعلم همین قسم توجیه قصه جوجی بخاطر رسیده که جوجی مسخره همین نفس است
و معاملات نفس یعنی کون و فساد عالم همین زن جوجی است و در خطبه شقشقیه حضرت امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه می فرمایند اول الدین معرفة یعنی معرفت الله همین دین است و دین که قاضی
قضا و قدر است از سبب کون و فساد و کثرت عالم که بزن جوجی تعبیر یافت خراب و رسوا است
پس قاضی دین در صندوق در آید یعنی اول پیروی نبوت بکند که در قید نبوت آمده بعد از ان
از تائب خلاصی و نجات خواهد یافت و از همین جا معنی الولایة افضل من النبوة مفهوم گشته
که نبوت قید است و ولایت آزادی می فرماید مولوی ؎ ولایت برتر است از نبوت ۱۲

کیست مولی آنکہ آزادت کند | بند رقیت ز پایت بر کند
زین سبب پیغمبر با اجتهاد | نام خویش و آن علی مولی نهاد

مکتوب حضرت شاه علی مظهر قلندر الہ آبادی [۵] بحضرت شاه حبیب علی [۲] قلندر کاکوروی در اجازت ادعیہ بانت العظمۃ و دعیوم وغیره

عزیز دل عارفان مقبول نظر پاکبازان سلمہ اللہ تعالی بعد از دعوات ترقیات صوری و معنوی مکشوف خاطر عزیز مآثر باد در نیولا مکتوب خویش اسلوب در کمال انتظار در رسید مندرجہ دریافت گردید از دریافت خیریت و صحت مزاج آن عزیز خاطر خوشنوقت گردید حق سبحانہ جل شانہ پیوستہ از آنچه نباید مصئون و بهر چه شاید مقرون نموده بر جاده کامرانی مستقیم و بعلوم ظاهری و باطنی بهره ور گردانیده سلامت با کرامت دارد برای خواندن دعای دیگر که نوشته اند معلوم شد بسیار مناسب از عروج ماه و تاریخ نیکو بانت العظمۃ و دعیوم را شروع نمایند حق تعالی روز بروز بذکر خود مشغول دارد بانت العظمۃ را پنج مرتبہ بعد از نماز فجر خواهند خواند و دعیوم را بعد نماز عشا صد بار بلا ناغہ بخوانند دیگر آنکہ در مکتوب مندرج بود کہ گاه بیگاه بشرط فرصت بذکر قلبی خواه مشغولی احاطہ مشغول میشوم گاهی ذوق مییابم و گاهی متفرق خاطر و پریشان میشوم از دست این قبض و بسط کہ در مشغولی رومی نماید سخت عاجزم درین معنی توجہ باطنی در کار است عزیز من سلمہ اینهمہ تفرقہ از باعث پریشانی طبیعت و عدم حضور قلب تصور باید کرد و بوقت مشغولی خاطر را

سلہ خلف اکبر و خلیفہ جانشین حضرت شاه مسعود علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان در سن یکهزار و یکصد و نود هجری و وفات بہ بستم رجب سنہ یکهزار و دوصد و شصت و نہ روز چهارشنبہ شده مزار در موضع قلندر پور ضلع الہ آباد است ۱۲

سلہ۵ خلف اکبر و خلیفہ جانشین والد خود حضرت شاه تراب علی قلندر و مرید و خلیفہ حضرت شاه علی مظهر قلندر الہ آبادی ولادت ایشان بہ هشتم شعبان سنہ یکهزار و دوصد و پنج و وفات بعمر هفتاد و نہ سال بہ بستم شوال روز جمعہ سنہ یکهزار و دوصد و هشتاد و چهار هجری گردید مزار ایشان در حریم روضہ والد خود جانب مغرب است ۱۲

ہمہ جہت مجتمع ساختہ بذکر قلبی خواہ مشغولی احاطہ مفید باید بود انشاء اللہ عنقریب کشود کار حاصل خواہد بود دیگر نوشتہ اند کہ بوقت مشغولی لطرف برزخ متوجہ می شوم تا وقت ذاکر ماندن قلب گاہی برزخ قائم میماند و گاہی بخیال نمی آید عزیز من سلمہ چہ باک از کثرت اشغال و توجہ قلب برزخ نیز قایم خواہد ماند و روز بروز ثمرہ آن ہویدا خواہد گردید انشاء اللہ تعالی باقی خیریت است زیادہ عاقبت بخاتمت بخیر باد فقط فقیر علی مظہر القلندر الباسطی از قلندر پور بڑگانون ضلع الہ آباد۔

مکتوبات حضرت عارف باللہ شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی

عرضداشتہا بحضور حضرت پیر و مرشد خود سید شاہ باسط علی[1] قلندر الہ آبادی

عرضداشت اول در بیان ضرورت عزلت و ذکر زیارت نبوی صلعم

بجناب عالی متعالی مدظلہ العالی بعد از بندگی و نیاز میرساند صحیفہ مکرمت معہ برادر عزیز سید معز زمان[2] الحمد للہ کہ برادر من بسیار مشکور آمد و توجہات مبارک زیادہ از حوصلۂ مشت خاک شد امید از جناب مرشد پاک ہمین بود و از ہمین توجہات زندہ ام و حکم شد کہ عزلت امسال موقوف کنید موقوف کردم مگر اندکی دل شکست بر آیہ کریمہ عسیٰ ان تکرھوا شیئا وھو خیر لکم[3] دل را مطمئن کردم

---

[1] مرید خاص و خلیفہ اعظم حضرت سیدنا شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی ولادت ایشان بہ ہفتدہم رجب المرجب روز دوشنبہ سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و ہشت شد علوم مدرسیہ از سید غلام یحیی بہاری و ملا حمد اللہ سندیلی شارح سلم تحصیل فرمودند وفات ایشان بعمر شصت و سہ سال بہ بست و یکم ربیع الآخر روز چہارشنبہ سنہ یکہزار و دوصد و بست و یک گردید روضہ منورہ اندرون تکیہ شریف کاکوری ضلع لکھنؤ است حالات تفصیلی بہ اصول المقصود و نفحات العنبریہ وغیرہ باید دید ١٢

[2] خلیفہ اعظم حضرت شاہ اللہ احمد قلندر لاہرپوری و خلف اوسط حضرت شاہ محمد باہ قلندر خلیفہ حضرت سید العرفا لاہرپوری۔ ولادت ایشان در سنہ یکہزار و یکصد و چہاردہ و وفات بہ ہفتدہم ذیحجہ سنہ یکہزار و یکصد و نود و شش ہجری شد روضہ شریف در موضع دملگڈہ ضلع الہ آباد است حالات تفصیلی در کتاب فصول مسعودیہ و اصول المقصود و نفحات العنبریہ باید ١٢

[3] بسا است چیزہا کہ دوست دارید شما و او بد باشد برای شما ١٢

وارادہ عزلت ازین راہ بود کہ بندہ را با حق نسبتی عجیب واقع شدہ است کہ بی عزلت قوی نمیشود کہ
آنجا ہمہ محو در محو است و بہ نہانخانہ عزلت میخواستم کہ چندی در یاد حق بیاسایم و شغل اسماء موجب
عزیمت و استقامت در عزلت بود از فیض اسماء چندان کار نبود و اگر بی شغل اسماء عزلت میکنم فسخ
میشود فی الجملہ عزلت را استعدادی مہیا شدہ بود و بذکر جہر زمانی پریشانی می شود خصوص درین
اکساب قلندریہ کہ بدن ہم دردی سستی میکند قبل ازین بمراقبات کہ حظی تمام داشتم و حالا
ہم اگرچہ دو بالا است مگر بسبب آمد و رفت سفارشیان ٹکیٹ را ای خللی پیدا شدہ بود
و خیلی دل تاریک شدہ از الحاح بزرگان این جا چارہ نداشتم خدا رفع کرد باز بصفای دل
قاصر بودم و از مراقبہ فیضی دیگر ہم میرسید کہ از ذکر نیافتم یکبار جناب رسالت پناہ صلعم را دیدم
با چند یاران از یاران جدا شدہ با من عزلت کردند و فرمودند کہ گرد دل خود نور سفید رنگ
ملاحظہ کردہ باشد باز فرمودند کہ شما چگونہ ملاحظہ دارند عرض کردم کہ ما ہیچ نمی بینیم یعنی ہمہ نگہا
محو میکنم فرمودند کہ ازین توجہ عالی تر توجہی نیست بخدا قبلہ من ہمان طور مشغول میانم آنجا ہمہ
سکوت است بذکر جہر و خفی کم می پردازم و این معنی در عزلت ترقی میکند و کم خوردن بسیار تقویت
مید ہد شوق چلہ را موجب ہا این بود مگر شاید از ریای خفی چیزی حضرت مرشد دیدہ باشند کہ منع
فرمودند نعوذ باللہ من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا از دقایق ریا و حب جاہ خبر ندارم این قدر
کجا تزکیہ نفس نصیب ما شدہ است خصوصًا درین زمانہ و از خفایای شرک امین نیستم اللّٰھم احفظنا

دل از ملاقات مردم ملول میشود در نیولا کہ از ان عالم مناسبت کم شدہ بود ازین سبب قصد
عزلت کردہ بودم حالا عرض نمی کنم کہ خواہ ناخواہ ارشاد فرمایند در سال آیندہ بشرط خیر و صلاح
امر مرشد بجا خواہم آورد امسال بصبر خواہم گذرانید و ہر خللی کہ ہم میرسد از شومی استعداد ما
است نیۃ المؤمن خیر من عملہ کاش نیت ہم صحیح دہند کہ برہمان بمیرم و محشور شوم و دل ہمیشہ
مائل بنامرادی است چہ ازین عالم و چہ ازان عالم بجز نیستی و نامرادی نمی خواہد اگر مرشد فضل

لہ پناہ میجوئیم بخدا از شرور نفسہای خود و از بدی ہای اعمال خود ۱۲ سلہ خدایا محفوظ دار ما را ۱۲ سلہ نیت مومن بہتر ہست از عمل او

فرماید در همین مشاهده و رضا بمیرم و درین دنیای چند روزه بسبب عسرت و تنگدستی بدر اهل دنیا
نروم و هر چیز که مرا از فقر حقیقی باز دارد خداش دفع کند اگرچه زن و فرزند باشد این بود تفصیل
احوال که در عریضه میر محمد عرض کرده بودم هرچند سخن تمام نشد لیکن بر ضمیر انور گزاشتم۔

عرضداشت دوم در طلب شرح جام جهان نما و ذکر عطای خرقه میر قطب علی

بجناب حضرت مرشد خداوند نعمت مد ظله العالی خاکپای خادمان حضور فقیر محمد کاظم بعد از عجز و نیاز میرساند
کتاب شرح جام جهان نما اکثر بخاطر میگذرد اگر مناسب باشد بدست لاله صاحب رای عنایت شود
ان شاء الله نقل گرفته ارسال خدمت خواهد شد میر قطب علی این جا آمده اند باراده ترک لباس بنده
متوقف است ازانکه لباس درویشان بکسی لایق است که همه محبوبات دنیوی و اخروی را گذاشته
بر نفس ظفر یافته باشد و این خود طالبان این زمانه را معلوم که هنوز از عقبه دنیا نگذشته اند نسبت باموالی
چگونه میسر آید محض طریقت را دام دنیا میکنند ناچار بودم که این حدیث رسید لہ من تشبه بقوم فهو منهم پس
حواله میکنم و بخدای سپارم و خود نیز اگرچه بر نفس ظفر نیافته ام لیکن امیدوارم که از توجهات مرشدانه
همه دنیا و آخرت بگذرم و دلیل این آنست که توجه مرشد بسیاری یافتم چنانچه سه بار مکروهات دنیا
پیش آمدند و مرشد باز در باطن حال درویشان بمن دادند و دعاها کردند گو که بالفعل نیستم آینده
خواهم بود ان شاء الله۔

عرضداشت سوم در استدعای ایمنی از نفس و استفسار بعض شرائط چله

بجناب عالی متعالی مد ظله العالی بعد ادای آداب بندگی و نیاز میرساند تازه انیست که استقامتی که اهل
سلوک را باید در نفس خود نمی یابم ازین سبب شکایت نفس شوم خود در جناب عالی میدارم و این معنی
همیشه تازه میباشد تا بود ا تازه است ایمان تازه نیست پس چه باید کرد لاجرم گربار بر سر ما رسیده می بینم

لہ هر که مشابهت نمود از قومی پس از انست ۱۲

که تقدیر الٰهی در سر ما چگونه است در انتظار جواب هستم هر چه ارشاد شود نفس هنوز رام نشده در اکثر
امور سهولت وارد لاکن شتاب رای که مرد تیز فهم و عارف و محب فقرا است بجناب عالی مفصل عرض
خواهد کرد امیدوارم که این عزیز در نظر مبارک مقبول شود طبیعت منتشر بود بر همین قدر اختصار
کردم که ایشان زبانی عرض خواهند کرد و در شرائط بعضی چله که ناخن و لب از خود تراشیدن ممنوع
فرموده بعض اهل دعوت ممنوع است شتاب رای عرض خواهند کرد و رساله رسید لیکن شرح لمعات
را امیدوار هستم فقط۔

عرضداشت بحضور مرشد زادهٔ خود حضرت شاه مسعود علی قلندر در بعض هدایات و نصائح

بجناب سید مسعود علی صاحب بعد بندگی التماس اینکه نماز جماعت هر قدر که میسر آید هر چند یاران و
برادران ضروری است و اذان هر پنجوقت بر تکیه گفتن ضرور است و در روز پنجشنبه وقت شب
سوای اذان وقت عشا هفت اذان گفته شود دو کس جمع شده بگویند خواه یکی هر هفت گوید خواه
هفت کس یک یک گویند که بسیار نیک است و برای دفع شیاطین جن و انس وغیره نافع ما نیز
عمل می کنم و یکوقت طعام با برادران و مسافران هر قدر که باشد باید خورد و دستار خوانی کلان باید
ساخت که ازین هم برکات بسیار است و بی دستار خوان نشاید خورد و برای ذکر و عبادت و چله
یک حجره دو حجره خواه ناخواه در گوشهٔ درگاه باید ساخت که ضرور است و نماز چاشت و اشراق و
درود بعد نماز پنجگانه طالبان ضرور ارشاد باید کرد و یک دو ساعت مشق تنهائی باید کرد که اهم
مطالب است فقط۔

مکتوب بنام حضرت شاه سلطان مهدی قلندر الٰه آبادی در اجازت بعض اعمال

سید صاحب میان سلطان مهدی صاحب سلامت از محمد کاظم سلام و دعا برسد اگر بانت العظمة با اعتصام و
اختتام بخوانند بسیار خوب است ما چنین خوانده ایم درین راه محنت شرط است و اسم یا شیخ عبد القادر

دعا [illegible] یا شیخ عبد القادر [illegible] شیخ عبد القادر [illegible]

شب‌ها عاللّٰه ترک جلالی کرده بخوانند و نقش نیز همچنین و گوشه نشینی شرط نیست و اگر کسی خواند بهمه شرایط
خدا چیزے ۱۲
چله بسیار نافع است شما را هر چیز که آسان باشد بعمل آرند و اگر توانند ذکر الٰهی قایم کنند بر دل که بدیگر
عملها محتاج نشوند ازین عملها چه مقصود دارند طالبان حق میل باینها ندارند بر همان شغلهای که گفته
ام عمل باید کرد و از ذکر و مراقبه بدیگر ذکر و مراقبه متوجه نشوند. برای تسخیر جمله خلایق و دیگر فواید اسم یا حیم
الیٰ آخره هر قدر که خوانده شود و زکواتهای مکرر داده شود تا بچهل زکوٰة که بطور معهود برسند بهتر است و
یک قسم زکوٰة دیگر هم است یکروز چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار بار با شرایط بخوانند و این قسم زکوٰة
را مکرر دهند درین قسم اسم ذات نمیخوانند صرف اسم تنها بخوانند با شرایط روزه و ترک جلالی و جمالی و
خلوت گاهی این اسم را باین قسم زکوٰة دهند و گاهی بطوریکه با اسم ذات است بخوانند الغرض چند لک
بار این اسم خوانده شود که بسیار مفید است در جمله امور و بدیگر چیزها مشغول نباید شد و این اسم را
سهل ندانند که از خواندن بسیار اسمها کافی است اگر بسیار خوانده شود خواهند دانست فقط

مکتوبات بنام حضرت شاه میر محمد قلندر برادر خورد

خود مکتوب اول در تعلیم مشغولی

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

دائما یکسان نماند حال دوران غم مخور۔ عزیز جانها فراموش ساز بینوا سلامت ہ

از ما بهیچ بهیچ در نباید جز هیچ | جز آنکه بصدق دل دعای بکند

دعای مشتاقانه موصول باد رقیمه نوشتم جواب چرا ننوشتند در وقت روانگی آنچه گذشت گذشت
بعد چند روز در خواب دیدم که یکجا شدم التفات آنعزیز بجانب خود نیافتم و خود هم از خود بی
التفاتی کردم در عین آن واقعه بدریافت بی التفاتیها رقتی رو داده از آنروز تا تحریر بیاد میگذرد
بهر حال جدائیها محض بحکمت و گردش روزگار است تنبیه تمام شد غیر از رضا سودی ندارد حق تعالی در همه
جا و همه حال بیدار و م و آزاد و پیوسته بشهود ذات بحت مستغرق کناد عزیز من بغفلت نباید گذرانید خود

را دریای لطیف نورانی که عالم همه موج اوست باید دانست و همیشه این دید پیش نظر باید داشت
ذکر نفی و اثبات ممد است باین طور که وقت نفی جمیع تعینات وجود را نیست داند و ثابت همان وجود
صرف را که محبت است باقی ببیند و همان وجود خود را قائم ببیند بلکه خود را نه ببیند لیکن موقوف بجهر نیست
صرف فهم کفایت میکند و وقت شب برخاسته وضو کرده مشغول شود بلکه بپاس انفاس ذاکر باشد
غیر محبوب منزه نه باشد منزه برای این میگویم که یکدم مشغولی او به از همه است و نیز در مشغولی تنزیه فنا
فنا است و بقاء بقا در سخن همیشه در تشبیه است و در تنزیه فراغت از همه است هرگز غافل نباید
شد مقصود من از ملاقاتها دور کردن غفلت است نه ملاقات شما از حق و حق از شما راضی یاد و بملاقات
یکدیگر که الحب لله است مسرور کناد و احوال غفلت و یاد نیز باید نوشت و اگر غفلت شود چند روز
یا مفتح الابواب الی آخره صد بار باید خواند وقت شب یا التجای تمام بخدا برای خدا سبب قوی است
برای رفع غفلت و ترقی نسبت مگر آنکه موقوف بر تنزیه و تشبیه نیست بهر طوریکه مناسب دانند از
مشغولیها غفلت نشود چه در خلوت چه در انجمن فقط

مکتوب دوم در بیان معنی قرب و تعلیم مشغولی و تصور محبت

ع در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست ❊ عزیز جانها و یار نزدیک بدل من در شهود حق محفوظ
و از آفات صوری و معنوی محفوظ باشند از دعاگوی واقعی شاه محمد کاظم دعوات حق پرستیها و مخلصی از خود
پرستیها مطالعه باد چون نامه محبت رسید اندکی بوی رستن از تعینات و همه عالم که همه توی و عاشق
و محب خود خودی از نامه می آید بسیار مسرور شدم الحمدلله دانچه ایما بود که ترقی نیست ترقی چه فهمیده
اند این معنی نیست که بجای برسی بلکه هر بار که خود را ادا لی و بینی حق را دالی و بینی و همین دانای
و بینای بجای رسد که تمام روز و شب منظور دیده جان باشد و بجز این معنی هیچ مقصود نباشد

قرب نے بالا ز پستی رفتن است	قرب حق از قید هستی رستن است

رستن چیست خود را او دیدن یعنی آنکه آنرا خود میدانند بعینه آنرا محبوب دانند حق از جای نخواهد آمد

وشما بجاے نخواہید رسید کہ ترقی باشد بلکہ وہم غیریت را بر دارید تمام شد و وقتیکہ خطرہ یاد تعینات
بگذرد بدانکہ خود یاد خود میکنی بلکہ باید پرسید و نصیحت خود را باید کرد کہ تو کیستی و یاد تعینات چرا میکنی
کدام از تو بیرون است واز کہ جدائی زہی نادانی ابدل من ترا حق میخوانم و تو تعینات را از خود
فراموش نساختۂ چہ فائدہ یاری بگو اگر حقی حق را ہمہ حاضر است واگر غیر آنی پس از توجہ خواہد شد
چرا نہ بجای یاران حق را یاد کنی کہ بسبب آن از خود برہی و برنگ حق رنگین شوی این فہمید پیش نظر
دارید و جہان گذران محض دانستہ خاموش شوید و خود را مردہ پنداشتہ ہر طرف کہ برند بروید بدان
خبر دار باشید کہ در حرکت و سکون خود غیر بنظر نیارید و یاران را فانی دانستہ فراغت کنید و من
علی الدوام التجا بجناب الہی میکنم کہ شما را در شہود خود نسبت دہد واز غیر خود وحشت و برای من
ایشان نیز گویند دخاطر جمع دارند ہیچ چیز از شما جدا نیست و من و شما ہمیشہ یکجا خواہیم ماند چہ در دنیا
وچہ در آخرت بذکر قلبی و تصور دریای بحت بیرنگی اکثر مشغول باشند و باید دانست کہ گرد من
و درون من دریاے ہستی اوست و تعین من حباب است پس حباب ہم خود و دریای ہستی ہم خود
غیر اصلا درمیان نیست و برای دفع رنج کلمہ لاحول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم اگر پانصد بار
خواندہ شود مع درود اول وآخر مفید است جائیکہ شما رسیدید شکر است وگاہ گاہیکہ رنج تعینات
میگذرد مقتضای عمر است خاطر جمع دارند و ہمت مشاہدہ دارید کہ وجود شما مثل تخم است و عالم
از عرش تا فرش درخت این تخم است و تخم چیست تعین بیرنگی است خواہ خود را بنظر وجود خود صورت
محبوب بیرنگ داند و خواہ بنظر کلیت جہان صورت بیرنگی داند بہر حال چہ در آفاق کہ عبارت
از عالم است و چہ در انفس کہ عبارت از صورت عنصری است غیر یار نیست و غیر یار نباشد و
مرا با خدا اقرار است کہ نعمت معرفت بتنہا نخورم او علم معرفت بشما داد عمل ہم دہاد و عمل چیست کہ اکثر
این آفاق و این انفس را در ذات الہی مستغرق ببینید چنانچہ کوزۂ از یخ پر کردہ در آب اندازند چہ
کوزۂ خورد کہ وجود شما است و چہ کلان کہ مجموع عالم است و در درون و بیرون این کوزہ ذات
را دیدن باین عمل عامل باشند انشاء اللہ تعالی روز بروز ذوق در ذوق خواہند یافت بلکہ اکثر

وجود را در ذات غرق باید دید چرا که موجب رنج همین وجود شما است و چون حق در وجود شما
قایم خواهد شد هرگز غیر نخواهد شد هرگز غیر نخواهد گذاشت سعی کنید که این معنی علی الدوام بخاطر یاد
باشد و غیر این معنی اگر بگذرد در همین دریا آنرا نیز غوطه دهند و حق شناسد و ار دیک خط پیشتر نوشته نگاهداشته
بودم آنهم میرسد آین خطوط را بار بار باید خواند و عمل باید کرد بفضل الهی حق یار تست خاطر جمع باد فقط

مکتوب سوم در تعلیم شغلی برای ازدیاد شوق و دیگر معارف

محبوب جان جانان مقبول دل دوستان و عارفان برادر من سلمه الله تعالی من الآفات از دعاگوی
شما دعای خیریت ظاهر و باطن شما بجناب حق قبول باد خطوط رسیده بدر یافت خوشنودی خوشوقت
شدیم شکر است خدا همیشه خوش دارد و باستماع تکلیف ظاهر از گرسنگی و بیماری و شدت سرما امان
میخواهم خدا قدم محبت ثابت وارد بالفعل برای ازدیاد شوق شغلی می نویسیم بسیار مفید و مشروط بخلو
نیست باید دانست که انسان مظهر و آئینه ذاتی است که جامع جمیع صفات است و صفات را حدی
و نهایتی نیست بالجمله اصول همه صفات هفت اند و باقی فرع اینها که حیات و علم و سمع و بصر و اراده
و قدرت و کلام است و ذات را باین نسبت حی و علیم و سمیع و بصیر و مرید و قدیر و کلیم نامند پس
ذات باین اعتبار در همه اشیا ساری است لیکن بے حلول و اتحاد بلکه چون ظهور شما در آئینه یا ظهور
جبرئیل بصورت وحیه کلبی اگرچه ظهور تمام و کمال این صفات نزد نادان در تمام اشیا از جماد و غیره
سوای حیوان و انسان دیده نشود شما معذور دارید و بکار خود پردازید مختصر اینکه صورت شما صورت
آن ذات جامع است پس می باید که متوجه بمقتضیات صوری سوای ضرورت نباید شد و باقی همه
اوقات در شهود معنی صرف باید کرد یا بذکر آن پس طریق شهود ذکر مینویسیم بخاطر باید داشت وقت فرصت
هر جلسه که باشد دم را باسم ذات کشیده متوجه درون بجای قلب یا بجای ناف دایره تصور کرده
باید گفت از دل که الله حی الله علیم الله سمیع الله بصیر الله مرید الله کلیم الله قدیر چندبار
کرده دم قبول کند و مختص آسان باشد و هرگز قصد زیاده کشیدن نباید کرد و بعده همین اسما گفته آهسته

آہستہ بگذارند ہمین دہ یا پانزدہ بار تا پنجاہ دم صبح و شام یا یک وقت وقت خلوی معدہ از طعام و بعد
ہر نماز سہ دم علی الحساب نیز بار بار کرد و طریق شہود اینکہ حیات خود را ہمان حیات و در کلام خود ہمان
کلیم و در سمع ہمان سمیع و در بصر ہمان بصیر و در ارادہ کردن ہمان مرید و در قوت و حرکت و فعل ہمان
قدیر دانستہ باشند و حاضر بیکی از ینہا و وقتیکہ خلوت محض میسر آید ہمہ تا مہا و ہمہ فہمہا فراموش کردہ بحق
باید نشست شہود ذات بحت ہمین است لیکن اینہا محض انقطاع از خلق در کار است و آن در خلق
با شہود یار است پس محب را غافل نباید بود چہ در خلوت و چہ در جلوت ہر چند شما را فہم و استعداد
کامل است ہیچ احتیاج اینہا نیست لیکن خواہ مخواہ مشغول باید بود و مجلس را اسم را باید گفت کہ
بطور مذکور مشغول باشند و امید وارم از خدا کہ شما را بمقصود رساند من دعا گوی شمایم خاطر جمع
دارند از رنج و راحت و محبت ناجنس ملول نشوند از تقدیرات محبوب دانستہ راضی و صابر
باید بود و عالم را وہم و خیال باید دانست و یار و برادر ہمہ را فراموش باید کرد و من از آن برادر
فراموش شدنی نیستم آشنای کوی دوستم یاد من عین یاد دوست و خود را بیچارہ و بیکس درین عالم
مسافر راہ باید دانست و خواہشات را باید دریافت کہ ہیچ کدام باقی نماند و اگر باشد در فکر رفع آن
باشید و سوای این شغل ہیچ نباید کرد و نباید خواند مگر نماز و وظیفہ ضروری حرز یمانی و این شغل را
حرز جان و وظیفہ دائمی باید کرد و ہر اوقات معین موقوف نیست و صلوٰۃ تسبیح در ہفتہ اگر میسر آید
خواہ بطور اول یا بطور دوم ہر دو صحیح است لیکن طور سابق خوب است باید کرد و مگر ہیچ شغل در کار
نیست و کار بخدا باید سپرد و سخن کم باید گفت از ین شغل ہمہ فوائد کہ شما را منظور باشد خواہد شد و این
خط بمجلس رای ہم خواہند نمود بعینہ او شان را ہم ہمین نبوشتم حالا تکرار نمی کنم بہر حال در شہود حق شاد
باشند و در شہود اشیاء فانیہ گو آنجا ہم غیر نخواہد بود خوش نباید شد اگر بے تعلق باشد مضائقہ نیست
این راہ راحت است بیافت محبوب حقیقی و علم محو است کہ از ین علم ہمہ تعینات را از بصارت و بصیرت
محو باید کرد و الغرض در ہر چہ کہ باقی دانند زیادہ اوقات صرف باید کرد و در فانی بقدر ضرورت و تنہا
آمدن و رفتن خود یاد باید داشت زیادہ شما را خیر باد و جمیع شرور دور دور آمین یا رب غفور و منظور ست کہ تا م

انیعالم شما محمد اعظم باشند چنانچه در حقیقت اسم اعظم است تا مطابق شود هو الظاهر هو الباطن و همین جاری باید کرد

مکتوب چهارم مشعر بیان فنا و استغنار خود و دیگر معارف

یار وفادار دور از چشم ظاهر و نزدیک از باطن سلامت بعد از دعای رفع تشویشات عالم که حق تعالی
بیکبارگی از صفحهٔ خاطر شان محو سازد و غیر از وحدت هیچ منظور نباشد خیر و سلام باد خط مسرت نمط رسید
مسرور کرد منتظر دیگر نیز هستم همیشه همین طور نوشته باشند مدت است که در خواب هم نمی بینم گاه گاهی از
سخنان شما که چیزے بیاد می آید بطور قصه بیاد دارانش میگذرد الیشان میگفتند که شخصی عجائبی دید تا دیر
همانجا بود آخر هیچ نبود مثل کسیکه در خواب معشوقی پیدا کند و بیدار شده و نیابد الغرض نمیدانم که چه بودم
و کیستم و کجایم و چرایم و از شما باز ملاقات خواهد شد یا نه بلکه اینهم خیال است ملاقات شما بیش از این چه کرد که
حالا توقع کنم صاحب این بازی گردیدی میکند البته قریب است که پرواز کنم و این جهان چون تصویر یکبار رسته
هیچ التفات نکنم باید دید بالفعل اکثر در حیرت میباشم گاهی چنین گاهی چنان اگر اینها محو شود چه چون میبینم

کے بود یار من جدا مانده	من در نور رفته و خدا مانده

چنانکه از یاد بازیگر غافل نباید شد و متوجه بازی او شده فراموشش نباید ساخت و پیوسته جهان
را طلسم و یا خواب تصور کرده باشند که همه جمعیت است و بشغلی از اشغال هر قدر که میسر آید و موافق مشغول
باید ماند و باید دانست که من ذاتم لطیف و کثرت همه وهم ماست او را گذاشتن چه قدر کار است
و یاد کردن چه ضرور حتی که پیدا شده بتدریج از علم و عمل رفع باید کرد و از محبوب مدد باید خواست هرگز
اینجا تب را یاد نکنند و بدانند که بیداری داشتم در خواب بیدار شدم غلط بودم این معنی را پیوسته ورزش
باید کرد انشاء الله تعالی می رسید رستن چیست یعنی دوست و دشمن و مکروه و مرغوب و اینجا و آنجا و رفتن
و آمدن و مردن و زیستن و فردا و پس فردا همه برابر شود بلکه خبر نباشد چنانکه بزرگی گوید

غم نیستی ندارم نه مراد هستی هم	نفسی است می برآرم بهر بهانه می گذارم

در ماه آینده انشاء الله بکلیه نادعلی چند بسے دیگر حوائی طبعی خود میگذارم و دوای دل میکنم و در حق

ایشان بسیار دعا میکنم معلوم نیست که قبول میشود یا نه اگر در عین لشکر دل ایشان بحق متوجه است قبول است و الّا خدا قبول کند باید نوشت و در دریای محبت بیرنگی بار بار غوطه باید خورد و جانمن بر حال محبوب را در خود و خود در محبوب باشید بلکه نمیدانم که چه نویسم و چه باشید میان صاحب علی آنجا اند گاهی احوال شان باید پرسید که فهم شان تا کجا رسیده و اکثر مشغول میباشند یا نه و ذوق می یابند اگر عقدهٔ داشته باشند حل باید کرد شما را هم از دیدار او شان ذوق پیدا خواهد شد که طالبان حق محبوبانند بلکه از دیدار او شان سرور عظیم است و باقی اگر مرا پرسی این بیت مینویسم ؎

سرت گردم چه می پرسی ز احوال دل زارم | خبر از خود ندارم این قدر از خود خبر دارم

خدا را نظر و احوال ما و شما باد معامله با دریای افتاده که کرانش پدید نیست، اکثر غرق میباشم باز در ساحل می بینم عجب حالیست و راه گم میکنم این دعاگو بدستور در دعا مشغول است خدا قبول کند فقط

مکتوب پنجم در بیان شغل شهود ذات بحت و قصد خلوت

محب من محبوب من جان من جانان من با همه ذوق حق محفوظ و از آفات محفوظ باشند از هیچ در هیچ برادر فقیر شما دعوات سلامتی جان و ایمان برسد محبت نامه رسید او سبحانه باین یاد آور بهاد در دو جهان شاد دارد و برادر فقیر رساند جانمن پیوسته در شهود ذات بحت بے کیف که آنجا همه اضافات گم است باشند و اگر سر دل فرمانید از مرتبهٔ تنقل تا مرتبهٔ انسان فرداً فرداً ملاحظه فرمانید الغرض شما ابد در مرتبه وجوب که فوق آن مرتبهٔ نیست و در مرتبه امکان که تحت آن دیگر نیست یعنی در ازل توی و در ابد غیر تو نیست پس صورت این سخن اینکه شما در یا ابد قدیم بے تغیر و تبدل الآن کما کان از روی حقیقت و بحسب صورت مجموع دائره کون از اعیان و ارواح و مثال و حس باین تغیر و تبدل پس خود در خود باشند و این سخن را یاد دارند تا که ملکه و حال شود اگرچه این معنی بر آن محبوب خوب روشن است مگر چه نویسم الّا حدیث دوست که تکرار میکنم و تکرار این مکتوب بر دل بسیار باید کرد و فقیر را که در سکوت می بینید در حقیقت ساکتی است گویا و گویائی است گنگ اراده است که چند روز خلوت محض کنم

لیکن بے شرایط دیگر سوای صوم انشاء اللہ تعالی زیادہ چہ نویسیم غیر آنکہ خود را بر ہیئت مجموعی محبوب بینند و تفصیل صورت و بی صورتی نکنند والسلام مع الاکرام

مکتوب ششم در تعلیم مشاہدہ ذات

عزیز از جان من سلمہ اللہ تعالی من الآفات از خیر خواہ و دعا گوی مجبور محمد کاظم دعای عافیت جسم و جان موصول باد خط مسرت نظار سید بدریافت صحت مسرور گردید خدا تندرست دارد و فراغتی تمام دہد تا بخوبترین وجہ وادمشاہدہ ذات بدہند بالفعل کہ معاملہ با صفات است و اینہا بسیار و گونا گون اند و حالات اقسام رنج و راحت از اینہا میرسد مضایقہ نباید دانست و غافل نباید بود و عجلت نباید کرد ہر چیز بوقت خود می آید انشاء اللہ آرام کہ مشاہدہ ذات صرف است نیز نصیب شما بشود بالفعل سہل اینکہ اگر یاد رشدہ باشد بہتر والا برای خاطر ما بر صورت مجموعی خود نظر داشتہ باشند خواہ باین فہم کہ ہمانست کہ باین صورت ظاہر است و یا اگر در فہم نیاید صرف در نظر دارند تا فی الجملہ نظر قایم شود خدا شاہد است کہ ہمین نقطہ تعیین شما کافی خواہد بود برای جمعیتہای دلی و چون آن نظر قرار گرفت شخصیکہ باین صورت است محیط عالم خواہد شد و دیگر حالات عجائب رو خواہند داد و این را ہیچ خلوت شرط نیست مگر کم سخن کردہ شود جانمن این سخن را یاد دارند و خود را محبوب گذارند زیادہ نوشتن فضول است اگر ہوش دارید دریابید کہ سخن اصل مختصر و جامع ہمہ است بعد تحقیق دریافت خواہد شد کہ ہمہ بہانہ است از طرق مختلف مقصد ہمین است الغرض من شما را ہمین نصیحت میکنم کہ اگر متوجہ صورت شوند ہمین صورت و اگر نہ و در دریای بیرنگی کہ میدانند این صورت غرق بینند و این دو سخن مغز سلوک است از دست ندہند گو کہ بالفعل لذت ندہد لذت موقوف بر عزلت و ترک ہمہ است غفلت منع است غافل نباید شد و ہر عملیکہ از نماز و ادعیہ نوشتہ ام اگر وقت مساعدت کند و قوت یاری دہد خواہند کرد و من از دعا تغافل نمی کنم و ہمیشہ دعا گویم با محمد عظیم اگر ملاقات شود بعد سلام ترتیب صلوۃ التسبیح باید گفت و مسبعات عشر ہم فقط

مکتوب هفتم در تعلیم صلوة التسبیح وغیره

عزیز از جان من، هر چه گویم بهتر از آن سلمه الله تعالی من الآفات از دعاگوی خیرخواه واقعی شما محمد کاظم بعد از دعوات خیریت باطن وظاهر مکشوف باد خط رسید مسرور گردانید اد سجانه باین یاد آوریها مسرور و به ذوق خود دارد جانمن سر رشته محبت نشود که از اختلاط عوام کم شود از خدای کریم که حاضر و ناظر است پیوسته دعای ترقی نسبت باید کرد تا مقدور بطوری از طورهای یاد از ذکر و فکر و مراقبه غافل نباید بود و مضطر نباید شد خدای مسبب سببی بسازد که ما و شما صرف در یاد او جهان فانی را بگذرانیم و چیزی که باعث تضییع اوقات است بکلی بگذرد و خاطر جمع باد ع .

عاشقان را بد و ست است اقرار ؛ و در شغل عالم بیرنگی همه موهومات را بتدریج و تکلف از ساحت قلب فنا باید ساخت و امید وار فیضان باید بود هر لحظه و لمحه بکرّ بار بار نباید دید و فهمید چه اطلاق و چه در تقیید

تو مباش اصلا اینست همین وصال | تو در و گم شو همین عین کمال

گم شدن چیست خود را غرق در دریای وحدت دیدن سه

من و ما و شما هم هست یک چیز | که در وحدت نباشد هیچ تمییز

و یک نماز گاه گاهی باید خواند و مزید شوق بوسیله این باید خواست و اگر هر روز یا شب میسر آید سبحان الله طریق آن اینست که اوّلاً نیت کند که نویت ان اصلی اربع رکعات صلوة التسبیح الله اکبر بعده پانزده بار کلمه تمجید خوانده الحمد و قل یا باید خواند بعده ده بار کلمه تمجید خوانده در رکوع باید شد و آنجا بعد تسبیح رکوع کلمه مذکوره ده بار خوانده باز ایستاده ده بار باز در سجده ده بار باز در میان دو سجده ده بار باز در سجده ده بار یک رکعت شد و در دوم و سوم و چهارم نیز همین طور لیکن قبل الحمد پانزده بار بخوانند و باقی ده ده بار من هم میخوانم مد شوق است و کلمه تمجید آنست که روز جمعه بعد حرز یمانی می خوانند یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم بحمده که بعد نماز

(۱) نیت میکنم که بخوانم چهار رکعت نماز تسبیح ۱۲

ر و بار گو بید شوق است و نیز [۱] لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت
و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر صد بار یکوقت خواه بروز خواه بشب محمد شوق
است اگر نفل از این بهتر خواهد بود و در هر چهار رکعت چهار قل باید خواند فقط

مکتوب هشتم در تعلیم مشغولی و اوراد و وظائف

بعزیز جان ما و محبوب دلها یار دور افتاده صورت و نزدیک معنی که خدا ایشان سلامت دارد نما و قلبیکه مارا
و دوستان او را مطلوب است هیچ در هیچ چه نویسید و چه دعا کند و چه تدبیر کند که کار با قضا و قدر افتاده
است و الا میکردم آنچه میکردم تاهم از دعا گفتن باز نمی مانم [۲] اذا قدر یرد و بالاجابة جدیرا و سبحانه همه جا
در همه حال از حضور خود غافل نکند و بعمر چند روزه باطل معتمد نکند و عاطل نگذارد و توفیق کار
فردا امروز دهد خط ایشان بعد از مدتی رسید و از این طرف هم وقت روانگی آدم غفلت بود جان من
خود بهتر میدانند که این کالبد عنصری گذاشتنی است و چندی برای کاری متعلق این وجود فانی
هستم و الا روح مراکه علوی و ربانی است با این خیالی و وهمی چه نسبت و روح همیشه از مبداء که
ذات الهی است جدا نیست زنهار زنهار جان من خود را عین کالبد نباید دید بلکه همیشه خود را هستی
بلیطت محیط قرار باید داد و بفکر عمیق تصور باید کرد و تفکر کنید که این بدن نیستید عین دریای محیط
اید که هو معکم اشارت بدو است گاهی از این فکر خالی نباشید که من دریای پیشم ازلی و ابدی بیچون
و بیرنگ و اصلا جدا نیستم و قالب همه امواج است و همه دریا است و بغور تمام دقیق از اوقات
خواه شب یا روز مشغول باید شد و بدن خود را و همه عالم را دران دریا غوطه باید داد این عبادت
دلی است و عبادت بدنی نیز از نماز و وظائف هر چه میسر آید عادت باید کرد و در نماز فجر در میان سنت [۳]
و فرض صد بار سبحان الله و بحمده سبحان الله العلی العظیم و بحمده استغفر الله و چهل بار یا حی یا قیوم

[۱] نیست خدا مگر الله تنها شریک نیست برای او و برای او ملک است و برای او حمد است زنده میکند و موت می دهد و او زنده است نخواهد مرد در دست او دست نیکی و او بر هر چیز قادر است ۱۲ [۲] او تعالی قادر است و بقبول کردن لایق ۱۲ [۳] پاک است خدا و حمد است برای او پاک است خدای بزرگ و بر تر طلب مغفرت میکنم از خدا ۱۲

یاحی یا قیوم لا اله الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک ابدا یا الله یا الله بخوانند و سورهٔ مزمل صرف تقسیم اوقات کرده در شبانروزی یازده بار باید خواند بعد نماز صبح سه بار و بعد دیگر نمازها دو دو بار و یا انت العظمة یگذارید احتیاج نیست و بجای آن درود دیگر میرسد مداومت باید کرد که شنیده ام که هر که این درود را مداومت نماید عذاب گور و سوال منکر و نکیر وغیره انچه که بعد از فنای قالب خواهد شد بر او آسان شود بنده نیز چهل و پنجبار بتقسیم اوقات میخواند و قبله گاه را نیز گفتم میخوانند و والده صاحبه و مردم خانهٔ شما را هم گفتم و یکی از خواص او آنست که دیو و پیری نزدیک نیاید از جهت یا انت العظمة احتیاج نیست جا نشین هر قدر که این درود بود خواهی آورد و بآن تصور مذکور مشغول خواهی شد ان شاء الله که کار دنیا و عقبی و حضور مولی همه بخیر خواهد شد و نیم شب بیدار شده هر چه که میسر آید از عبادت ظاهر و باطن باید کرد و دعا و زاری بجناب مبدا حقیقی برای فرغت کار باید کرد و صلوة الحاجت باید خواند شما را اضطرار حق بجانب است از خود چه نویسم که غیر از ندامت و حسرت ما هیچ ندارم گاه گاه خطرهٔ اله آباد میرسد نمیدانم که با شما ملاقات شود یا نه خصوص این جا و ثنا پیهم زیاده مضطر کرده اند تقدیر الهی در میانست از علم و عمل ما هیچ نمی کشاید و نمیدانم که کیستیم و چرا ایم و کجا ایم و چه میگوییم مگر مجملا میدانم که آنم و برای آنم و در انم و از انم و فعل ما و ذات ما و صفات ما همه آنست و رنج ما و راحت ما از ان است و در ان است ؎

کنون نے نیستم در خود نه هستم	نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

وقتیکه ما را بخود آشنا میکند بهتر از خود نمی بینیم و وقتیکه ما را بجا میگذارد بدتر از خود نمی بینیم سبحان الله چه عجز و چه حیرت و چه یافت این سخن من نه از حیرانی و پریشانی است بلکه عین یافت و جمعیت و دانائی است نادانی من دانائی و دانائی من نادانی است سبحان الله چه می نویسم فقط

مکتوب ۱۴ در معنی شعر مثنوی

بجان برابر و عزیز بپدر و برادر سلمه الله تعالی از خواهان خیریت و جمعیت ظاهر و باطن برادر فقیر شما

سلام و دعا برسد یار سی مانیز از فراموش کردنها شدم از آنکه خطی به راز و نیاز به طفیل علی نوشتند و منع کردند
که بکسی ظاهر نشود و آخر یاد دیدیم و نزول کردن آن محبوب از لامکانی بمکانی مقید که نیز از دُرِ زبان دریا است معلوم شد
مبارک باد اگر قانع نشده باشند که نزدیک ما سیر شدن عیب است مولوی معنوی رحمة الله علیه در مثنوی می فرماید

کاسهٔ چشم حریصان پُر نشد	تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد

مراد از حریصان این جا حریصان تجلیات الهی اند و قانع شدن اشارت بمقام گرفتن است
بهر حال محبوب من محبوب باشند و خود بخود در خود تماشه و تماشه گر باشند از شاه صاحب[له] دعا برسد
در زبان هندی از طرف ایشان معلوم کنند که آمدن در دنیا محض برای بندگی و بهگت است و بهگتی بازی
اگر میسر آید کار تمام تمام شود باقی شما را خیر باد و روز بروز ذوق و شوق ترقی پذیر باد فقط

مکتوب دهم در بیان جامعیت انسان

عزیز از جان من در حفظ الهی محفوظ و با او محظوظ باشند از مشتاق دعا خواه شما سلام و دعای سلامتی جان
و ایمان قبول باد خط مسرت نمط پر از حالاتیکه موجب اضطراب بود رسید جان من مضطر نشوند هیچ مضایقه نیست
که هیچ چنین نماند چنان نیز هم نخواهد ماند انسان که جامع همه نشانها است اگر در آئینه ضمیر خود مطالعه هر قسم شیونات نکند
کجا رود این لازم است تا نبیند آن غیر از آن ذات یگانه دیگر نباید دید اگر ببینند و نیز سهانرا خود را در میان باید دید
و اگر محبی یا محبوبی معلوم شود همان محب و محبوب است نشنیده اند که در لمعات چه میفرمایند اوست که در آئینه
لیلی از چشم مجنون نظر بجمال خود میکند عارف را چون و چرا نباید بهر حال چنین باید بود و حرکت دل را انعزا
شدن رفتن و هند شما بحر محیط اید که هنوز جنبش از مرکز خود نکرده آید این حرکت را خیالی باید دید و خود ذات
بحت باید ماند و عجب است که شما بفضل الهی دانا اید این قسم را مشکل میدانید و سعادت دیگران میخواهید
مشکل شما از شما حل خواهد شد هراسان نشوید و رجوع بعالم تنبیه عمل حضور ذات بحت را ملاحظه باشید حقتعالی
فضل خواهد کرد خاطر جمع دارید خدا یار باد و یار باد و یار باد بالفعل در بند امکان محظوظ باشند از یاد حبیب والسلام

له مراد ازین حضرت شاه صبغت الله قلندر کاکوروی اند ۱۲

مکتوب یازدهم در تعلیم مشغولی وطریق خواندن ناد علی

عزیز من جان من بلکه عزیز خدا و رسول من سلمه الله تعالی من الآفات از خیر طلب جان و تن ایشان محمد کاظم دعوات بقای عنصری با مقصود روحی موصول باد قبل ازین بیماری تپ لرزه شنیده لرزیدم بار دیگر بدریافت خیریت شاد شدم با حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن شما بخیر باد و بقای عمر در شهود وجه باقی داراد جانمن حقیقت وجه باقی خوب میدانند که اگر همه کثرت موهوم نفی کند وجه باقی باشد و علم او همین علم خود را بصورت معلومات مینماید پس همه صورتها قائم بعلم و علم قایم بذات است و همان ذات با علم خود بصورت شما ظاهر است و بصفات بشری مشاهده میکند پس پیوسته خود را ذات دانند و علم خود نیز عین ذات و اشیا که قائم بعلم بوده بدستور قایم پس شما آن بحر لطیفت اید که همه قایم بوی است و بعد نفی اشیا اعیان است اشیا را نفی کنید و باقی شما باشید و این مشق را ملکه سازید بطوریکه نوشته بودم تسبیح بدست گرفته هزار بار یا دو هزار بار شب و روز تصور کنند انشاء الله تعالی خواهند دید و از حوادث نترسند که محبوب خود بخود حوادث شماست و حوادث دام و سبب است که بسبب این دام قطع تعلقات میکنند خاطر جمع دارند و آنچه می بینند لازم ذات شما است و از شما هرگز جدا نیست هرگز هرگز علم جدائی نخوانند ؎

هم گل و هم رنگ و هم بوئی توئی ۔ رخت بیرون کن ازین ملک دوئی

بار بار خود را مکان و دانسته باشند و حق باشند خصوص این صورت عنصری که حجاب است از دست ندهند و همین را محبوب بینند و گویند اعوذ بک عنک یعنی (پناه میجویم) از ان محبوب که بصورت بر آمده و حجاب خود شده پناه میجویم نبو که معنی این صورتی پس همه توئی و خود در رنجی و خود در راحت بطوریکه باشی باش همه توی غیر هرگز درمیان نیست جانمن سخن همین است یاد دارند فائدها خواهند برداشت و آرزوها دور کنند اگر اتفاق شود ناد علی را هزار بار وقت پاس آخر شب مداومت کنند لیکن باینطور که برزخ حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بصورت آفتاب بدست راست و این فقیر را بدست چپ تا خواندن در تصور دارند بسیار فوائد خواهند شد چنانچه خواهند دید و قبل خواندن دوگانه مع فاتحه بنام پنجتن پاک باید خواند

و هر مطلبی که باشد بوسیله آنحضرت بجناب حق عرض باید کرد و بسیار باید خود را با آنحضرت انشاء الله همه درست خواهد شد و من شما را با آنحضرت سپردم قبول باد میدانم که چه بنویسیم و برای شما بجناب حق بسیار عرض میکنیم که در شهود خود خوش دارد و غفلت دور کند معلوم نیست که قبول است یا نه لیکن جانمن از علیکه میدانند غافل نباید بود و پیوسته خاموش مانده بذکر هو مشغول باید ماند و هرگز متوجه عالمیان نباید بود باقی اختیار خدا است و هیچ غمگین نباید شد همیشه زنده ابد دل را از خدا جدا نباید دید هرگز هرگز مکروهات و بیماری ها برای همین نازل می شود که غفلت دوستان خود را دور کند و پیوسته در دریای ذات خود را مستغرق باید پنداشت خبر شرط است و من هم برای خود و شما همین میخواهم که الٰهی غفلت ما را دور کن باقی هر چه خواهی آن کن آمین فقط والسلام

مکتوبات بنام حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر خلیفه و سبط خود

مکتوب اول در تاکید نماز و وظایف و تعلیم ذکر و مراقبه وغیره

برخوردار سعادت نصیب سلمه الله تعالیٰ بعد دعای علم نافع و عمل صالح و مزید حیات صوری و معنوی و از شیطان و نفس مهجوری مطالعه نماید خط شما رسید جانمن نماز نیکو باید کرد مع اشراق و شش رکعت بعد مغرب و وظایف بعد نماز خمسه و آیة الکرسی پس از هر سلام و مسبعات عشر ناغه نباید کرد و وقت خفتن بمراقبه احاطه وجود باید خفت و عقیده نیستی عالم ذاتاً و صفتاً و هستی حق بهمه وجوه در دل نیکو نگاه باید داشت و حفظ شریعت در امر و نهی معمول باید ساخت این قدر که نوشتم بران عمل باید کرد و بعد نماز فجر و مغرب که وظیفه اجرنی من النار وغیره است باید خواند و امن الرسول وغیره و قل هو الله احد

۱؎ خلیفه والد خود ولادت ایشان در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و پنج شد تعلیم علوم درسیه از مولوی قاسم علی و مولوی حیدر علی اخلاف ملا حمد الله سندیلی شارح سلم و مولانا ذو الفقار علی دیوی وغیرهم یافته بعلوم ظاهری و باطنی شهره آفاق گشتند محبوب‌ترین اولاد والد خود بودند اجازت سلسله نقشبندیه از حضرت شاه ابوسعید رحمه الله بریلوی و مولانا حاجی امین الدین محدث کاکوروی نیز میداشتند بعمر چهل و یکسال به بست و پنج رجب روز جمعه سنه یکهزار و سه صد و بست و شش وفات نمودند مزار در پهلوی مزار والد خود است حال تفصیلی به نفحات العنبریه باید دید ۱۲

ومعوذتین بترتیب اگر فراموش شده باشد از انشاء الله باید پرسید و حفظ باید کرد و این نصیحت را ضایع نباید کرد اینقدر عمل بعد صلوٰة و صوم فریضه از حقوق جوارح است این را نیک بعمل آرند و تقوی را شعار سازند بعد ازین حق قلب و روح است و آن عبارت از اعمال باطن است از اخلاق وغیره و ذکر خفی و مراقبه این همه در تکمیل انسان مطلوب است و جوارح کمترین مرتبه است و عدم درستی او از نادرستی قلب بحکم و خشع قلبک لخشعت جوارحه حاشا باید دانست و نیک تامل باید کرد پس نماز و وظایف را بادب تمام باید خواند و بعد فراغ از علم رسمی با آگاهی حقیقت مطلقه که بوجهی با همه ذرات موجود است و عین همه است و بوجهی منزه از همه باید پرداخت اصل علم نافع همین است و همه علوم ممد این. این سبق را خود تکرار باید کرد نشود که فراموش شود فقط

مکتوب دوم در تعلیم مراقبة الوجود وغیره

برخوردار سعادت نصیب سلمه الله تعالی بعد از دعوات ترقیات علوم ظاهر و باطن مطالعه نماید شنیده میشود که محنت خواندن خوب میکرد الحمد لله توفیق اعمال صالحه نیز حق تعالی میسر آرد چون شرح وقایه تا نصف رسید انوار هدایه آنچنان لامع باد که دران انوار خود را مع ذات و صفات گم یابند و وظایف که از نماز وغیره دعاها شنیده اند فراموش نباید کرد و نماز را بادب نیکو باید خواند و اگر حضور دل میسر نباید رکوع و سجود ناتمام نباشد و وقت فراغت قدری هم از اعمال باطن اگر میسر آید غنیمت است خصوص ملاحظه معیت که مثل ماهی در یاکه وجود و شخص او هم از آب و غرق در آب است نیک باید دانست و یقین الله را از عقاید مفصل و گناه مفصل هفت اندام و از اخلاق ذمیمه قلبی مطلع باید کرد مع عذاب اینها هر قدر که یاد باشند و خود گاه گاهی بمراقبه وجود که از فوق الفوق و تحت التحت همه از وی است و در وی است و با همه و بیست مشغول باید شد که فکر این معنی اندکی هم بسیار مفید است فقط

مکتوب سوم در بیان عجز و هیچی خود و تعلیم رضا بقضا

محبوب الٰهی و مقبول رسالت پناهی سلمه الله تعالی از فقیر ناکاره دعاهای خیر دو جهانی و راحات

جا و دانی مطالعه نمایند این ناکاره بسیار در کار دین و دنیا و علم ظاهر و باطن شما دعاها میکند اگر یکی هم
قبول شد همه کارها ساخته شد درین باب احتیاج استدعای شما نیست لیکن مارا کجا آن قبولیت
است که اثر آن ظاهر شود پیشتر ازین کم و بیش همتی داشتم و اجابت دعا را گمانی بود و بعض بعض اتفاق
هم شده بود الحال همه بر باد رفت بلکه حجابی می آید از کار و بار خود در رجوع بجناب الهی را لیاقت نمی یابم
که در حق خود یا در حق غیر چیزی عرض نمایم همین بخاطر میرسد که تو کیستی که چنین و چنان میخواهی و بندگان
خود را نگاهداشتن نیکو داند بهر قسم که علم ازلی او تقاضه میکند میکند این خیال مانع دعا است و همت
بستن زیاده پوچ است چه باید گفت صبر کنید اگر صبر دهند و گاه گاهی ملاحظه احاطه وجود الهی از درون
و برون خود و عالم باید کرد این سبق را چند بار در شبانه روز باید خواند موقوف بآینده نباید داشت و اگر
در توجه مولوی صاحب[1] شرکت کنند در حلقه او شان بنشینند شاید که از برکت او شان لخ چیدنی تختی کشیدن
در دنیا چاره نیست اگر همه چیز حواله خدا نمایند و بدانند که او ست و بر دست و از دست همه آسان شود والسلام

مکتوب چهارم در بیان این که طعن منکرین طاعنین را پروای نباید کرد

مقبول خدا و رسول جعله الله من العلماء الفحول و غفر الله تعالی من اکرام ولفضول از عاصی مدعی
وصول ظلوم و جهول متحرک بحرکات بحصول که از آن عالی است طول دعاهای که مشمول جمیع
سعادتها است مطالعه نمایند خط شما رسید بدریافت خیریت و مستعد شدن بر تحصیل علم مسرور گردید
حق سبحانه تعالی در علم و عمل و اعمال ظاهر و کیفیات باطن و علم لدنی یکتا و وحید عصر کناد استدعا را
احتیاج نیست این ناکاره همیشه در دعا است هر چند باین اعمال قبیحه شرم می آید گاه گاهی از دعا
کردن که این راهم روی باید لیکن از انجا که رحمت او عام است جرأت دعا میشود شنیده شد که بعض
مردم آنجا از طعن با عمال اینجانب تلخی میرسانند خصوصا از تصنیف[2] خیالات واقعی محل طعن است

---

[1] مراد ازین عالیجا مولانا ذوالفقار علی نقشبندی دیوبندی اند ۱۲ [2] مراد ازین کلام هندی حضرت الیشان موسومه به نغمات الاسرار
مشهور به ... است که مشهور گشته بود الحال نادر الوجود است ۱۲

برخوردار من اکثر از حرکات خود ندامت می آید از خیالات گوئی و صحبت مطربان اله آباد و کاکوری و
دیگر احداث چه سخنها که نشنیدم از همنشین و اهل خانه و دیگر مردم این جا اگر خجالت است همین بهت
که شمایان رارنج میشود بسبب محبتی که دارند میدانم که خدا با ما چه خواسته است امید داشتم که کتابی در فن
تصوف تصنیف کنم آنچه شد اسپ گفتم خر بر آمد مشغولی سی[1] ساله را حاصل این شد انا لله و انا الیه راجعون
بشارات پیروم شد آنچنان بود و افعال بشر این چنین آنچه که از ما دیده میشود و شنیده اگر با کسی گویم
که ما را با آن هیچ تعلق نیست از ما آنچه میکنانند میکنم نه رغبت سرود دارم و نه رغبت دیگر که باور کند این
سخن مثل حیله جبریان است و عذر ایشان غیر مسموع بهر حال هر قدر که حفاظت است از حرام شکر
است و از تلوث عذر نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا گاهی در حق این عاصی دعا
باید کرد شما صبر کنید ما را معامله با خدا افتاده است در تقدیر او میگردم و بر مذهب او میباشم از سی سال
همین مشغولی است که من ذاتاً و صفتاً و قولاً و فعلاً نیستم اوست که باین صورت است عالم پیش از این
در بطون عین او بود چنانچه در ظهور او عین انسان است عقیده همین و مشق برین و کیفیت همین خود
را حواله او کرده ایم هر چه در حق ما نیک و اند بکند و میکنم آنچه میدانم که از کجا است و چرا است برائے تهذیب
بعضی امور این قوم را بمعامله شگرف پیش آمده با شیخ صنعان چه کرد و تا کجا بشمارم این سخن نفس الامر
است و مع هذا اما ابری نفسی[1] و کدام کس درین قوم بود که بروی طعن نکرده اند و طعن طاعنان
نیز فائده دارد هیچ مشربے ندیده ام در دنیا که دران نفع و ضرر نباشد مگر این که همه نفع است اگر گناه
شود ازین قوم چند قسم قرب میسر آید بدولت گناه این را که می فهمد نزا حق تعالی از همه آگاه خواهد کرد
انشاء الله خاطر جمع دار همه آن کجا افتادم و چه جای این سخن بود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
احوال خود مناسب سخن اول است بفضل الله اینجا آمده است یا ز هوای آنجا وارد هوای نفس را
ناچار نیست مگر آنکه در صحبتی که شما اید آنجا غیر از ابی حنیفه و هدایه کتابی و عالمی نیست در دین و نزد ما
مردم سند همه چیز از پیران خود است محی الدین ابن عربی در حقایق و غزالی[2] در طریقت از طعن این مردم

[1] و با اینهمه بری نمی کنم نفس خود را ۱۲ [2] امام محمد غزالی صاحب احیاء العلوم و غیره متولد سنه چهار صد و چهل و نه و متوفی چهار دهم جمادی الاول یا آخر سنه پانصد و پنج یا هفت عمر پنجاه و هشت سالی مزار در طوس ۱۲

مارا پروای نیست خیالات مثل شعر و سخن است و برای نفس خود سرود هم درست برای اجرت نادرست و اختلاف علما در سرود و حرمت و حل ظاهر است مارا از فضل الهی از سرود هم فراغت است نزدیک ما صحت محبت با حق و صحت متابعت نبوی باید باقی خیر است از اختلافات پروا نیست و این را تفصیلی است که بر شما ظاهر خواهد شد یا باشد در هر چیز که مردم مراطعن کنند شهوت آن چیزها در نفس نمانده مگر حکمت الهی است که مارا براین آورده ؎

اگر طمع خواهد ز من سلطان دین	خاک بر فرق قناعت بعد ازین

اگر شهوت بود جای خطر است چون مسافران ازین جهان می گذرم والسلام

مکتوب بست و پنجم در بشارت سلم و دین و آخرت باد شان و دیگر دعا بحق شان

بقبول الهی و محبوب بار رسالت پناهی سلمه الله تعالی و علمه حقایق الاشیاء کماهی و اعطاه الاعمال التی جزاءها غیر المتناهی از فقیر بیچاره واهی دعاهای که میسر آید بسبب آن اتصال بذات لاتناهی مطالعه نمایند آنچه در مکتوبات آن محبوب مرقوم بود همه باجابت رسید خاطر جمع دارند ع آنچه در همت نیاید آن دهند؛ دعاهای ما در حق شما رایگان نیست باقی تاثیر استعداد که مبحث حکما و اهلسنت است و غیره معتدین و غیره موقوف بر ملاقات است اگر دعاها را اثر است خواهند دید انشاء الله با تفاق در کاریکه مشغول اند حق سبحانه زود بخوبی فراغ میسر آرد بعد ازین با دل فارغ در یاد خود دارد با درس و تدریس ظاهر چنانچه حضرت غوث الاعظم قدس سره هر دو سبق میدادند در دنیا مع عمر دراز آسان کند و عالمی را فیض ظاهر و باطن میسر آید و دنیا هم خادمه باشد و اعانت کند در ذکر الهی اگرچه آن بودی که دعای پدر در حق پسر قبول است هر قسم پدر که باشد گنهگار یا نیکوکار دعا نمیکردم چراکه خود را لایق آن نمی یابم که در جناب الهی عرض نمایم این راهم روی باید هر چند توجه بنور مطلق بیشتر میکنم سیاهی ممکن بنظر بیشتر می آید ؎

سیه روئی ز ممکن در دو عالم	جدا هرگز نشد والله اعلم

شرح این سخن راهم وقتی است انشاء الله تعالی خط شما هیچ یکی ضایع نکرده ام گاه گاهی می بینم بملاحظه ثانی

و نالش در آمده دل خوش باشد و آن خط بسیار مسرور کرد فهرست کتابها نگاهداشته ام هر چه میسر خواهد
آمد بلکه ام الکتاب را امیدوار باشند که همه علوم از انجا است مارا از جناب عالی محمدی علیه السلام نه
از زبان مبارک حضرت مرشدی علم اولین و آخرین را بشارت شده است همه در شما ظهور خواهد کرد
خاطر جمع دارند و خدا را یاد دارند در تمام روز و شب ساعتی اندیشه نیست ذاتی آنجناب پیش نظر باید
داشت و خود را مثل ژاله در آب غرق ملاحظه باید کرد موتوا قبل ان تموتوا بر وقت دیگر نباید داشت الوقت
سیف قاطع این عمل را به از هزار عمل و این علم را از هزار علم فوق باید داشت هر قدر که میسر آید
غنیمت است والسلام فقط

مکتوب بنام حضرت شاه بهرام علی قلندر[1] در تعلیم عملی خاص

برخوردار من سلمه الله یا مالک کل دیان و یا قاهر ذو البطش الشدید یا الله آخره از چهل
اسما عجیب خواص دارد ملاحظه باید نمود هر چه میسر آید بخوانند و یا قاهر ذو البطش الشدید یا الله را هفت هزار
هر روز هزار بار تعداد است و یا مالک را از دو لکه زیاده نوشته است لیکن هر دو عجیب اند و سه
رکعت نماز بعد فاتحه الحمد در یک و در دوم انا اعطینا و در سوم تبت یدا ابعد طاق هر قدر که
باشد میسر بخوانند و این عمل از سید بزرگی که من بایشان عقیده دارم بشما رسیده است باثر
مقبول نوشتم که بکنند که از ما نگاهداشت اوقات مشکل بود و برآستی دو حاجت جمالی ره داشت
که الله کریم است برآرنده حاجات بر دو سه چیز موقوف است اگر ممنع است دو حاجت جمالی
و جلالی خواستن است که یکی برای قهر است و دیگری برای مهر هیچگونه در یکساعت راست آید
معهذا اگر دل شما قبول نکند بگذارید والسلام بعد نوشتن خط خط شما رسید ختم قادریه اینست
یکصد و پانزده بار درود و بعده کلمه تمجید همین قدر بعده شیئا لله یا شیخ عبد القادر جیلانی همین
قدر یکبار سوره یس و الم نشرح یکصد و چهل بار بعده درود آخر همان قدر خوانده تمام کند و
حاجت خواهد و اگر ختم کلان خواهد الم نشرح یکهزار و پانزده بار بخواند فقط

---

[1] خلیفه و داماد حضرت عارف بالله شاه محمد کاظم قلندر وفات به پانزده ربیع الاول روز دوشنبه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و شش گردید مزار بیرون دروازه درگاه حضرت شاه تراب علی قلندر واقع است حال تفصیلی در نفحات العنبریه باید دید ۱۲

مکتوبات بنام منشی فیض بخش کاکوروی

مکتوب اول در تسکین خاطر منتشر اوشان

محب فقرا عزیز دلہا برادر من سلمہ اللہ تعالیٰ من الآفات از خاکپای فقرا دعای سلامتی جان و ایمان مطالعہ نمایند خطوط مکرر رسیدہ دعاہای ماہم بتکرار رسید درین انقلاب خیالی ہر چند عبرتہای بسیار و معرفت حق بنوعی دیگر شدہ باشند اندوہی بخاطر راہ ندہند کہ ؎

تخت و بخت و امر و نہی و گیر و دار	این ہمہ ہیچ است چون می بگذرد

آنچہ بجز اس ظاہر و باطن دیدند ہمہ خواب موحش و پریشان بود تعبیرش عبرت است زنہار زنہار مترس ہر چہ میگذرد در دنیا از مال و جاہ و فقر و رنج موجب معرفت است و از جذبات حق کہ طالبان حق آنرا بہتر میدانند بہر حال ہمانجا باشید و انتظار کنید کہ از غیب چہ بظہور می آید و این ہیچ در ہیچ را دعا خواہ واقعی خود دانید قبل از دریافت اینحالت در چلہ دعای خیر میکردم و میگفتم کہ الٰہی اگر بلاے برائے فلانے مقرر کردۂ ایمانش نگہدار و یقین بیفزا و اگر غنا برایش نوشتہ از حالش مپرس و بجذبے لطیف بجانب خود بکشش غالبًا کہ قبول شدہ باشد عود کردن حالت معہودہ یا آمدن بہ ازان نزد حق مشکل نیست واللہ باللہ اینہمہ خواب خیال است و اینچنین خوابہا بسیار دیدہ اند و خواہند دید لیکن بیدار شود و در دل کلمہ توحید را تکرار مسکین تا از شومی این خواب برہی و کجائی و چہ دعا میخواہی و تا یکے باین و آن بپیر و از ی ساعتی نظر بہ فہمید و معرفتے کہ واری بکن و نیستی و گذشتن عالم بیندیش و دل خود را بزور بفہم معنی توحید بیار و تسکین بخش انشاء اللہ ہمہ بہ خواہد شد اندوہ روزی مخور اندوہ آن کن کہ روزی دہ را شناختی و یاد ساختی و بقرب او آرام یافتی یا نہ ہمہ عالم برای تست و تو برای او کدام دولتی بہ رسیدہ بود کہ برفت شکر کن کہ تغیر در احوال دیگران کرد و ترا پند داد و عبرت بخشید مگر احوال ما نشنیدہ کہ از تغیر احوال بخشی[1] صاحب در جوانی ما را نصیحت کرد و دل سرد موافق استعداد من گشتنے واقع شد یک اسپ گذاشتم ہمہ عالم اسپان خود یافتم و نعمتہای بسیار عطا کرد امید وار زیاد زیادہ ام اگر قرب ما میخواہید و محب ماید برین انقلاب نظر نکنید و حسرت نبرید و مقلّب را یاد دارید و بہتر ازین را امید دارید

---

[1] مراد ازین بخشی ابوالبرکات خان تہور جنگ کاکوروی ناظم سرکار گورکھپور اند کہ حضرت ایشان سابقًا بزمرہ سواران در فوج ایشان ملازم بودند ۱۲

والا مختار ایدمن دعاے خیر نخواہم گذاشت والسلام۔

مکتوب دوم در اظہار ہیچ وناکسی خود

مقبول حق برادر محبوب من سلامت بعد سلام ودعاہاے رضا بر تقدیرات مولی و ترک ہوسہاے نفس مطالعہ نماید محبت نامہ بعد مدتے رسید ع لے وقت تو خوش کہ وقت ما کردی خوش۔ آنچہ دیگر حقائق بسبب گمان نیکو مرقوم بود و برادران محب ما ہم چنین بنظر می آید و را لا من آنم کہ من دانم بلکہ نادانم وحیرانم خدا داند کہ مرا برائے چہ آفریدہ اند پیش ازین عزمہاے کلان درراہ مولی داشتم ہمہ فسخ شدہ از ما چیزے بجاے نرسیدہ وہمہ زبونی ونامرادی بجاے ما خود بخود آید خدا داند کہ انجام چیست درین صورت چہ جاے توجہ ودعا نیکہ امید اجابت از و توان داشت باآنہمہ از دعاہا غافل نہ گاہ گاہ ما را بدعا یاد دارند کہ دعا در غیبت قبول است وفرشتہ می گوید کہ لک مثلہ زین سخنہا شعر نفس شکنی نیست واقع است کار خدا کن فیکون است خوف پیغمبر صلعم از چہ بود معصوم بود از شہود ہمین نیرنگی بودہ باشد لیکن آنجا حال بود اینجا زبان قال ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک۔ برائے خدا گاہ گاہ یاد دارند الحال در اعتکاف ہم برکت نمیشود دعاہا باید کرد ضرور پیش ازین دعاہا وقصدہا در قرب مراتب آن بود آن قرب بلا روے کجا پناہ از نار جہنم مع شما ہا استدعا است باید دید کہ چہ پیش آید وا ز تقدیر کجا روم وبچہ حیلہ عذاب دنیا وآخرت از خود دفع کنم انا للہ وانا الیہ راجعون۔

مکتوب سوم در ممانعت از تالیف مثنوی

محبوب حق برادر جانمن محمد فیض بخش جیو سلامت از محمد کاظم سلام ودعاہا برسد آنچہ از شکایت عدم توجہ ودعاے فقیر مرقوم بود ہر وقت راحالتے است آنوقت پارۂ از حال

سلہ براے تو مثل او رسیدہ ۱۲ سہ ۵ ما براے خدا ہم دعا براے او رجوع کنندہ ۱۲

داشتم همت هم کار میکرد و دعا هم گاه گاه مستجاب الحال که آنحال رفت و عیوب نفس واضح گردید همت یک ذره نماند دعا را کدام رو قدم در نیستی بے اختیار میرود هستی در اختیار خود نیست اکنون می بینم که ؎

کنون نے نیستم در خود نه هستم | نه هشیارم نه مخمورم نه مستم

پس چگویم ازین باب بهر حال دوست خیر خواه شما ام۔ نوشتن مثنوی معلوم شد تصنیف ضرور نبود و کدام احوال نوشتن قصد کرده اند که مثنوی منظوم میشود احوال عیب بے هنر خود چه نویسیم هنر ها اندک بلکه هیچ بمحض حسن تو هم خود با خود یا با دیگرے اینهم عیب است و عیبها را کسے نمی نویسد پس چه چیز نوشته بفرسیم تکلف برطرف ازین کار درگذرند و هر چه نوشته باشند پاره نمایند والسلام

مکتوب چهارم در تعبیر خواب و دیگر نصائح

محب صادق و یار موافق برادر عزیز من سلمه الله تعالی از دعاگوے بے ریا دعوات خیر دو جهانی و سلامتی جان و ایمان مطالعه نمایند نامه محبت در عین انتظار رسید بمطالعه در آمد هر چه در خواب دیده اند خوب بود و سودا عین جذب الٰهی است دعا بخاطر جمع کردن ظاهر برادر عزیز میر محمد از حضور تشریف آوردند از مقتضاے شامت نفس امسال جناب عالی برائے عزلت منع فرموده اند و امر بذکر شد المخلص فیما وقع و آنچه در مشغولیها می بینند و می شنوند همه نیک است و نشان درستی استعداد و انجذاب هرگونه غافل از یاد نباید بود و دنیاے گذران را فانی باید دید و بر آشنایان صورت دشمنان معنی اعتماد نباید کرد ؎

یک آشنا گزین که بعالم کم آشنا است | یک آشناے بامزه صد عالم آشنا است

فقیر بیچاره اکثر از دعاها فراموش نمیکند و استعداد ما خود همیشه دعاگو است بلکه حقیقت دعا همین است

ؔ مراد ازین مثنوی باغ و بهار است که منشی فیض بخش در حالات حضرت ایشان نوشته بودند اکثر اشعار آن مثنوی در اصول المقصود بضمن حالات ایشان جا بجا مندرج اند ۱۲

باید دید که ازین محبت ما و شما کدام کار عجیب ظاہر میشود و چه راز نهفته آشکارا میگردد بہر حال بطوریکه باشد با حق باشند ؎

نمی گویم که از عالم جدا باش		بهر کارے که باشی با خدا باش

باقی خدارا یاد دارند و در ہیچ حال از یاد او غافل نشوند که ہر وقت کار با دست و ہر چه وارد شود از تقدیر او دانند و اینهمه عوارض و اعراض را از خاطر بردارند ہر چه در حق آن برادر نیک است بروقت خود ظهور خواهد کرد و ہر امریکه از ازل در تقدیر او تعالیٰ گذشته است بے سعی و دعاے کسے در عالم وجود بروز میگیرد باقی واهمه است۔ نیک بنگر بسا مسلمین جابر و بسا اشخاص کافر که صاحب ملک و مال اند بدون دعا و رجوع باہل الله ہمه کارہاے آنها حسب خواہش سرانجام میشوند شاہ محمد غوث گوالیری دوازده سال در حق ہمایون بادشاہ دعا کردند و سیفی خواندند چون بیوقت بود فائده نه کرد۔ در کدام غفلت افتاده من بیچاره از احوال خود حیرانم آما چون این عالم را با اسباب آفریده اند مردم بران ناچار تکیه دارند مجبور اند خدا توفیق کامل کرامت کند دیگر آنکه خط دیگر ہم رسید معلوم شد مرده دیدن بشارت است براے مردن نفس و نیز فرمودن خدا براے زندگانی اشارت است ببقاے ابدی پس این خواب بشارت بفنا فی الله و بقا بالله باید دانست و خوف قبر طبعی است از امن عذاب قبر انشاء الله تعالیٰ و طالب صادق را مرشد ہمراه است موقوف بر حضور ظاہر نیست هو الظاهر و الباطن و اگر در وقت خوف فقیر را یاد میکردند عجب نداشت که خدا بصورت فقیر ظاہر میشد لیکن خوب شما را فقیر بصورت خدا ظاہر شد باک نیست گاہے این بصورت آن و گاہے آن بصورت این آئین ہر دو یک چیز است در عین جدائی بعد فهمید حقیقت مرشد معلوم خواهند کرد و السلام از برادر عزیز و مردم تکیه یاد و شب فقط

مکتوب بنام محب علیخان در بیان اینکه کار بعنایت است و باقی بهانه

محب دلی خالص مخلص لم یزلی سلمه الله تعالیٰ از فقیر بیچاره دعاے خیر دو جهانی مطالعه

؎ زمیندار موضع گکره تحصیل فتح آباد ضلع لکھنؤ از مریدان دست شدان خاص حضرت عارف بالله بوده اند ۱۲

نامه محبت رسید مسرور ساخت خدا معرفت روزی کناد نزد خدا هیچ وسیله به از شکستگی نیست مبارکباد هیچ جز شکسته می نگیرد فضل شاه شغلی که دارند با آن مداومت نمایند انشاء الله تعالیٰ بعد ازین به ازین بگوییم که زیاده موجب تسلیها است برای تحصیل معرفت چیزی غیر از توجه مرشد نیست و محنت و ریاضت همه بهانه است بلکه برای تهذیب نفس است و معرفت الٰهی برای روح و قلب هر اعمال که برای معرفت است غیر از ملاخظات نیست اینجا بدن هیچ دخل ندارد تفصیل این معنی موقوف ملاقات است انشاء الله تعالیٰ طالب را باید که یک در گیرد محکم گیرد اگر جاے اعتقاد باشد مثل مشهور است پیرمن خس است اعتقاد من بس است هرگاه که با اعتقاد خس کار میکشاید پس از صاحب طریق چگونه میسر نباید اگرچه استعداد نبود کار از اعجاز نه کشاید اگر فقیر نالائق است لیکن گفته پیر مد نظر است بفضل الٰهی استعداد شما خوب در خوب است خاطر جمع دارند اصطلاح آنرا گویند که بزرگان علوم خود را بزبان غریب بیان کنند که اگر غیرے در مجلس باشد نفهمد یا کتاب شان ببیند نفهمد اگرچه درین زبان اکثر از اغیار هم پوشیده نمانده معهذا بمرشد احتیاج است والسلام فقط۔

مکتوب بنام لاله شتاب رائے کاکوروی در تعلیم رضا بقضا وغیره

محب فقیر طالب مولیٰ لاله شتاب رائے سلامت بعد دعاے خیر دارین مطالعه نمایند نامه محبت رسید مسرور ساخت الله سبحانه تعالیٰ مسرور ساخته و مرادات دو جهانی کامیاب گرداند محبت من این فقیر ناکاره از دعاے برآمدن مقاصد شما که عین مقصود خود است غافل نیست لیکن از انجا که تقدیر الٰهی همه طاعات را ناقص بیکار کرده است و مشیت ایزدی بالاے همه مشیتها است خدنگ دعاے ما به نشانه اجابت نمیرسد ناچارم و همه امور خود را حواله تقدیر کرده ام تو نیز اے برادر تن به قضاے او در ده و فارغ بنشین لیکن از طلب غافل مشو

که از مریدان و مسترشدان خاص حضرت عارف بالله قدس سره ۱۲

و یاد او فراموش مکن و او هرچه کند نیک کند تو خود را درمیان میار و همه مرادات را بر طاق بنه و مگو
مدان که چنین چرا شد و چنین چرا نشد و در دریاے وحدت غرق باش نشود که مرادے بخاطر آید
که تقدیر پیش نخواهد رود و درمیان خدا و بنده خصومتے پیدا شود و بنده را با خدا است چه کار ع که خواجه
خود روش بنده پروری داند و نیکو تصور کن دوست خیرخواه شما ام و هرگونه برائے شما نیکوئے
دنیا و آخرت خواهم درین شک نیست چون او شما و ارادهٔ ما و شما همه هیچ پس چه نویسیم و چه گوئیم بجز
دعاے خیر الٰهی همیشه از سرور خود با لاال کن و از همه فساد و شر دور دارد و از من و محبان خود راضی
باش بفضل خود سلے برادر وقت خیلے نازک است اوقات بسری غنیمت باید دانست و شکر
باید کرد و عاریت و معرفت را غیر از صبر و شکر چاره نبود بلکه هر طالب و مومن را همین باید خاطر جمع دارد
و خود را هر وقت و در همه کار هیچ در هیچ باید دید غیر ازین فهم چاره نبود و نجات متعذر است

زیاده دعا ها بهد فقط

مکتوبات حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر کاکوروی
بنام امیر عاشق علیخان بهادر کاکوروی

مکتوب اوّل در مراقبه معیت و تصوّر ذات بحت و طریق وصول وغیره

محب فقیر مقبول یزدان برادر صاحب احسن الاخوان امیر عاشق علیخان بهادر سلمه الله

ملے خلف اکبر و خلیفه جانشین حضرت عارف بالله ولادت ایشان در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک شد مرید و خلیفه حضرت شاه مسعود علی قلندر الٰه آبادی بودند علاوه والد بزرگوار و مرشد نامدار خود اجازت خلافت از حضرت شاه خدا بخش قلندر خلف خورد حضرت کلیم عرفان حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری و حضرت خواجه حسن چشتی لکهنوی نیز رسیده بودند وفات ایشان بعمر نود و چهار سال به چهارم جمادی الاول شب شنبه سنه یکهزار و دوصد و هفتاد و پنج شد بروضه شریفه در تکیه شریف کاکوری ضلع لکهنؤ است حالات تفصیلی ایشان در روض الازهر و نفحات العنبریه وغیره باید دید ۱۲

ملے ابن شیخ طفیل علی خلیفه حضرت عارف بالله ایشان از عمائد و اعیان قصبه کاکوری و سفیر شاه اوده بودند حال تفصیلی ایشان در تذکرهٔ مشاهیر کاکوری باید دید ۱۲

تعالی من الآفات از خاکپاے درویشان و متلبس بہ لباس ایشان فقیر تراب علی بعد از سلام مسنون و اشتیاق مکنون و دعاہاے خیریت مشحون مطالعہ فرمایند سالے برادر عمر را غنیمت دانستہ بیاد حق باید گذرانید خواہ بذکر زبانی خواہ بذکر قلبی بلکہ اکثر بتصور معیت حق بسر باید کرد کہ تفکر[1] ساعة خیر من عبادة الثقلین و آن تصور ہمین است کہ ع من نیم یار است از سر تا قدم حضرت والدم اکثر طالبان را مشغولی احاطہ حق تعلیم میکردند کہ ذات بحت حق را محیط خود دیدہ باشند و خود را غرق دران چون موج و حباب کہ غرق در بحر باشد بلکہ عین بحر باشد لمولفہ

ماہی آبیم وہم در آب غرق — جز تعین نیست باہم ہیچ فرق
موج دریائیم وہم چشم حباب — ظاہرا غیریم و باطن جملہ آب
اگر شجر ہستیم در نشو و نما — اول و آخر ہمہ تخمیم ما
اگر بشاخ و برگ و شجرہ بنگری — جز بہ تخمے کے بدیگر سپے بری
سہ کجا غیر کو غیر کو نفس غیر — سوی اللہ و اللہ ما فی الوجود

غرض بعد اداے فرائض و نوافل ضروری مثل چاشت و اشراق وغیرہ و نماز تہجد صرف اوقات در ہمین مشغولی باید کرد کہ درین مشق نقد وصل حاصل است و بس و اگر میل بہ تصوف است بہتر است در طریقت کلام حجۃ الاسلام کافیست و در حقیقت رسالہ مختصرۂ خواجہ خورد پسر خواجہ باقی باللہ کہ مسمی بہ نور وحدت است خوب است و کلام حضرت غوث الاعظم در فنا و نیستی محض است نہایت مفید مطالعہ کردہ باشند کہ بسیار فائدہ خواہد داد الحمد للہ کہ شما را ذوق و فہم علوم صوفیان است مطالعہ تصانیف این قوم اگر کسے را باعتقاد صحیح حاصل شود حکم مصاحبت و مجالست ایشان دارد و هم[2] قوم لا یشقی جلیسہم آن برادر رسالہ ذخیرۃ العقبیٰ و کلمۃ الحق کہ نوشتہ اند بمطالعہ در آمد ہر دو رسالہ بکمال متانت واقع شدند

---

[1] تفکر یک ساعت بہتر است از عبادت ہر دو جہان ۱۲ [2] ایشان قومی اند کہ بدبخت نمیشود ہمنشین او ۱۲

[3] متولد ششم رجب سنہ یکہزار و دہ و متوفی بست و پنجم جمادی الاخر سنہ یکہزار و ہفتاد و پنج مزار در قرب مزار والد خود ۱۲

هر چه حق و مطابق باصول مقرره قوم بود به سینه شمار یختند اگر بصر و بصیرت ناظر از غشاوه تعصب صاف باشد کلمة الحق خواهد یافت و ذخیرة العقبیٰ خواهد پنداشت و اگر نه بکار دیگر حرف زدن خواهد شد چنانچه ایشان نوشته بودند لیکن ایشان را چه پروا ے رد و انکار کسانیکه خود مشرب صوفیه دارند این قوم هفتاد و دو ملت را داخل یک ملت وحدت میکنند ؎

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه — چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

اما بعد ازین خیال تحریر و رفع جدال این فرقه بخاطر نیارند اگر کسے محرک هم شود بگویند ؎

ما قصه سکندر و دارا نه خوانده ایم — از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

تا توانید خود را از طعن مخالفان مشرب باز دارید هر کسے موافق فهم خود گفتگو دارد کل حزب بما لدیهم فرحون[۱] آرے برادر اهل وحدت از مذاهب مختلفه و مشارب متنوعه مشربے لطیف روحانی و مذهبی تمام وجدانی انتزاع نمایند ایشان را جز این مذهب مذهبے دیگر مخصوص هم باشد چنانچه بگفتگو در آید که متکلمین چنین گفتند و حکیم چنان و صوفی چنان پس شریعت عبارت از فعلے چند و ترکے چند است و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است یعنی تبدیل و صفات ذمیمه حمیده که آنرا تعبیر بسلوک میکنند و سفر در وطن نیز گویند و این همه در کتب صوفیه مذکور است و بعضے آداب و اشغال که آن را مشائخ وضع کرده اند داخل طریقت اند و اذکار و اشغال محض برائے رفع اثنینیت موهومه است چون فاصل میان وحدت که حق است و کثرت که خلق است جز وهم و خیال نیست پس رفع آن بخیال باید کرد و لے برادر چند روز بر خود ریاضتے باید گرفت و انفاس را مصروف این اندیشه باید ساخت تا خیال باطل از میان بدر رود و احکام شرعی که مبناے آن دوگانگی است بخاصیت موصل بوحدت است اگر کسے سالها بعبادات و طاعات و اذکار و افکار بپردازد و از وحدت غافل باشد از وصل محروم است و نزد مشائخ طرق وصول بسه نوع است بذکر یا بمراقبه یا برابطه اینهمه تعلق از حضور و صحبت مرشد دارد

[۱] هر گروه بدانچه که نزد اوست خوش است ۱۲

نه از دوری و خط و کتابت الا ماشاء الله کسے را که نسبت اویسیه دست دهد یعنے از روح کامله فیضے یابد میتواند شد و این مقام عالی است ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء پس آن برادر را کثر متوجه بحضرت مرشد خود گشته ملتجی فیض مانده باشند ان شاء الله بمقصود خود خواهند رسید که اولیاء الله لا یموتون حق تعالے ما و شما را راه راست نماید و کشود باطن نصیب کند آمین زیاده چه نویسیم فقط۔

مکتوب دوم در تعلیم شغل برزخ و تلقین پاس انفاس وغیره

محب فقیر مقبول حق برادر صاحب احسن الاخوان متصف بصفت درویشان امیر عاشق علیخان بهادر سلامت از فقیر تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام و دعاهاے حصول مرام مطالعه فرمایند عرصه دو سه ماه گذشت که محبت نامه شما رسیده موضح حالات شده بود جوابش در همان عرصه نه نوشتیم سببش آن بود که منتظر بودم که رساله نقد دل هرگاه خواهد رسید مطالعه کرده جواب خواهم نوشت اکنون در ایام تعطیل برخوردار شیخ مومن علی آورده اند لهذا بجواب می پردازم مگر کتاب دمغ الباطل هنوز نه رسیده انتظارش دارم رساله جدیده دیده شد خوب نوشته اند بیان واقعی است هر کس پسند کرد سبحان الله خوب تحریر و تقریر ایشان ست برادر من آنچه در باب مشغولی برزخ وغیره نوشته اند بهتر است همیشه بهمین شغل پرداخته باشند که طالب حق را یک شغل کافی ست توجه سوے برزخ در همه مشغولی داشته باشند که در سلوک بے پیر رهبر گذاره نیست الرفیق ثم الطریق حیات و ممات مرشد یکسان است که اولیاء الله لا یموتون و هرگز از کیفیت جوانی و الفلی بیاد نیارند که الماضی لا یذکر بلا زم نقد حال باشند آنچه در سابق بغفلت وغیره گذشت ازان توبه باید کرد و التائب من الذنب کمن لا ذنب له خدا غفور است اکنون هر قدر که عمر

سله اولیاء الله نمی میرند ۱۲ سله بگیر رفیق باز اختیار کن راه را ۱۲ سله گذشته ذکر نمی کرده شود ۱۲

سله توبه کننده از گناه همچو کسے است که وے را گناهے نه باشد ۱۲

باقی است آنرا غنیمت شمارند بیاد حق گذارند خدا در عمر ایشان برکت دہد کہ مارا مغتنم معلوم میشوند درین زمانہ ہمچو کسان نایاب اند کہ باوجود فراغت و تلوث دنیا بدل پاکدامن میباشند ؎

غم دین خور کہ غم غم دین است		ہمہ غمہا فروتر ازین است

و باطخانہ خود باید گفت و طریق پاس انفاس باید فہمانید کہ برین شغل مداومت دارد بسبب بیماری زیادہ عبادت بدنی را متحمل نتواند شد بعد ادائے فرض و سنت برہمین شغل اوقات گذاشتہ باشد یعنے دمیکہ از درون ببالا می آید دران خیال لفظ اللہ دارند و نفسیکہ اندرون میرود دران خیال لفظ ہو بلحاظ اینیکہ اندرون و بیرون من اللہ است و بس ع درخانہ اگر کس است یکحرف بس است۔ غالب کہ در صحبت شما وے ہم خداشناس شدہ باشد نسخہ ہائے کہ نفقیر فرستادہ است آنرا اکثر بمطالعہ داشتہ باشند خصوصًا مقالات صوفیہ را کہ این یک کتاب بجائے صد کتاب است درین زمانہ درویشان و صوفیان نایاب اکثرے بصورت درویشان بخرب طریقہ اند پس از صحبت ایشان حذر باید کرد و کتب این قوم مدد و معاون خود باید داشت کہ در مطالعہ کتب تصوف خیلے فوائد است درین ایام اینجا چہ چہ کتاب مستطاب درر غرر کہ کلام معجز نظام حضرت سیدنا امیر المومنین علی مرتضی است کرم اللہ وجہہ میشود عجیب و غریب کلام است تعلق از دیدن دارد شاید نزد آن برادر ہم باشد باقی تحریر خیریت است والسلام۔

مکتوب سوم در بیان محبت داشتن با پیران سلسلہ و تعریف مرید حقیقی و رسمی و مطالب دیگر

محب فقرا قدردان درویشان احسن الاخوان امیر عاشق علی خان بہادر سلمہ اللہ تعالی من المکروہات از فقیر ہیچمدان خاکپائے قلندران تراب علی بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعہ فرمایند انچہ از مشاہدۂ برزخ حضرت مرشد خود علیہ الرحمہ و ہمراہ آن مدام دیدن صورت عم و برادر عم را نوشتہ اند راست باشد کہ این ہر دو صاحبان چنانکہ در ینجا مقبول حضرت الٰہ

بودند دران عالم نیز خواهند بود شمارا از طفولیت بسکه عقیدت و محبت با ایشان بوده است چرا نه در خواب همیشه بنظر آیند مرا برین دید و فهمید شما غبطه می آید ؎

من کیستم اندر چه شمارم چه کسم	تا همرهی سگانش باشد هوسم
در قافله که او ست دانم نرسم	این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم

خدا شمارا درین مشاهده برکت دهد شکر باید کرد هر چه شمارا زین دو بزرگان رسیده است بران عمل دارند و فقیر را هم ازان مطلع سازند دیگر آنچه مرا از حضرت رسیده است هر که طالب شود بتعلیم او حاضرام گو مرا از حال خود شرم می آید که خود فضیحت بدیگران نصیحت لیکن بموجب حکم پیران دریغ ندارم و اینکه نوشته اند که مرا با حضرت محبوب سبحانی و حضرت معروف کرخی و حضرت سری سقطی و حضرت امام علی موسی رضا و حضرت شاه باسط علی قلندر قدس سرهم چه مناسبت است که هر گاه حال این بزرگان می بینم گریه مستولی میشود و در دل انشراح عظیم پیدا میشود که هیچ انشراحے بدان نماند و چه سبب است که با وجود این بار گناهان این لذت حاصل است برادر من درین تعجب چیست آن بزرگان همه پیران سلسلهٔ شما اند چرا شمارا با آنحضرات محبت نباشد این نشان مقبولیت و خوبی استعداد شما است خدا روز بروز ترقی دهد در حق شما حضرت والدم میفرمودند که این طفل استعداد خوب دارد مراد از همین است انشاء الله تعالے حشر شما هم با این حضرات خواهد شد خاطر جمع دارند المرء مع من احب و شامت اعمال جوارح هرگز حاجب کیفیات قلب نمیشود که معامله جوارح دیگر است و کارخانه دل دیگر درینجا از حال من می شنود

ما درون را بنگریم و حال را	ما برون را ننگریم و قال را

مگر نشنیده اید که کافرے حضرت پیغمبر صلعم را بسیار دوست میداشت چون وے بمرد مردم گفتند

عه متوفی دوم محرم سنه دوصد و نود و بعضی دهم یا بستم محرم سنه یکصد و شصت و پنج مزار در بغداد ۱۲

عه متوفی سوم رمضان روز سه‌شنبه سنه دوصد و پنجاه و سه و نزد بعضی بست و نهم و سلخ رجب سنه دوصد و پنجاه مزار در بغداد ۱۲

عه متولد یازدهم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنه یکصد و پنجاه و سه و متوفی بست و یکم رمضان سنه دوصد و هشت و نزد بعضی نهم صفر سنه دوصد و سه مزار در مشهد مقدس طوس ۱۲

که فلان کافر ملعون بود حضرت صلعم منع فرمودند که لعن بروے مگوئید که وے خدا و رسول خدا را دوست میداشت پس چونکه شما را با مشائخ خود بسیار محبت است بے تکلف قبولیت دارند و از ارواح ایشان فائده خواهند برداشت باید که همیشه بصدق متوجه بطرف ارواح مشائخ خود باشند و از ایشان امیدوار فیض باطنی و مدد ظاهری مانند در تذکرهٔ ایشان لذتها و در خدمت ایشان سعادتها است درین مقام حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی نوشته اند که ازینجاست اعراس مشائخ و مواظبت زیارت قبور ایشان و التزام فاتحه خواندن و صدقه دادن برائے ایشان و اعتنائے تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد و منتسبان ایشان غرض اولیت ارواح را همین محبت و معاملت سبب افتد و آنکه درباب عزیزی مینویسند که فلانے مرید شما است چنین نااهل و بے وضع است چرا ادراک او نمی کنید و براه نمی آرید حقیقت حال آن طفل اینست که بعد از وفات حضرت والد خود چون بآستانهٔ دیگر فائز شدم حضرت مرشدنا شاه مسعود علی قلندر از راه بنده نوازی و ذره پروری لباس فقر خود عنایت کردند و حکم باقامت وطن و اجرائے سلسله کاظمیه فرمودند همین که بوطن رسیدم برزبان والد آن طفل گذشت که من از مریدان اولین حضرت صاحبم لهذا میخواهم که اول اجرائے بیعت از خانهٔ ما شود باین پاسداری همچنان بوقوع آمد که روز عید اول آن عزیز معلوم مریدم شد پس دران زمان وی را خوب با من محبت بود هرچه از وے میگفتم میکرد و از وظائف و عبادت و شب بیداری نمی آسود اکثر در صحبت من حاضر میامد دران زمان بظاهر بسیار سنجیده مینمود و مثل وے کسے درین سن از ابنائے جنس وے نبود چنانکه والدش متعجب میگفت که شما چه کردید که ماهیت فرزندم منقلب شد مدتے برین حال گذشت چون وے از وطن بسفر رفت و روزگار پیشه گردید برنگ دیگر برآمد آن محبت و صلاحیت همه رفت از ان وقت تا اینده م بریک منوال است اکنون وی را نه با من محبت است و نه صحبت پس چکنم معلوم شد که صلاحیت و غیر صلاحیت طفلان را اعتبارے نیست ع

عه ○ متولد چهارم شوال روز چهارشنبه ۱۱۹۹ھ و متوفی هفتدهم صفر روز جمعه ۱۲۶۳ھ عمر شصت و چهار سال مدفن دهلی ۱۲

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی۔ اگر در نصیب او ست شاید باز درست گردد درین باب ناچارم
نصیحت کرا کنم شنوائی نمی یابم حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ در مکتوبے بشیخ عبد الرسول کھنڈی
نوشتہ اند اے برادر ہر طالب کہ پیش تو آید در تربیت او قصور مکن باقی سعادت و شقاوت بدست
تو نیست پیغمبران نتوانستند کہ مردود ازلی را مقبول گردانند پیران کے توانند کہ مہجوران ازلی
را موصول گردانند پیغمبر صلعم با این دلیل نتوانست کہ ابوجہل را براہ راست آرد کسیکہ دولت
قبول دیدار در ازل رفتہ است بصحبت من و تو ظاہر خواہد شد و ما و تو از ان نیکنام خواہیم شد والاخیر
چ بر رسولان بلاغ باشد و بس۔ غرض مرید صادق کامل در ہزاران یکے و دو میشوند ہمہ از
سلف تا خلف ہمچنین دیدہ و شنیدہ میشود درین مقام جائے تعجب نیست شیخے از شیخے طلب
مریدی کرد و شیخے در جواب گفت اینجا اگر پیر خواہند بسیار اند اما مرید پیدا نمیشود تحقیق این مقام
در کتاب شرائط الوسائط بتفصیل نوشتہ ام و حضرت شاہ مجا قلندر مرید را دو قسم نوشتہ اند یکے
حقیقی و دوم مجازی مرید حقیقی آنست کہ قولاً و فعلاً و قالباً و قلباً تابع پیر باشد و مجازی آنست
کہ قولاً و فعلاً متابعت پیر کند اگرچہ قلباً و قالباً از دست وے نیاید حال سابق چنین بود درین
زمان ہر دو قسم مفقود اگر احیاناً کسے مرید میشود خالی ازین نباشد یا تبرکاً و رسماً باشد کہ آبا و اجداد
وے مرید کسے بودند من ہم مرید شوم شاید نجات را وسیلہ گردد یا بتوقع دنیا شود کہ بدولت پیر
نان و نفقہ میسر آید خواہ پیر از نزد خود سلوک خواہد کرد یا از امیری کہ خادم وے باشد سفارش
روزگار کردہ خواہد داد چنانچہ در عہد حضرت والدم مردم کثیر مرید شدند بتوقع سفارش مہاراجہ
ٹکیت رائے وغیرہ یا خیال دین و دنیا ہیچ نباشد دو چہار کسان را دیدہ خود ہم بے تامل
مرید کسے میشوند و از حقیقت و منافع مریدی ہرگز خبر ندارند مثل کوران کہ در چاہ می افتند
یا طفل بے شعور اند یا زن ناقص العقل کہ در اندک شعبدہ متعجب شدہ مرید میشوند پس سلطے
برادر ہیچ کسان را چہ اعتبار است اکثر مردم درین زمانہ ہمین قسم پیدا شدہ و فقیر را با چنین مریدان
سابقہ بسیار است چرا ازین مردم توقع ادب و خدمت با اہلیت و محبت و صلاحیت دارم

ازیشان همین قدر بس است که بے وجه بظاهر بد نخواهند گفت بهر حال از بیگانگان و اجنبیان
بهتر اند درین باب زیاده نمی توانم نوشت که دفترے سیاه شود حق تعالی آن برادر را راسخ
وصادق آفریده است هر کسے را موافق خود قیاس نکنید دنا اهلان را معذور دارید درین زمانه
نصیحت را کسی شنوا نیست هرگاه که درانند که امر خلاف طبع خود پسر با پدر و برادر با برادر مختلف
میشود هرگز نظر بر اتحاد و پرورش و سلوک وے نمیکند پس پیر را که هیچ خصوصیت ذاتی جز دست
بر دست نهادن باهم نیست اگر در امرے پیر خلاف وے نماید شجره بروے او زند و راه خود
گیرد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له[1]
ومن یضلله فلا هادی له در کتابے دیده ام که بزرگے فرمود که من از چهار صد سخن بزرگان
چهار سخن چیده ام که همه را کافی و جامع باشد دو از ان برائے یادگاری باید و دو از ان فراموشگاری
را شاید قسم اول خدا را همیشه یاد دارد و موت را همیشه یاد دارد و قسم دوم آنکه خود با هر که احسان کند
نیکی آن را فراموش سازد و هرگز بیاد نیارد اگر با وے کسے خلاف و بدی کرده باشد از وے
بیاد نیارد نسیاً منسیاً گرداند سبحان الله این چار سخن جامع جمیع مراتب ولایت و سعادت است
و چند اوراق[2] دیگر میرسد که گاہے بطور زاد المسافرین نظم کرده بودم نوبت با تمام نه رسید
هر چیز یکے از تالیفات فقیر نزد ایشان خواهد ماند یادگار خواهد بود

نوشته بماند سیه بر سفید		نویسنده را نیست فردا امید

زیاده بجز اشتیاق ملاقات چه نویسم حق تعالی ما را و شما را و جمیع مسلمانان را عاقبت
بخیر گرداند فقط

[1] پناه می جوئیم بخدا از بدیهائے ذات خود و از بدیهائے اعمال خود هر کرا هدایت کند خدا پس نیست گمراه کننده کسے
او را و آن را که گمراه کرد او پس کسے هدایت کننده نیست او را ۱۲

[2] مراد ازین مثنوی اصول المعارف است در بیان مقامات عشره طریقت که حضرت ایشان نظم فرموده بودند و این مثنوی
دو سه بار مطبوع گشته الحال نادر الوجود است ۱۲

مکتوب چہارم در بیان طریقۂ ذکر نفی و اثبات و طریقۂ پاس انفاس و فرق آن و فضیلت سلسلۂ قادریہ بر دیگر سلاسل و تعریف قطب الارشاد و فوائد مشروعیت بیعت و اقسام ربط سلسلۂ مشائخ

برادر صاحب احسن الاخوان قدردان درویشان امیر عاشق علیخان بہادر سلامت از فقیر ہیچ در ہیچ بعد از سلام و اشتیاق تمام مطالعہ فرمایند مکاتبۂ محبت انگیز در عالم انتظار رسید جہان جہان راحت بدل رسانید مضامین فکر مآل و عجز و شکستگی حال شما معلوم شد الحمد للہ علی ذلک این نعمتے است بزرگ کہ درین عمر خدا شما را بخشیدہ است ظاہر است کہ نفس و شیطان و خلق ہر سہ مانع سلوک اند درین زمانہ کم کسے از اینہا نجات دارد بلکہ غفلت را ہم کسے بدنمی پندارد سعادت ازلی است کہ شما را ازین غفلت آگاہ کردہ خجالت بر روے کار می آرد ہمین ندامت و عاجزی شما سبب حصول مقصد و قبولیت حضرت معبود خواہد شد ہر بندۂ فہمیدہ را باید کہ خود را عاصی و قاصر در عبادت مولیٰ یابد ہرگاہ کہ بندگان کاملین و عارفین مکملین باوجود ادائے حقوق عبودیت و کمال علم معرفت بعجز ما عبدناک حق عبادتک[1] و ما عرفناک حق معرفتک حرفے بر زبان نمی آرند پس ما و شما را کہ می پرسد و در چہ شماریم شخصے از امام جعفر صادق[2] علیہ السلام پرسید کہ مسلمانی چیست و مسلمان کیست فرمود مسلمانی در کتاب و مسلمانان در گور حال آنوقت چنان بود و حال این وقت چنین کہ تمام عالم پر از شر و فساد و ہر طرف از کفر و ضلالت داد بیداد است درچنین وقت اگر کسے را اندک ہم خوف عاقبت و طلب سعادت پیدا میشود

---

[1] نہ عبادت کردیم ترا حق عبادت تو و نہ شناختیم ترا حق شناخت تو ۱۲

[2] متولد ہفتدہم ربیع الاول روز دوشنبہ سنہ ہشتاد و سہ و متوفی پانزدہم رجب روز دوشنبہ سنہ یکصد و چہل و ہشت و نزد بعضے شانزدہم شوال سنہ یکصد و چہل عمر شریف شصت یا شصت و پنجسال مزار در جنت البقیع ۱۲

آفرین بر وے باید گفت و اندک را بسیار باید شمرد و سرا بر عجز و شکستگی ایشان غبطہ می آید کہ باوجود یکہ اہل دولت و فراغت اند دل از دنیا سیر و سرد دارند و از نا کرداری خود پُر درد اگر خدا توبہ نصیب ایشان کردہ است ہمہ نعمت آنجہان نصیب خواہد کرد التوبۃ ندامٌ[۵۱] غم ماضی مخورید خوشحال باشید مگر برکات پیران است کہ شما درین ایام پیری بدولت علم و عرفان جوان بخت شدہ اید شکستگی دل کیفیتے است عجیب ع جز شکستہ می نگیرد فضل شاہ ۔ بخدا کہ وے تعالیٰ این شکستگی را بسیار دوست میدارد کہ میگوید انا عند المنکسرۃ قلوبہم لاجلی[۵۲] ہیچ چیز شکستہ نیکو نباشد الا دل ہر قدر کہ شکستہ گردد درست تر شود فہم توحید وجودی کہ بالفعل حاصل شما است ہمین مشرب پیشوایان ما است حضرت قدس سرہم میفرمودند عجب دارم از اہالی نقشبندیہ کہ میگویند ع اول ما آخر ہر منتہی است ۔ نمیدانند کہ در مشرب قلندرصیت بجتبدیان این خاندان اول مشق این مشغولی است کہ ع من نیم واللہ یاران من نیم ۔ حق است کہ بصورت عالم ظاہر است غیریت محض اعتباریست وجود حق است کہ در وجود ما ساریست پس ہر قدر کہ آن برادر را آگاہی از غفلت میسر آید غنیمت شمارند و اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند[۵۳] نماز را تعدیل ارکان و حضور شرط است و آن اینکہ وقت خواندن نماز مشاہدہ دارند کہ در حضوری مولیٰ دست بستہ ایستادہ ام و وے را می بینم و گرنہ وے مرا می بیند این ملاحظہ را در اصطلاح صوفیہ نسبت احسان می نامند و صحابہ و قرار محدثین و اسلاف شما را ہمین نسبت خاص موروثی بود و از ہمین نسبت اشارہ است در حدیث اعبد ربک کانک تراہ و در ہمین نماز معراج مومنان است اگر شرح آن کنم کتاب بے شود غرض بعد ادائے فرائض برائے ذکر ہم وقتے مقرر باید داشت وقت فرصت و تخلیہ طریقہ اش اینست کہ در مکانے خالی و خلوت با وضو متوجہ قبلہ شدہ صورت مرشد را بطرف راست خود قائم کردہ بجلسہ دو زانو بنشینید و سہ بار استغفار گفتہ شروع در ذکر لا الہ الا اللہ کنید کہ آنرا نفی و اثبات گویند بدین طریق کہ ہر دو دست بر ہر دو زانو نہادہ

---

[۵۱] توبہ پشیمانی است ۱۲ [۵۲] من نزد ادشانم کہ قلب شان بسبب من شکستہ اند ۱۲ [۵۳] عبادت کن پروردگار خود را گویا کہ می بینی او را ۱۲

سر را تا ناف فرود آورده لفظ لا را از ناف تا ام الدماغ بکشید و سر را لفظ لا گویان از فرو
بالا رسانید بعده رخ بکتف راست کرده لفظ اله گوئید مقابل کتف پنده سر گردانیده بطرف
چپ رخ آورده بر دل لفظ الا الله را ضربی بدید هر بار که کنید همچنین کنید دهم مرتبه یکبار لفظ
محمد رسول الله بعد لفظ لا اله الا الله آهسته بگوئید همین ترکیب از ده بار تا صد بار و از صد تا هزار
برسانید مگر در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود غیر حق کنید و بوقت الا الله تصور
اثبات معبودیت و مقصودیت و موجودیت حق کنید در دل خود اما مبتدی را باید که بجاے
اله معنی معبود خیال کند و متوسط از اله معنی مقصود خیال کند و منتهی معنی موجود پندارد و یک
ذکر در یکدم نماید و مشق حبس دم حاصل کند چون خوب مشق حبس دم خواهد شد در یکدم چند
بار ذکر کرده خواهد شد تا وقتیکه طاقت و لذت یابد کرده باشد چون مانده شود فقط متوجه
بطرف قلب شده لحاظ کیفیت حاصله آن در دل داشته باشد و نیز ذکر بر دو نوع است یکی جهر
دوم خفی چون بآواز بلند گوید جهر باشد آهسته گوید خفی باشد بنوعیکه آسان باشد بعمل آرد مگر
جهری موجب شوق و گرمی است و طریق پاس انفاس اینست که در دم بیرونی لا اله
و در دم اندرونی الا الله از دل گوید که در خاندان قلندریه همچنین است و هیچ شغلی برای
یاد حق سهل تر ازین نیست که در نشستن و رفتن و خفتن همه وقت میسر آید فقط خموشی و توجه
شرط است و باقی هیچ نه روزی از حضرت والد خود سوال کردم که مرا طریق سهل براے
یاد حق ارشاد فرمائید فرمودند پاس انفاس چنانچه از همین ذکر اشاره کرده است فقیر در غزل خود[۵]

پاس انفاس است راه سهل بهر یاد حق		ذکر هو میگوی هر دم هر نفس شاغل برآ

و طریق زکوٰة این ذکر هم از حضرت والدم رسیده است که آنرا خلوت شرط است و حضرت مخدوم[۱]
ما را نیز همین دو ذکر از مرشد خود رسیده است که بیانش اینست که حضرت سید حافظ[۲] ابراهیم بحضرت

عه۱ مراد ازین مخدوم نظام الدین قادری معروف بشیخ بهیکه و شاه بهکاری کاکوروی اند ۱۲

عه۲ بغدادی قادری پیر و مرشد حضرت مخدوم ۱۲

مخدوم فرمودند کہ تعلیم اذکار و اشغال بطالبان بدین گونہ قرار دہد و اوقات ذکر بدین گونہ
قرار نماید کہ وقت اول از دو گھڑی شب باقی ماندہ تا چہار گھڑی روز برآمدہ مشغول بذکر
باشد وقت دیگر بعد از مغرب تا فراغ نماز عشا بہمین روش مقید شدہ بلحاظ نفی از ما سوا و
اثبات ہستی حق مستعد و سرگرم ماند تا وقتیکہ غشاوہ اثنینیت از میان بردارند و نورے از
انوار معرفتش بر روے کار آرند آن زمان ذکر پاس انفاس بطالب آگہی دہد و آن ذکر
مبارک اللہ است جل جلالہ باین صورت کہ بوقت در آمدن نفس اندرونی لفظ ہو گفتہ شود
و بہ برآمدن نفس بیرونی لفظ اللہ بر زبان دل در آرد و گاہے نفس را طول دہد کہ آنرا حبس دم
گویند با بتدا رحال از دہ تا یکصد و دو صد بار و انتہاء آن از مائۃ تا الوف رساند و فوائد این
ہر قدر کہ بتجربہ اکابر جذب و سلوک در آمدہ بتحریر نیاید کہ این مقدمہ کتاب قلب است کتابت
ظاہری را اصلا دران راہ نیست و طے منازل این راہ مشروط بذکر داشتہ اند کسیکہ ازین راہ
سلامت در گذشتہ بمنزل مقصود خود رسیدہ فقط بواسطہ کثرت ذکر رسیدہ و طریق ذکر ہمین دو
طریق است کہ بابتدائے حال نفی و اثبات و بآخر کار پاس انفاس است و بس سکتے برادر این
راغوب یاد دارند و بعمل آرند کہ مرا ہم از والد خود ہم چنین رسیدہ است سابق کہ طریقہ پاس انفاس
نوشتہ ام قلندریہ است و این قادریہ یقین است کہ شما را لذت بخشد کہ شوق دارند و استعدادی
نیک یافتند اکنون تاسف بر مافات نکنند و زندگی باقی را غنیمت شمارند و صرف عبادت
دارند انشاء اللہ تعالی عاقبت شما بخیر خواہد شد در اندک توجہ بسوے مرشد فیضیاب خواہند شد
سلسلہ شما زبردست است کہ بحضرت غوث الاعظم قدس سرہ میرسد اگرچہ سلاسل جمیع
اولیاے کامل موصل بحق اند لیکن این خاندان عالیشان را شانے دیگر است کہ خود
فرمودہ اند کہ مرا مکشوف شدہ است کہ ہر کہ داخل سلسلہ ما تا قیامت خواہد بود و ے را
من شفاعت خواہم کرد و نجات وے خواہد شد
در قصیدۂ غوثیہ است ؎

وکلّ ولیّ له قدم وانّی	علی قدم النبی بدر الکمال
مریدی لاتخف الله ربّی	عطانی رفعة نلت المنال
مریدی لاتخف واش فانّی	عزوم قاتل عند القتال

ای برادر قاضی ثناء الله پانی پتی در سیف المسلول مینویسد که بعضے اولیا را ست را بکشف صریح که یکے از اسباب علم است ظاهر گشته که فیوض و برکات که از جناب الٰهی بر اولیاء الله نازل میشوند اول به یک شخص نازل میشوند و از ان شخص قسمت شده به هر یک اولیاے عصر موافق مرتبه و بحسب استعداد میرسد و هیچ کس را از اولیاء الله بے توسط او فیض نمی رسد و کسے از مردان خدا بے وسیله او درجه ولایت نمی یابد اقطاب جنوبی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بدست محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک حضرت مرتضیٰ علی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از انتشار عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هر کرا درجه ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبیٰ و بعد از وے به حسین شهید دشت کربلا پس تربامام زین العابدین پسرش محمد باقر بعد از ان به جعفر صادق

ف برائے هر ولی قدمیست و من برائے قدم نبی ام که بدر کمال است اے مرید من مترس الله پروردگار من عطا کرده است مرا بلندی که رسیدم از ان بمرتبهٔ بزرگ اے مرید من مترس از سخن بخیلین که من سخت عزم کننده در جنگ کشنده ام در کارزار ۱۲

ف متوفی یکم رجب سنه یک هزار و دو صد و بست و پنج هجری مزار در پانی پت ۱۲

ف متولد سیزدهم رجب در کعبه و متوفی بست و یکم رمضان سنه چهل هجری عمر شریف شصت و سه بقولے شصت و پنج سال مزار در نجف اشرف ۱۲

ف متولد پانزدهم رمضان نزد بعضے پانزدهم شعبان سنه سوم هجری و متوفی بست و هشتم صفر و نزد بعضے ربیع الاول روز پنجشنبه سنه پنجاه هجری عمر شریف چهل و هفت سال مزار در جنت البقیع ۱۲

ف متولد چهارم شعبان روز سه شنبه سنه چهار هجری و متوفی دهم محرم روز جمعه سنه شصت و یک مدت عمر شریف پنجاه و هفت و یا شش مزار در کربلاے معلیٰ ۱۲

ف متولد پنجم شعبان روز پنجشنبه سنه سی و سه و متوفی هیجدهم محرم سنه نود و چهار مدت عمر شصت و یکسال مزار در جنت البقیع ۱۲

ف متولد سوم صفر روز جمعه سنه پنجاه و هفت و متوفی ماه ربیع الاول سنه یکصد و سیزده مدت عمر پنجاه و شش سال مزار در جنت البقیع ۱۲

پسر موسی کاظم پسر به علی رضا پسر به محمد تقی پسر به علی نقی پسر به حسن عسکری علیهم السلام
این منصب معلی مفوض گشته و بعد وفات حسن عسکری تا وقت ظهور غوث الثقلین محی الدین عبدالقادر
جیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد
این منصب مبارک بوے متعلق شد و تا ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام این منصب بروح
مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله فرمودند
و به این بیت ترنم نمودند ؎

افلت شموس الاولین وشمسنا	ابدا علی افق العلی لا تغرب

یعنی فرو رفت آفتابهاے دیگر اولیاے کرام پیشین و آفتاب ما یعنی امام عظام همیشه بر افق بلندی
باشد غروب نشود چون امام مهدی ظاهر شود این منصب را بوے مفوض کنند و تا انقراض
زمان بوے مفوض باشد لیے برادر انکه دیگر را و شما هر دو درین سلسله مریدیم و سلسله نسب ما
نیز بحضرت غوث پاک میرسد پس هر چند گنهگارم لیکن بعفو حق را امید دارم که شفیع و حامی امتان
زبردست دارم و باید دانست که ربط سلسله مشائخ بدو قسم باشد یکے از طرف خلیفه یعنی بواسطه
مریدان که به پیران رسد دوم از طرف فرزند خلف یعنی بواسطه اولاد که آبا و اجداد میرسد پس
نوع ثانی را سلسلة الذهب میگویند و این سلسله از سلسله اولی شریف تر است پس انجا فرق
یاران و فرزندان در مراتب قیاس باید کرد هیچ رشته دیگر رگ جگر دیگر است ـه اینجا مقام فهم
من فهم است و محل حل سوال ایشان حضرت والدم میفرمودند اگر فرزندے متوجه بطرف
ارواح اجداد خود شود در روح آن بزرگ جلد بطرف وے متوجه شده کار خود نماید بخلاف دیگر

یکـه متولد هفتم صفر سنه یکصد و نه و متوفی بست و چهارم صفر سنه یکصد و هشتاد و سه مدت عمر هفتاد و چهار مزار در بغداد ۱۲
عـه متولد دهم رجب روز دوشنبه از دهم رمضان روز جمعه سنه یکصد و نود و پنج و متوفی هشتم ذی حجه روز دوشنبه ذیقعده
سنه دوصد و بست مدت عمر بست و پنجسال مزار در بغداد ۱۲
سـه متولد سیزده رجب دوشنبه روز عرفه سنه دوصد و چهار و متوفی سیوم دهم جمادی الاول روز دوشنبه سنه
دوصد و پنجاه و چهار مدت عمر چهل سال مزار در سامره ۱۲

کسے این نکته هم یاد دارند همسر ایشان که درین وقت قصد بیعت فقیر کرد در سلسلهٔ قادریه بمرید
خود او را گرفتم و تامل نکردم که درین وقت درین امر توقف نشاید که در کار خیر تعجیل باید۔
درین زمانه اکثر مردم از نعمت بیعت محروم میباشند و قدر بیعت نمیدانند نزد بعض مشائخ
بیعت فرض است و اگر نه واجب و مستحسن نقل است که در عهد حضرت شاه مینا لکهنوی شخصے
بمرد سرش می جنبید در جنازه خبر بحضرت ایشان رسید فرمودند که اشاره میکند که من بیعت نکرده ام
نام شان او پیش آنحضرت آوردند آنحضرت کلاه خود بر سرش نهادند فوراً سر از جنبیدن باز
ماند و در باب مشروعیت و ضرورت و فوائد بیعت فقیر بشرح و بسط تمام در کتاب اسناد المشیخت
نوشته است درینجا دو چهار فائده ازان نوشتن مناسب افتاد لهذا می نویسیم باید دانست که
از فوائد بیعت یکے آنست که در وقت بیعت مرید توبه از جمیع گناهان میکند و التائب
من الذنب کمن لا ذنب له چون مرید در ارادت و توبه مستقیم آید هر گناهے که قبل ازان
کرده بود ازان ماخوذ نخواهد شد بسبب این توبه پس خلق را باید که بر گناهان ماضی او عیب نگیرد
که وے از گناهان ماضی پاک شده است دوم آنکه در حق بے پیره وارد است من لا شیخ
له فشیخه الشیطان چون سراج الدین بدایونی از سلطان المشائخ درین باب پرسیدے
گفت این قول مشائخ است بعده فرمود که درویشے کامل هر کرا دیدے که پیوند با کسے ندارد
گفتے که این کس در پله کسے نه بسته است درین میان میر حسن دهلوی سوال کرد که معنی آن چیست
فرمود هر که با پیرے پیوند میکند هر چه از وے بوجود می آید فردائے قیامت اعمال او را به پله پیر
او نهند و از و پرسند بعده فرمودند که خود را به پله کسے بستن رستن است از عذاب دنیا و آخرت
نقل است که در همسایه خواجه معین الدین چشتی در اجمیر مردے از مریدان خواجه عثمان هارونی بود که

سله کسیکه او را شیخ نیست پس شیخ وے شیطان است ۱۲ عسه متوفی بست و سوم صفر سنه ٨٨٤ و نزد بعضی سنه ٨٨٥ مزار در لکهنؤ ۱۲
عسه متوفی سنه هفت صد و پنجاه و هشت هجری مزار در بنگاله ۱۲
سه متولد سنه پنج صد و سی و هفت و متوفی سنه شش صد و سی دو دو یا سه مدت عمر نود و پنج سال مزار در اجمیر ۱۲
الفه متوفی سنه شش صد و هفتاد هجری هفتدهم شوال مزار در مکه معظمه ۱۲

هر دو خواجه صاحب همراه جنازه تا گور رفتند چون مردم دفن کرده باز رفتند خواجه بر قبرش مراقب نشست زمانے نگذشت که رنگ خواجه زرد شد همدران ساعت باز بحال شد سبب آن کسے پرسید فرمود خود را به پاے کسے بستن نیکو چیزے است وقتیکه این را در گور کردند بلا که عذاب رسیدند همدران میان پیر من حاضر آمد و طپانچه بر روے فرشتگان زد و گفت برین عذاب مکنید که مرید من است فرشتگان را حکم شد که از خواجه بگوئید که این کس برخلاف تو بوده است فرمود راست است اما خود را به پلهٔ من بسته است پس فرشتگان را حکم شد که دست از مرید خواجه باز دارید و بگوئید که من او را بدو بخشیدم پس بلا شبهه پیران شافع مریدان خود میشوند اگر خود کامل نه باشند پیران پیر ایشان بوده باشد درین مقامات حکایات بسیار بود ننوشتم والسلام فقط۔

مکتوب پنجم دربیان ضرورت مرشد در سلوک و فوائد صحبت مرشد و ذکر مسئلهٔ وحدت وجود و فرق وجود و شهود و اقسام توحید

محب فقرا مقبول حق برادر صاحب عزیز دلها مجمع خوبیها شیخ عاشق علیخان بهادر سلامت از فقیر حقیر بعد از دعاهاے خیر کثیر و حصول مدعاے ما فی الضمیر مکشوف خاطر باد الحمد للہ که تا تحریر خیریت فقیر مع وابستگان حاصل و خیریت ایشان مطلوب محبت نامه بدست شیخ نجیب اللہ رسید خوشوقت گردانید آنچه از شوق و ذوق خود بطرف تصوف نوشته اند اللهم زد و لا تنقص صحت فهم و عقل است که قدردان پیر و صوفیه صافی اند در هفتاد و دو ملت فرقه ناجیه همین است که این فرقه را با کسے نزاع و جدال نیست خواجه خورد میفرمایند سید هر فرقه با فرقه دیگر در نزاع و جدال است الا اهل وحدت که وے با همه یکے است گو کسے با وے موافق نیست پس مطالعه کتب این فرقه بسیار مفید است در طریقت کلام حضرت حجة الاسلام مثل کیمیاے سعادت و منهاج العابدین و زاد الآخرت و در حقائق کلام حضرت شیخ محی الدین ابن عربی و در فنا و نیستی کلام حضرت غوث الثقلین رضی اللہ عنه که حضرت والد ماجد قدس سره در تصوف تصانیف همین سه بزرگان را

بسیار پسند میکردند و میفرمودند که کلام ایشان سالک را مفید است فقیر کتابے در اقوال صوفیه
جمع کرده است مسمی به مقالات صوفیه این یک کتاب کافیست اگر منظور باشد برخوردار
امیر حسن سہل را بنویسند که نقل آن کنانیده نزد شما رسانند آنرا در مطالعه داشته باشید و از دیدن
بسیار کتب بخلاف طبیعت پریشان میشود هر کسے موافق خود سخنے میگوید طالب حق را همین
قدر باید که بر طریقهٔ اهل سنت و جماعت بوده مشغول بذکر و فکر باشد داوقات عمر بذکر و
فکر صرف نماید ؎

لنگ لوک و خفته شکل و بے ادب
سوے او می خیز و او را می طلب

لیکن درین راه مرشد شرط است تا وقتیکه مرشد رو بروے خود سلوک نکناند از نفس و شیطان
ایمنے نیست که از راه می برند دقائق این از کتاب منهاج العابدین باید دریافت و از درس
کتب هیچ نمیشود آنچه از صحبت مرشد میشود چنانچه شاه عاشق اللہ[1] مرحوم که از یاران حضرت قبله[2] بودند
می گفتند که من همراه حضرت صاحب قبله در درگاه روزے بحضور حضرت شاه باسط علی
قلندر رحمة اللہ علیه بودم فرمودند که اے فقیر عارف باللہ از تو می پرسم که اگر ترا کتابے در پختن طعام بدست
آید تو آن را دیده طعام لذیذ و خوب چنانکه در ان نوشته است میتوانی پخت عرض کردم نه
فرمودند اگر چندے بصحبت باورچی باشی و بچشم خود پختن طعامها به بینی بعده میتوانی پخت
عرض کردم آرے فرمودند پس همچنین است صحبت استاد پیر و بخدمت عارف باللہ بگذار و
جلدی مکن که از آتش تیز دیگ را می شکند آهسته آهسته پخته خواهی شد پس صحبت استاد درین کار
ضروری است استاد کجا جاے حسرت است که در حضوری پیر قدر و شوق نمیشود بعده حسرت
می آید لیکن چه باید کرد دوهرهٔ هندی حسب حال یاد می آید ؎

چڑیا موری سیلی بھی دھیسا چپانڈا کاٹڑن
آئے ون گوسنے گے کا پھر گھر جاؤن

[1] متوفی بست و هفتم رمضان سنه یکهزار و دو صد و شصت و سه قبر در کلکته ۱۲

[2] متوفی چهارم رمضان روز یکشنبه سنه یکهزار و دو صد و بست و یک مزار در کاکوری تکیه شریف قریب زینه مسجد ۱۲

آنچه شنیدیش بخیال فقیری آید اینست مراد از چولیا اعمال است که لباس روح میشود یعنی قائل وقت پیری فهمیده میگوید که اعمال من ناقص اند دعو بیا که مراد از مرشد ویست از ین عالم انتقال کرده است و وقت مرگ رسید پس بچه لباس آنجا روم چون معامله اینست پس شب و روز صرف اوقات در کار نیک باید کرد و دنیا را بجا صرف باید کرد حقوق الله و حقوق العباد که از ایشان متعلق باشند ادا باید کرد و جوارح را در عبادت شبانه روزی بقدر طاقت صرف باید کرد و دل را در یاد حق مصروف باید داشت خواه بتصور خواه بمشاهده و تصور وحدت وجود مفید تر است از همه تصورات باید دانست که حق درون و برون من ساری است چنانچه گل در کوزه که کوزه اعتبار محض است صورت نوعیه را کوزه میگویند در حقیقت همه گل است کوزه جز نامے نیست چنانچه حضرت شاه باسط علی قلندر در مثنوی[عــه] خود میفرمایند ؎

کن بدین گونه تصور دمبدم	من نیم یار است از سر تا قدم

پس این تصور کافی است و مسئله وحدت وجود حق است همه صوفیان برین رفته اند مگر کسانی زین زمره مشهود می بودند یکے ابو الحسن[عــه] خرقانی دوم علاء الدوله سمنانی سوم مجدد الف ثانی باقی حضرات هر خاندان همین مشرب عالی داشتند و حب حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه ضروری است که هم از اولاد آنحضرت اند و هم سلسله مشائخ ولایت ما با آنحضرت میرسد چگونه مراحب آنجناب نباشد شما در تعصب مذاهب گرفتار نباشند و تحقیق بسیار از کتب نباید کرد آنچه مذهب حنفیه است بران باشند باقی صرف در کار حق نمایند روزے حضرت شمس الدما از پیر و مرشد خود پرسیدند که اگر حکم شود من تحقیق حدیث وغیره نمایم فرمودند چه حاصل نتیجه غیکه از دا نشستن دست و پا و دیده بهمان طریق باش و باقی در یاد حق صرف کن که طالب را التفات باین قسم نباید کردن که مقصود دیگر است قول مرتضوی است العلم[عــه] نقطة کثرها الجهال و این نقطه علم معرفت

عــه علم النقطه است که افزوده اندیشه را جاهلان ۱۲ عــه مراد ازین مثنوی کشف الرموز است ۱۲

عــه متولد سنه سه صد و پنجاه و دو و متوفی دهم محرم روز سه شنبه سنه چهار صد و بست و پنج مدت عمر هفتاد و سه مزار در خرقان ۱۲

حق است که بنده را بباید که نسبت خود را که با مولی است بشناسد پس بران ساکت گردد یعنی بداند که من جزئی از اجزای کل ام تمام عالم را همچنین داند چنانچه بزرگی فرموده ؎

حق جان جهانست و جهان جمله بدن — ارواح و ملائکه حواس این تن
افلاک و عناصر و موالید اعضا — توحید بود همین و باقی همه فن

ای برادر توحید کوچهٔ تنگ است و شریعت شاهراه در کوچهٔ تنگ هر یک راگذر نباشد و در وی جز خواص نتوان رفت و در شاهراه همه کس میتوانند رفت پس فهمید توحید بسیار مشکل است اکثری در توحید ملحد شده اند و ترک شریعت کرده اند کسی را که بر شریعت استقامت بود وی را موحد میتوان گفت حضرت حسین بن منصور حلاج باوجودیکه انا الحق میگفت هر روز پانصد رکعت نماز نفل ادا میکرد شخصی پرسید چون شما خود حق اید پس عبادت برای کیست فرمود که عبادت خود میکنم یعنی در مرتبهٔ اطلاق معبودم و در مرتبهٔ تقیید عابد نه مثل ملحدان که همه حق میگویند و از شرع منحرف اند پس بهتر همین است که بر شرع مستعد باشد و بر عبادت حریص و از معصیت و خلاف شرع محترز باشد و توحید دو قسم است یکی حالی و یکی قالی حالی آنکه در تمام عالم یک وجود بیند و همه صفات و افعال را نسبت بحق کند یعنی هیچ موجودی را غیر حق نپندارد و هر فعلی و صفتی که از عالم صادر شود بحق نسبت کند و نشانش آنست که اگر کسی با وی بدی کند از وی آزرده نشود و داند که حق کرده است ؎

هنوز اندکی شرک پوشیده هست — که زیدم بیازرد و عمرم بخست

و اگر کسی با وی سلوک نماید داند که از حق است به بنده نسبت ندهد اگر چنین فهمد و حال ندارد در توحید کاذب است که التوحید[1] اسقاط الاضافات این مسئلهٔ دقیق است حضرت والد ما قدس سره میفرمودند که علم و فهمید توحید بس مشکل است مدتی باید که به صحبت استاد کامل و محقق گذارند غرض در سلوک بی پیر و استاد گذاره نیست ؎

صحبت مردان اگر یک ساعت است — بهتر از صد خلوت و صد طاعت است

[1] توحید ساقط کردن نسبتها را گویند ۱۲

پیر را بگزین که بی پیر این سفر / هست بس پر آفت و خوف و خطر
پیر باید راه را تنها مرو / وز سر عمیان درین صحرا مرو
پیر مالابد براه آمد ترا / در همه کاری پناه آمد ترا

درین زمانه نه پیران اند نه مریدان بزرگی از بزرگی دیگر درخواست مریدی کرد
گفت اگر پیر خواهی بفرستم مرید ناپیداست هرگاه که در آنوقت مرید صادق نایاب بود پس
درینوقت معلوم و چون درین زمانه مرید رسمی هم کمیاب است پس مرید حقیقی کجا و همچنان حال
پیران است در اوصاف پیران و مریدان کتابی نوشته ام مسمی بشرائط الوسائط شاید
جزوی از آن نزد برخوردار علی حسین باشد باید دید غرض درین باب چه گویم و چه نویسم
خدا شما را هدایت دهد مرشد خود را یاد کنید و متوجه بروحانیت شوید انشاء الله تعالی فیضیاب
خواهید شد بالفعل همین قدر برای نجات کافی است که از عبادت مالی که زکوٰة و صدقه است
قاصر نباشید و از عبادت بدنی که صوم و صلوٰة فرائض و نوافل است قاصر نشوید و همیشه خود را
عاصی و گنهگار پنداشته باشید و بروقت فرصت بذکر و فکر گذرانید من[1] طلب جد وجد
خدا اگر شما را طلب صحیح داده است ره بجای خواهید برد و محروم ازین دولت نخواهید ماند
بسا سخن است که تعلق از مشافهه دارد مقلدم نه محقق آنچه از والد خود دیده و شنیده ام اگرچه
بران عامل نیستم مگر بدولت صحبت آنحضرت این قدر علم دارم که در نیک و بد امتیاز
میتوانم کرد زیاده ازین چه نویسم حق تعالی ما را و
شما و جمیع برادران مسلمانان را هدایت
دهد و عاقبت بخیر کند
والسلام
فقط

[1] هر که طلب کرد و کوشش نمود بیافت ۱۲

مکتوبات حضرت شاہ تقی علی قلندرؒ بنام حضرت شاہ علی احمد خیرآبادیؒ

مکتوب اول در بیان اینکہ لبس خرقہ فقر بلا اجازت یا الباس شیخ درست وجائز نبود

محب الفقراء مقبول حق برادر صاحب شاہ علی احمد عرف حبیب انور شاہ صاحب سلمہ از فقیر سراپا تقصیر تقی علی بعد سلام مسنون ودعاہاے فلاح دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت مرقومہ ۲۵ فروری روز چارشنبہ بہ نہم ذی الحجہ رسیدہ بہ مندرجہ آگاہ ساخت اللہ تعالیٰ دلِ نورِ محبت ہمیشہ با جمعیت ظاہر و باطن دارد دریافت کیفیت مزاج مردم خانہ قلندرؒ صاحب مرحوم ومغفور وقبول کردن شان تجویز فقیر باعث کمال خرمی خاطر گردید کہ بر بندہ نوازشہا فرمودند و مصلحت وقت چنان بودہ است حال معذوری فقیر باین درجہ رسیدہ است کہ تا مسجد از خود بہزار تکلیف میرود اگر گاہے بطلب دستی و مزید اصرار در قصبہ کاکوری بسواری میانہ میرود چندان دوران سر عارض میگردد کہ سخت متاذی ومتالم میشود اگر گرفتار این بلا نمیبود حاضر شدن بر آستانہ مرشدان خصوصاً بتقریب تعزیت فخر دارین خود میدانست مگر حرمان ازین دولت شاید برائے مصلحتے باشد ونقل وحرکت از تکیہ شریف درین حالت مرضی حضرات طیبات

ــــہ خلف اصغر وخلیفہ حضرت شاہ تراب علی قلندرؒ کاکوروی ولادت ایشان درماہ رجب سنہ یکہزار ودو صد وسیزدہ ہجری شد کتب درسیہ از عم خود حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندرؒ واز برادر بزرگ خود حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندرؒ وملا محمد مستعان کاکوروی وملا محمد عظیم اصفہانی خواندند بجملہ علوم ظاہری وباطنی سرآمد علماء وفقراء زمانہ بودند وفات بعمر ہفتاد وہفت سال بہ ہفتدہم رجب روز چارشنبہ سنہ یکہزار ودو صد ونود ہجری گردید مزار اندرون حریم روضہ والد خود بطرف مشرق است حالات تفصیلی در مواہب القلندر وحوض الکوثر ونفحات العنبریہ باید دید ۱۲

ــــہ بن حضرت شاہ کبیر انور قلندرؒ از نبائر حضرت مخدوم شیخ سعد خیرآبادی بودند اجازت وخلافت علاوہ والد خود از حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثالثؒ عرف حاجی میان لاہرپوری وحضرت شاہ تقی علی قلندرؒ کاکوروی میداشتند وفات ایشان در سنہ یکہزار ودو صد ونود وپنج شد مزار در محلہ رکابگنج من محلات خیرآباد ضلع سیتاپور است ۱۲

ــــہ مراد ازین حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثالثؒ عرف حاجی میان لاہرپوری اند ۱۲

قدس اللہ اسرارہم نیز معلوم نمیشود واللہ اعلم باسرار اولیائہ[1] وطریق جانشینی بدستوریکہ
معمول اینجا است و ہمیشہ شدہ است باید کرد تا باعث قیل وقال کسے نشود کہ عوام از قانون
مقررہ مشائخ طریقت آگاہی ندارند درین صورت ہمان باید کرد کہ آن برادر نوشتہ اند بعد
ازان صاحب سجادہ را مشورہ باید داد کہ برائے دو چہار روز عزیمت این طرف فرمایند
تا آنچہ موافق قاعدہ وقانون مشائخ است بجا آوردہ شود چرا کہ لبس خرقہ مشائخ بدون لباس
یا اجازت صاحب خرقہ کہ سلسلہ الباس او با آنحضرت صلعم ثابت و متحقق نبود درست نیست
لہذا تکلیف گوارہ کردہ ہمراہ آن برادر اینجا تشریف آرند تا تکمیل جملہ امور بعمل آید و مثال اجازہ
نامہ ہم نوشتہ دادہ شود و آنچہ از پیران طریقت امانت است تفویض آن بعمل آید کہ ہر چہ درکیسہ
ماگدایان است ازان سرکار است باقی خیریت است مولوی رکن الدین صاحب مضمون خط
فقیر بعد تبلیغ سلام عرض کردہ شود بجملہ برادران طریقت سلام خوانند از برخوردار مولوی شاہ
علی اکبر سلام نیاز قبول باد فقط الراقم محمد تقی علی ۹ ذیحجہ روز چہارشنبہ ۱۲۹۶ھ -

مکتوب دوم درانیکہ زیارت اکابر دین باعث برکت است

محب الفقرا مقبول حق برادرم شاہ علی احمد صاحب سلمہ از فقیر سراپا تقصیر تقی علی عفا اللہ
عنہ بعد سلام مسنون و دعاہائے حصول مقاصد دارین واضح باد کہ صحیفہ محبت در عین انتظار
بعد مدتے رسید باعث مسرت و رفع نگرانی خاطر شد الحمد للہ علی ذالک آنچہ در خصوص عزیمت
زیارت اکابر دین و پیشوایان راہ یقین نوشتہ اند بسیار مناسب ہمراہ مولوی رکن الدین صاحب
انسب کہ حضوری بر آستانہائے بزرگان موجب فیوض و برکات موفور است علمار دین ہمچنین
سفر را سفر دین می نویسند بہر کیف این عزیمت محض خیر و صلاح است از قلندرپور و جہ پور و
الہ آباد ہر جا کہ خواہند حاضر شوند خصوصًا در ایام عرس کہ شرکت در اعراس پیران نزد اکابر مشتبہ

[1] وخدا داندہ است اسرار اولیائے خود ۱۲

از اہم مہمات است بروقت معاودت اگر از راہ کاکوری بوطن خود رسند خوب تر باشد کہ زیارت پیران و ملاقات فقیر در ضمن آن مفت است و ضبط اوقات و حسن معاملات مولوی صاحب کہ نوشتہ اند دریافتہ خیلے مسرت شد چہ غرض از اختیار طریقہ ہمین اتباع شرع شریف و ترویج دین متین و اعلاء کلمۃ الحق است ظاہر با شریعت و باطن با حقیقت باید داشت و از غفلت و ابناء غفلت پرحذر باید بود کہ عمر قلیل و سفر طویل است ہر قدر کہ درین دینداری و احتیاط و ہوشیاری گذرد دولت پایدار دانند و نتیجہ محض سعادت انگارند زیادہ چہ نویسد عند الملاقات اذکار قلندریہ ہم بمولوی صاحب تعلیم کردہ خواہد شد والسلام از برخوردار مولوی شاہ علی اکبر سلام مسنون و این خط بمطالعہ مولوی صاحب ہم رسانند فقط ۱۷ رجب ۱۲۸۸ھ

مکتوبات حضرت شاہ علی اکبر قلندر بنام مولوی حکیم حبیب علی

مکتوب اوّل در طریقہ پاس انفاس و شغل برزخ وغیرہ

محب الفقیر المقبول حق شفیق مطلق جامع علوم معقول و منقول جعلکم اللہ من علماء الفحول از فقیر پر عجز و تقصیر بعد دعاہاے کثیر و تیسیر امور عسیر خلاصہ تحریر اینکہ محبت نامہ لطف ختامہ مورخہ ۲۹ شوال بتاریخ چہارم ماہ حال باین شکستہ پر و بال رسید از ہر حرفش بوے رافت

۵ خلف و خلیفہ جانشین حضرت شاہ حیدر علی قلندر ولادت ایشان سیازدہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دوصد و چہل و نہ شد کتب درسیہ از عم بزرگوار خود و اجازت علم حدیث از حضرت شاہ آل احمد محدث پھلواروی تحصیل نمودند اجازت و خلافت از والد نامدار و عم بزرگوار خود و حضرت شاہ علی اکبر قلندر الہ آبادی نبیرۂ حضرت کلید عرفان مید اشتند وفات ایشان بعمر شصت و چہار سال بہ ہفدہم رجب روز چہارشنبہ سنہ یکہزار و سہ صد و چہاردہ شد روضہ منورہ ایشان اندرون حریم روضہ جد بزرگوار خود جانب مغرب است حال تفصیلی بنفحات العنبریہ باید دید ۱۲

۵ ابن حکیم مشتاق علی از نبیرگان حضرت شاہ پیر محمد قلندر بودند ولادت ایشان پنجم جمادی الاول سنہ یکہزار و دوصد و شصت و چہار شد بعمر ہفدہ سالگی از تعلیم علوم فراغ یافتند و بعد ازان شش ماہ کتب طبیہ تمام و کمال خواندند عالم باعمل و زاہد و متقی بودند بعمر شصت و چہار سال بہ بستم پنجم ذیقعدہ سنہ یکہزار و سہ صد و سی ہجری در شہر اٹاوہ وفات یافتند ۱۲

بمشام رسید و هر فقره بر حسن ارادت و خوبی استعداد سامی خرمی بخشید اللّهم[1] زد و لا تنقص
واهب العطایا بآرب دلی و مطالب قلبی رساند ازین هیچ کاره بجز دعا چه آید. تمامه حضرات مشائخ
کرام برین اتفاق دارند که شغل پاس انفاس اگر نصیب گردد دوام آگاهی بخشد و سلطانی رسانَد
مدار حیات صوری بر آمد و رفت انفاس بوده هر نفسیکه بیاد الٰهی گذرد و آخرین انفاس باشد
زہے سعادت مقصود از ریاضات شاقه همین دوام آگهی است طریق کسب آن بدین طور است
که بر وقت کشیدن دم گوید لا اله بتصور اینکه جز اله موجودے نیست هر چه هست وجود حق است
یعنی در کشیدن و گذاشتن دم تصور این معنی و الفاظ کند حضرت قدس سره العزیز ارشاد میفرمودند
که در وقت پاس انفاس نمودن تصور نماید که اندرون و برون من الله است بلا حلول و اتحاد همچو
ژاله و آب که درون و برون ژاله جز آب نیست و در جمیع اذکار و مراقبات برزخ مرشد فوت نشود
صورت مرشد که بظاهر دیده میشود مشاهده حق است در پردۀ آب و گل و صورت مرشد که در خلوت
نمودار میشود مشاهدۀ حق است بے پردۀ آب و گل اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهٖ[2] و مَنْ رَاٰنِی
فَقَدْ رَاَی الْحَقَّ این تصور اگر ملکه گردد فتوحات غیبی از درون شیخ در دل طالب ریزد مراقبه تنزیه
بعد مراقبه توحید است ورنه بعد افاقه جز حسرت نایافت یافته نمیشود حضرت سلطان الاولیا
قدوة الاصفیا مولی الاعاظم حضرت شاه محمد کاظم قلندر قدس سره مراقبه هفت رنگی که دران مراقبه
توحید نیز هست و هم مراقبه تنزیه باین طور ارقام فرموده اند که انسان مظهر و آئینه ذاتی است که
جامع جمیع صفات است و صفات را حدے و نهایتے نیست و اصول همه صفات هفت اند و باقی
فرع پس ذات بدین اعتبار همه ساریست بے حلول و اتحاد بلکه چون ظهور شما در آئینه و بوقت توجه بقلب
هیچ خطرۀ نیک و بد را راه ندهند و در وقت آمدن خطرات حق را دران بے لحاظ تعینات ببینند ؎

حباب کا تو ظهور و بطون دریا ہے	اُسی سے نکلا اُسی میں حباب ڈوب گیا

از الوان و اشکال نترسند تاریکی و تیرگی از تجلیات است سالک را همین حالات پیش می آیند

[1] خدایا بیفزا و کم مکن ۱۲ [2] بیشک الله تعالٰی بیافرید آدم را بصورت خود و هر که مرا دید پس حق دید ۱۲

حتے الامکان در احضار برزخ وقیامش کوشند اقرب طرق وصول بحق از طرق ثلثہ ہمین بودہ حضوری برزخ درین اوقات دلیل بر خلوص ارادت و اخلاص عقیدت حقہ سامی بودہ باقی کوا ئف اینجا بدستور بجز دعاے استقامت بر جادہ شریعت و حسن خاتمہ آرزوے ندارم والسلام۔

مکتوب دوم در اینکہ رؤیا صادقہ نتیجہ اعمال صالحہ اند و تصریح الوان انوار

محب الفقرا مقبول حق جامع علوم عقلی و نقلی شفیق دلی برادرم مولوی حبیب علی صاحب حفظہ اللہ عن النوائب از فقیر ہمہ عجز و تقصیر بعد المسنون خلاصۃ المضمون اینکہ از دم دوری صوری و مہجوری ضروری تعلق خاطر دارم و بدعاے انشراح خاطر و صلاح و فلاح باطن و ظاہر میگذارم بعین انتظار صحیفہ محبت وثیقہ یکے بعد دیگرے طرح وصول ریختہ دلم خوش کردہ خوش باشند و بکام دلی رسند مضمون خیر مشحونش رسیدم رؤیاے صادقہ از نتائج اعمال صالحہ برادر بودہ و از حسن استعداد و تہذیب اوقات آن جامع البرکات خبر میدہد ہر فقرہ شرح طلب بود الا بحوار مالا یدرک کلہ لا یترک کلہ حرفے از بسیارے و مشتے از خروارے بصفحہ قرطاس ہمچو اعمال خود سیاہ نمودہ سپیدہ روئی مینماید بدانکہ چون سالک در ریاضت نفس و تصفیہ قلب مشغول شود او را ہر ملک و ملکوت عبور پدید آید و در ہر مقام مناسب حال و قائع کشف افتد گاہ بجوا صالح گاہ بصورت واقعہ غیبیہ رو نماید و منور بنور الٰہی بود و این جز مومن و ولی و نبی را نبود و در حدیث آمدہ کہ از نبوت جز مبشرات نماندہ کہ آنرا مومن بیند اما الوان انوار بحسب مقام رنگے دارد چون ظلمت نفس کمتر شود نور سرخ بیند چون نور روح غلبہ گیرد زرد بیند چون نور روح با صفاے دل امتزاج گیرد نور سبز بیند چون دل تمام صافی شود ہمچو نور خورشید بیند بکمال شعاع کہ نظر بران ظفر نیابد پس شیخ کامل بمقام مشاہدہ رساند و بہ تجلیات حق متحقق گرداند باید کہ بقدر امکان محافظت اوقات و اوراد دارند خلاصہ اینکہ آن شفیق استعداد نیک

سلہ ہر کہ در دریا بحبابہ اش گذارد ہمہ را ۱۲

دارند سعید و صالح اند از مقام خود نیز جاے دیگران آگاه نموده شدند بدین مقام مشرف و بدین حالات مشرف شدند نتیجہ اعمال صالحہ بودہ کہ نمودہ دولت کونین و نعمت دارین نصیب باد بتوجہ وجیہ حضرات مشائخ کرام بدین بشارت بشر شدند عبور بر حالات و کشف مغیبات و دولت است عظیم و نعمتے جسیم از ماه رمضان الی الآن خیال آن خوشحال اکثر میماند و انشراح و انبساط لاحق میگردد محمدی المشرب حیات ابدی یافته اند و دولت سرمدی دارند و از عالم برزخ ہمان تصرف جاری دارند کہ بعالم شہادت بفضل باری داشتند اللہ تعالیٰ حافظ و معین است بجز دعاے حصول مدعا چہ بر طراز د والسلام۔

مکتوب سوم در تعلیم مراقبہ براے قطع علایق

محب الفقیر المقبول حق فاضل نبیل عزیز جلیل حبیبی و خلیلی مولوی حبیب علی اوصله ربہ الی ما احبہ و ارتضاہ وحماہ عما سواہ از تراب اقدام قلندران کرام کفش بردار عتبہ بوسان حیدریان اعلی المقام اصغر انام اکبر نام پس از سلام مسنون و دعاے صلاح و فلاح مشحون واضح باد عرصہ گذشتہ کہ قطعہ محبت نامہ یافتم بدیدہ و دل نہادم و بیاد عزیز شاد شدم بعدہ محبت نامہ دیگر ذریعہ شیخ شاہد علی صاحب و صول ریخت از نوید خیریت قرین طمانیت و تسکین گردانید فقیر باعذار باردہ و اہیہ از ترسیل پاسخش قاصر ماندہ بر خود نفرین نمودہ بفحواے العذر عند کرام الناس مقبول[۱] مستغفر شدہ محرک خامہ شدم ہر مضمونیکہ از کوائف خود نوشتند بجا نمودند برادرم لطیفہ قلبیہ را مثل دریاے ناپیدا کنار تصور نمودہ باشند آب کثیر ہرگز از افتادن خس و خاشاک ناپاک نگردد ہمچنان از آمدن خطرہ روبیہ ہرگز قلب صافی آلودہ نہ گردد الا از کمال صفا و جلا انقباض البتہ سخت مولم میشود باید کہ نظر بر واللہ خلقکم وما تعملون[۲] نمودہ بمقتضاے کان امر اللہ مفعولا لحاظ کردہ خود را مجبور دانستہ باشند

---

[۱] عذر نزد بزرگان خلق مقبول است ۱۲ [۲] پیدا کرد خدا شما را و ہر چہ عمل می کنید آن را ۱۲

حضرات صوفیاے کرام مراقبہ برائے قطع علائق وعوائق وتجرد تام وسکر وصحو فرمودہ اند کہ معنی
آیۃ کل من علیہا فان ویبقی وجہ ربک ذو الجلال والاکرام یا معنی ان الموت الذی
تفرون منه فانه ملاقیکم یا معنی اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج
مشیدۃ در خیال دارند باین طور کہ خود را مردہ انگارند وخاک شدہ کہ ہوا ہر جا کہ میخواہد می
پراند وآسمانہا وزمینہا پارہ پارہ شدہ وہر چیز را ہیئت وترکیب فاسد شدہ وذات رب
را باقی وموجود داند الحمد للہ آن عزیز استعداد کامل دارند از ضعف قلب البتہ گاہ بگاہ
کیفیت قبض لاحق دارند ارحم الراحمین رحم فرماید وبتصدق پاک مردان از این قبض رہانیدہ
فائز بمطلب گرداند والسلام بخدمت تمامہ احباب واصحاب طریقت نام بنام سلام گذارند فقط

مکتوب چہارم در تعلیم مراقبہ تنزیہہ

محب الفقراء مقبول حق شفیق مطلق عزیز دلی مولوی محمد حبیب علی سلمہ اللہ الولی
از تراب اقدام قلندران کرام خاک درگاہ عالیجاہ حیدریان اعلی المقام خستہ وناکام فقیر
اصغر انام علی اکبر برائے نام پس از سلام خلت التیام مدعا نگارم الحمد للہ نوید ترقی ظاہری
شنیدم خورسند شدم شکر ایزدی بجا باید آورد ومنتظر فلاح باید بود صحبتے وارادتیکہ بآستان
ملائک پاسبان دارند ظہورش شدنی حسن ارادت باعث نجات کونین است وقت فرصت
در تنہائی مراقبہ تنزیہہ نمودہ باشند بدین طور کہ بجمع ہمت متوجہ قلب صنوبری شوند کہ ہیچ خطرہ
از نیک وبد آمدن ندہند وآنجا لحاظ ہیچ مفہومے نکنند وپیوستہ بدان جانب بمحبت مفرط متوجہ
باشند چنانچہ کسے معشوقے را بیند یا آوازے خوش یا بوے لطیف شنود یا بوید وہمگی متوجہ
او گردد ہمین طور متوجہ بدل باشند واین مراقبہ را مراقبہ ذات بحت نیز گویند ودر نقشبندیہ

سلہ ہر چیز کہ بر زمین است فانی است وباقی خواہد ماند ذات پروردگار تو کہ صاحب جلال وبزرگیہا است ۱۲
سلہ مگر یزید از مرگ حالانکہ او پیش خواہد آمد شما را ۱۲ سلہ وہر جا کہ باشید موت شما را خواہد دریافت اگرچہ در بروج مستحکم باشید ۱۲

این مراقبہ را تعبیر بیاد داشت کنند و این مراقبہ بدون فنائے قلبی نیز استحکام یابد سالک را ہیش
ازین رسائی نہ حضرت قدس قدس سرہٗ نور اللہ مرقدہ غریق ہمین مراقبہ بودند کہ حضرت جدی
و مرشدی قدوۃ الاعاظم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر میفرمودند کہ چون حضرت پیر و مرشد
این مراقبہ را ارشاد کردند فرمودند کہ زیادہ ازین مراقبہ نہ بعد ازین در خیال بود کہ اگر از جناب
رسالتمآب صلعم ملازمت میسر آید پرسم چون بفضل خدا میسر آمد مذاکرہ این معنی شد فرمودند
ازین توجہ عالی تر توجہے نیست انتہٰی در حق این احقر دعا نمایند کہ ربقۂ تقلید آبائے کرام
در گلو باشد و بزمرۂ غلامان غلام حضرت مرشد برحق محشور شوم ہر چند اعمال زبونم دستوری
نہ میدہد اما بارشاد حضرت اعتماد نمودہ گوشہ گرفتم چہ عجب کہ بمقصود رسم ع بر کریمان کارہا
دشوار نیست والسلام۔

مکتوب پنجم در بیان قبض و بسط

محب الفقرا مقبول حق محب شفیقی و خلیلی برادرم مولوی حبیب علی سلمہ اللہ الولی ؏
از تراب اقدام حیدریان اعلی المقام اصغر الانام بعد السلام خلاصۃ المرام اینکہ نامہ نامی و
صحیفہ گرامی رسید بمضمونش رسیدم از بس دلم شاد گردید انچہ از عروض و لحوق قبض مرقوم بود
دریافتم بدانید کہ قبض و بسط ہر دو صفت از احوال قلب اند کہ عارض میشوند قلب را
بواسطہ محبت اگر محبوب بدست آمد دل منبسط گردید والا منقبض حضرات مشائخ میفرمایند
کہ تا دل تحت حجب نورانی مغلوب است قبض و بسط است چون ترقی کرد نہ قبض است
و نہ بسط در بسط نفس را لذت است و در قبض رنج و مصیبت چون قبض طاری شود از دو
حال خالی نیست بے سبب یا بسبب اگر سبب معلوم نباشد باید کہ تسلیم کند و نفی از خود
نخواہد زیرا کہ اگر در نفی آن کوشد شاید کہ زیادہ شود و اسباب قبض سہ اند یا گناہے یا

؎ مراد ازین حضرت مولانا شاہ حیدر علی قلندر اند ۱۲

یا دنیاے رفتہ یا ظالمے جفا کردہ چون ازین اسباب سہ گانہ قبض عارض گردد استغفار
واستعاذہ و تسبیح و درود و غسل و وضو بر وضو و استمداد از روح پر فتوح مرشد برحق کند
فلاح یابد حضرت جدی و مرشدی نور اللہ مرقدہ میفرمودند کہ قبض و بسط ارباب سلوک
را بود مخصوص بمبتدی نیست بلکہ منتہی را نیز بود لیکن ہر جا بطور دیگر است در مبتدی باعتبار
وجدان و فقدان مطلوب بود بحسب طلب وے و در منتہی نسبت با عروض مخالفت طبیعت است
مولانائے اعظم مخدوم اکرم حضرت شاہ محمد کاظم قلندر میفرمودند کہ در ابتدائے حال ما را
قبض طاری میشد از پیر و مرشد برحق عرض کردم امر بغسل و استغفار میفرمودند دفع میشد یکبار
قبض طاری شد چون بحضور حضرت مرشد حاضر شدم ہجوم حاضران بود فرصت عرض نیافتم
آخر مشیت بخطرہ شد کتابے کشادہ مقامے برآوردہ فرمودند این را ملاحظہ کن دران کتاب
احادیث نبوی کہ در خطاب حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ واقع شدہ بودند نوشتہ
بودند باین مضمون کہ یا علی چون بینی کہ دل تو در فلان کار می چسپد بدانکہ آن وقت از خدا
غافل ہستی آنرا بگذار و بکار دیگر مشغول شو چون بینی کہ دل در کتابت یا کلام کردن یا کتاب
خواندن راغب است بدانکہ آن وقت از خدا غافل ہستی چون درین اسباب تامل نمودم
معلوم شد کہ قبض من نوشتن بود موقوف نمودم طبیعت بحال خود آمد غرض از تحریر این
حکایت اینکہ انہماک و استغراق در کار موروث قبض میگردد و در مشقت زحمت میشود و کلال
و ملال رو مینماید پس دل بیار و دست بکار باشند و صفحہ خاطر را از نقوش اغیار کہ اعتبار محض است
صافی دارند والسلام ۔

مکتوب ششم در تعلیم طریقہ بیعت غائبانہ و اعطائے اجازت و خلافت

بگرامی خدمت ہمہ محبت شفیق ولی خلیق ازلی برادرم مولوی محمد حبیب علی صاحب زاد اللہ
عنایتکم مخلص صمیم نیاز مند قدیم پس از سلام مسنون ملتمس المضمون بودہ محبت نامہ عنایت شمامہ

همدست برادرم شیخ محمد رضا سلمہ اللہ رسید مبتدر چه شاد نموده خوش باشند و بکام دلی رسند آرنده خط
مرد متین الوضع و لبس صالح تمام روز بملاقات گذشته شامگاه مستعجلانه راهی گشته بمعیت قافله
بعزم دکن رفتند بهجوم آیندگان مهلت سر درست کردن نداد باعث تاخیر نامه نگاری همین شده
همین وقت رفتن برخوردار مولوی محمد ہاشم سلمہ دریافته فوراً تعمیل ارشاد نموده طریقه بیعت غائبانه
نوشته واسطے چاپ نموده و شجرہا نوشته میفرستیم ملازمان سامی اهل صلاح و تقوی باعتقاد فقیر
بوده اند اجازت گرفتن بیعت میدهم چنانکه خود از حضرت ولی نعمت طاب الله ثراه اجازت
یافته ام هادی مطلق عالمے را از آن برادر طریقت هدایت بخشد آن شفیق بر نقش پنجه واسطے
دست مرید یا مرید نهاده حسب دستور حضرات مرشدین مرید کرده گیرند و در شجره نام پدر او
نگاشته دهند و همین واسطے او را دهند تا در وقت دفن در گور بالاے کفن بر سینه میت نهند
در مطلوب الطالبین مسطور است نقل از اوراد چشتیه اگر غائبے التماس ارادت و بیعت نماید شیخ را باید
که آنچه از لوازم رسوم بیعت است نوشته فرستد تا بدست آن است خود بر نقش دست داشته
بران نوشته عمل نماید یا کسے از جانب خود معین گرداند تا وے مرید غائب را بمراد رساند
آن شفیق مجاز باین عمل خیر اند والسلام تم المرام علی اکبر غفر الله له

مکتوبات حضرت مولانا شاہ محمد علی نور قلندر قدس سرہ

مکتوب اوّل در جواب سوال تصور ذات حق

بسامی خدمت گرامی منزلت جناب منشی صاحب [illegible]

مولانا بن حضرت شاہ علی اکبر قلندر بخاری کاکوروی ولادت ایشان بیاز دهم ربیع الآخر روز جمعه سنه یکهزار و دو صد [illegible] شده
تعلیم علوم ظاهری و باطنی از بزرگان خود یافتند بیعت و اجازت و خلافت و خرقه فقر از ابو الجد خود حضرت شاہ تراب علی قلندر رسید [illegible]
نیز اجازت و خلافت از جد بن محمد بن جد و الد ماجد خود حضرت شاہ علی اکبر قلندر الہ آبادی یافتند حاصل کمالات آبا و کرام خود بوده تفصیل حالات
حضرت ایشان از مواهب القلندریه و نفحات العنبریه باید جست وفات آنحضرت بعمر پنجاه و چهار سالی به بستم محرم روز جمعه ۱۲ [illegible] گردید مزار شریف
در روضه بنا کرده نواب عبد الکریم خان تعلقدار شاه آباد جانب شرقی روضه حضرت ابو الجد خود است ۱۲

صبا بردوش ملک از فلک گذشته بمکتوب الیه میرسد کار دل از خامه میگیرم و جواب سوال سامی
بنظر گرامی بسبیل استعجال مجملاً میگذارم سوال هرگاه جهان را آئینه تصور کرده ذات حق را
تصور نماید چگونه تصور کرده شود زیرا که شکل ندارد که تصور کرده شود پس حیرانم که فقط الله را
تصور نمایم یا چگونه یا همین قدر تصور کافی است که الله موجود است و جمله لا شئ است جواب
این مشغولی فنا فی الذات است و بدینگونه که سالک ذات خود و ذات عالم را ذات حق داند
که حضرت حق از مرتبه اطلاق نزول فرموده بدین صورت و اشکال ظاهر شده ؎

هرچه بینی یار هست اغیار نیست | غیر او جز وهم و جز پندار نیست

اما این فنا را ترتیبی هست که باین ترتیب سلوک کند تا مقصود حاصل شود اینست که اولاً
عالم را یک آئینه فرض کند و دران دوام جمال حق دیده باشد و درین نسبت چنان مقید بود
که یک لحظه از دیدهٔ دل فوت نکند در نهایت این خیال چیزهای گوناگون خواهند نمود و
لذت خواهد یافت بعده ترقی کند که همه عالم را حق داند و چنان تصور کند که حق است که
بدین صورت ظاهر شده هو الظاهر و الباطن درین خیال مداومت دارد که هیچ ساعت
ازان خالی نباشد و کوشش بلیغ نماید و در انتهای این تصور هم چیزهای عجیب خواهد دید
بعده ترقی کند که خود را از میان بردارد یعنی چشم پوشیده چنان تصور کند که آنرا که من دانستم من
نیستم حق است که بدین صورت ظاهر شده و برین تصور چنان مستحکم ماند که خود و همه عالم را حق داند
و چون این تصور غالب آید خود را فراموش کند شاهد و مشهود یکی گردد و بیخود از خود فنای هستی آید ؎

آنرا که فنا شیوه و فقر آئین است | نی کشف و یقین نه معرفت نه دین است
رفت او ز میان همین خدا ماند خدا | الفقر اذا تم هو الله این است

و از اینجا است که گفته اند صوفی آن نیست که چلها کشیده و ریاضتها کرده باشد صوفی
آنست که خود در میان نبود فقط والسلام مع الاکرام محمد علی انور عفا عنه۔

مکتوب دوم بنام مولوی ظهیر الدین بلگرامی در بیان دوازده گروه مرجیه

بوالاجناب نیازیان مآب مخدوم و مطاع مستجمع الاشیاع جناب منشی صاحب جلت محاسنہ عن الحسبان و علت مدارجہ عن حاطۃ الامکان احقر الاصغر محمد الشہیر با بن الاکبر علی انور پس از ادای مراسم تسلیم مسنون کہ ہمین رہ آورد راہ راست اسلام ہست عرض پرداز است تعویق تعمیل ارشاد مکرر کہ عبارت از استفسار حال فرقہ فراضیہ ہست کہ در نامجات موسومہ جناب قاضی صاحبان رفت سر در گریبان خجالتم انداختہ خانہ عدیم الفرصتی تباہ کہ بدین صداع تکرار ارشادم جرأتہا دادہ امید کہ معاف فرمایند و بادراک اصل حقیقت این فرقہ فراضیہ آنچہ کہ از تحقیق خویش می نگارم پردازند اینکہ نشان فرقہ باین اسم صراحۃً در کتب یافتہ نمیشود فرقہ باین اعتقاد مذکور ہست موسوم بہ متفوضیہ و نزد بعضی متفرفیہ بودہ است و این یکے از فرق دوازدہ مرجیہ است پس محقق شد کہ مبتدعی از متفوضیہ فراضیہ برآوردہ اشاعت دادہ ہست گو مناسبت فراضیت با متفوضیت ثابت مگر عدم صراحت این نام بہ تحدیث آن محقق امام غزالی در معرفۃ المذاہب بیفزاید کہ نفصل در بیان دوازدہ گروہ مرجیہ است بدین اسامی تارکیہ شاکیہ راجیہ شاکیہ تنبیہیہ عملیہ متفوضیہ مشبہیہ اشریہ بدعیہ تشبیہیہ حشویہ اما برانچہ ہر دوازدہ را اتفاق است اینست کہ گویند بعد از ایمان چیزے دیگر فریضہ نیست ہر کہ ایمان آورد بعد ازان ہر چہ خواہد بکند و در انچہ اختلاف است اینکہ اول تارکیہ گویند کہ علم از برای جمع کردن دنیا نہ باشد و عمل برای نعمت عقبی و اینہمہ را ترک کردہ بحضور مولی باید شد دوم شاکیہ گویند ہر کہ مومن بگردد و کلمہ گوید بعد ازان مختار ہست خواہ طاعت کند خواہ معصیت سوم راجیہ گویند کہ بندہ بفرمانبرداری فرمانبردار نشود و بمعصیت عاصی نگردد چہارم شاکیہ گویند کہ شک داریم در ایمان کہ متیقن نیست لیکن ہر چہ گوییم از روی عقل گوییم پنجم تنبیہیہ گویند ایمان علم است ہر کہ جملہ امر و نہی ایمان نداند کافر شود ششم عملیہ گویند

که ایمان عمل است با علم هفتم متنوضیه گویند که بجز ایمان چیزے فرض نیست و ایمان زیاده باشد بلطف و ناقص گردد بقهر و هیچ نوع بنده را در ایمان دخل نیست هشتم مشبهیه گویند که مومن اهم انشاءالله تعالیٰ نهم اشریه گویند قیاس دلیل را نشاید دهم بدعیه گویند که هر شکل نو که در جهان پیدا میشود بخواست و اراده او نیست مهر بادشاه نو که پیدا میشود فرمانبرداری او نباید کرد یازدهم تشبیهیه گویند که حق تعالیٰ عدم را بصورت خویش آفرید دوازدهم حشویه گویند که واجب و سنت و نفل هر همه یکے است حقیقت واقعیه کتابیه اینست که عرض کرده شد باقی فقیر حقیر را ازین زمره بجز همین یک رباعی آگاهی نیست ؎

هفتاد و دو فرقه در رهش می پویند، سر گردانند	در کعبه و دیر جا بجا میجویند، بس حیرانند
سر رشتهٔ حق بدست یک طائفه است، درویشانند	باقی بتکلف سخنان میگویند، ایشان دانند

ازینجاست که گفته اند ؎

لب به بند از گفتگو ذکر خدا اینست و بس	ناله بشکن بدل آه رسا اینست و بس
در نزاع رافضی و خارجی حرفے مزن	گوشت خر دندان سگ یکحرف ما اینست و بس

مکتوب سوم بنام حکیم سید مشرف حسین خیرآبادی در تعلیم رفع خطرات

بگرامی خدمت همه مکرمت حکیم صاحب شفقت فرماے برحال نیازمندان حکیم سید مشرف حسین صاحب[1] ادلطف از فقیر کثیر التقصیر ظلوم و جهول متحرک بحرکات فضول احقر علی انور بعد تسلیم مسنون تکریم مشحون و دعاهاے رفع تشویشات خطرات غیریت حالی خاطر خطیر باد که ورود قدسی صحیفه عنایت رقم پس از زمانه دراز هما پیرا تراز انکه هما یونیش بشرح و بیان تواند گذشت و حصول طمانینت و جمعیت خاطر ازو یافت نوید خیر و عافیت گرامی آنقدر که شکرانه اش بزبان تواند آمد او تعالیٰ شانه خوشوقت دارد و بمراد قلبی رساند اظهار مرض بالعرض

[1] ایشان از مریدین راسخین حضرت شاه تقی علی قلندر و از مسترشدین خاص حضرت ایشان بودند ۱۲

خطرات غیریت از ہیچ مپنی مریض جز آنکہ حسن ظن سامی تصورم چہ میتوانم اندیشید بہر حال اینقدر
گذارش نمودنی است کہ در وقت مشغولی برزخ مرشد و قیام صورت حضرت ایشان در افنائے
ہستی خیالیہ خویش اندران ہیچو در آمدن شعاع مہر اندرون مکان در درون آن باید کوشید
و ہمگی خود و خیال خود را متوجہ بدان باید کرد انشاء اللہ فوراً خطرات رفع خواہند گردید
و صبح و شام چہل و یکبار این استغفار باید خواند استغفر اللہ ذا الجلال والاکرام من
جمیع الذنوب والآثام و در وقت خواندن خیال باید فرمود ہو ملے لفظ اللہ ہستی
مرا چون باد کہ ہر تودہ می وزد انگیختہ می برد او تعالیٰ رحم فرماید و اثر بخشد اینہمہ کاوکاو تعلقات
دنیوی است و اثر آن ورنہ ملازمان خاطرے صاف تر دارند من از دعا و عرض بر مزار اقدس
خاصۃً بہر ہمین غرض غافل نخواہم بود خاطر عاطر قرین طمانینت ماند بالفعل ہمین مشق باید داشت
بعد ازان آنچہ مصلحت وقت خواہد بود عرض کردہ خواہد شد و برائے ادائے قرض این آیہ
کریمہ بعد ہر فرض نماز یازدہ بار باید خواند و بعد خواندن دست برداشتہ حاجت خود از او
تعالیٰ باید خواست الآن خفف اللہ عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان یکن منکم الف
یغلبوا الفین باذن اللہ واللہ مع الصابرین و والعادیات را اکنون ترک سازند
باقی خیریت است فقط مورخہ ۲۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ

مکتوب چہارم متعلق بحکم حضوری نزد شیخ دیگر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت ہمہ مکرمت حکیم صاحب شفقت و محبت فرمائے بر حال بیماران مرض نفاق
زاد لطفکم از فقیر ظلوم و جہول متحرک بحرکات فضول احقر علی انور بعد تسلیم نیاز و دعائے فراموشی
ماسوا اللہ ملاحظہ نمایند کہ والا صحیفہ عنایت رقم کہ از کشاد نور روش بہ یکدلی و ہو ملے یکتائے

لے طلب مغفرت نمایم خدمت بزرگ و برتر از ہمہ گناہان و بدیہا ۱۲

ملے این زمان تخفیف کرد خدا از شما و دانستہ کہ در شما ضعف ہست پس اگر باشد از شما یکہزار غالب خواہید شد بر دو ہزار بحکم الٰہی و خدا با صبر
کنندگان است ۱۲

بمشام جان میرسد و بر جسم و جان می وزد و رود فرموده خوشوقتیها مفت وقت آورده و دل و
زبان را سپاس گذار بہی نوازیہا ساخت خوش باشد و زود تر از خود رہند فائدہ در گلفت
زبان برخوردار انوار حسین سلمہ الحمد للہ کہ حسب خاطر خواہ شنودہ آمد امید کہ زود تر ازالہ
بالکلیہ شدہ رود وقت نگاشتن نقش ہمان وقت صبح است این بہتر است کہ در یک روز
چند تا نوشتہ شوند و چند روز نوشانیدہ آیند درین حرجے و نقصانے نبود نسبت ادای
قرض ہمان والعادیات و حفظ اللہ کافیست و مدام کفایت خواہد کرد انشاء اللہ
ضرورت دیگر ندارد کیفیت ملاقات جناب مولوی فضل الرحمن صاحب معلوم شد جواب
امر دریافت طلب اینست کہ حضوری بکدامی شیخ با آن عقیدہ بیشک خالی از نفع نیست
مرا یاد ہست کہ روزے بحضور حضرت مولائے[1] دارین خود قدس سرہ کتاب ارشاد الطلبۃ
والمریدین حضرت شیخ عبدالوہاب شعرانی میخواندم و ذکر حضوری در خدمات مشائخ دیگر بود
خود حضرت من فرمودند کہ اگر پیر و مرشد خود را از ہمہ افضل داند و دیگران را از و کمتر انہ
پندارد و ہر فیضیکہ از جانب دیگرے آید آن را منظر جلوہ شاہد فیض پیر خود داند ہیچ
نقصانے نبودہ است بلکہ فائدہ است اورا اندرین ضمن بر خطرہ دلم مشرف شدہ نیز خندیدہ
فرمودہ بودند کہ قول بزرگی است خوب از وشان کسے ازین قبیل سخنے پرسیدہ بود
آن بزرگ فرمودند کہ میان باپ تو ایک ہی ہوتا ہے باقی چچا بہت سے ہوتے ہیں
انتہی چگویم کہ ازین چہ قدر خوش شدہ بودم و حالا ہمان حالت وقت تحریر این عریضہ
بودہ است اللہ اللہ چہ خوش حکم مرشد بود سبحان اللہ و بحمدہ غالباً ہمین قدر کافی بود و
اللہم ارزقنی کاسا در وظیفہ دارند تا خوب تر مست نشوند و خود تا نہ گذارد نگذارند
دیگر جز دعا چہ گذارش سازم والتسلیم
مورخہ ۲۵ محرم الحرام روز پنجشنبہ

[1] یعنے حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر ۱۲

مکتوب پنجم در تلقین ذکر مع دیگر مضامین

بسامی خدمت گرامی منزلت حکیم صاحب بہمہ شفقت و مکرمت شفیق کونین حکیم سید مشرف حسین زاد لطفہ از احقر بدنام کنندہ نکونامی چند علی انور بعد تسلیم مسنون تکریم مشحون علامہ گذارش اینکہ نامہ نامی و صحیفہ عظامی در عین خیال درود نمودہ بدریافت نوید خیر و عافیت جملہ اعزہ خوش وقت شدم و شکر الٰہی بجا آوردم ع سلے وقت تو خوش کہ وقت ما کردی خوش۔ استفتا و رسالہ بنظر احقر گذشت ہمانا دانستم کہ مراد از آنم خود ملا زبان بودہ اند و خود از حال خویش مستفسر اند و از ان مستغنی اند ازین وجہ جرأت کردم و سطرے چند آنچہ کہ در ذہن ناقصم گذشت بدان نگاشتم ورنہ ظاہر است کہ نہ قابلیت استفتا نویسی دارم و نہ لیاقت جواب آن خصوص آنکہ در علم عالیہ تصوف باشد چہ کہ ازان بیگانہ محض ہستم و افسوس آن دارم بالجملہ محض بپاس خاطر سطرے چند نوشتہ دادم باین امید کہ موجب تسکین خاطر عاطر خواہد بود و مثل خون عاشق پوشیدہ و خاک پاشیدہ خواہد ماند و بغور در ملاحظہ خواہد گذشت برائے انشراح خاطر این طریقہ مجرب و نیکو است کہ ضرب اللہ بردل زنند و ضرب لا الٰہ الا ھو آنچنانکہ در ذکر نفی و اثبات می کنند و ضرب الحی جانب راست و ضرب القیوم جانب چپ مگر این صرف در دو ماہ سرما باید کرد و سر دست آنچہ کہ در جواب استفتا است ہمان باید فہمید باقی از مخمصہ و خیال مخمصہ دور باید ماند کہ این عقبہ نفسانیت کار از کار خود باید برداشت۔ از مجنون گفتند کہ تو در عشق لیلی چنان کردی و چنین و آن قدر ذلت کشیدی و رسوا شدی مگر عجب است کہ نزد لیلی با انہمہ محبوب نبی ارزی مجنون گفت کہ مرا پروائے این نیست او داند و حسن و معشوقی او آنچہ خواہد بکند مرا کار از عشق است و خود را باختن در وے بس است ہر دو سر خود گیر ہمانا ازین پے توان برد کہ سخن غیر چگونہ تفرقہ انداز یکسوئی عاشق و طالب میشود و چسان ازان گریختن باید تا کار

خود راست آید باقی سامعه خراشی است والتسلیم حضرت خداوند نعمت سلام مسنون میفرمایند
مورخه ۲ صفر روز دوشنبه کاکوری تکیه شریفه۔

مکتوب ششم دربیان موانع سلوک و تعلیم پاس انفاس مع دیگر اذکار

محب الفقرا مقبول حق برادر صاحب مجمع محاسن بے پایان زاد لطفه از فقیر زاده هیچ
همه هیچ بنده علی انور بعد سلام مسنون نیاز مشحون خلاصه یا هو المضمون اینکه سه چیز مانع
سلوک اند نفس و شیطان و خلق درین زمانه کم کسے ازینها آگاه هست بلکه زمانیان
غفلت را عین فقر می انگارند درویشان این زمانه دربند آرائش اند نه از عرفان خبر
دارند نه از احسان اثر اکثرے ازینها در مردم بصورت است و باطن ایشان پر از کدورت

گویند جماعتے که راهے داریم
در کسوت عارفان پناهے داریم
گر تاج دهند کمال ایشان باشد
ما نیز ازین نمط کلاهے داریم

زنهار که صید اهل شید نشوند و بفریب شیطان از راه نروند بنده فهمیده را باید که خود را
عاصی و قاصر عبادت مولی یابد که بندگان کاملین و عارفین و سالکین با وجود ادائے
حقوق عبودیت و کمال علم و معرفت بجز ما عبدناک حق عبادتک حرفے بر زبان
نمی آرند در مشرب قلندریه مبتدیان را این مشغولی اول باید که من نیم و الله یاران من
نیم حق است که بصورت عالم ظاهر است غیریت محض اعتباریست وجود حقیقی است که
در وجود ما ساریست اوقات را صرف عبادت بدنی و قلبی دارند نماز را تعدیل ارکان
و حضور شرط است و آن اینکه وقت خواندن نماز خیال دارند که در حضوری حق ایستاده ایم
و وے را می بینیم و او مرا می بیند و این را احسان نامند و در حدیث ازین نیست اشاره
است اعبد ربک کانک تراه غرض بعد ادائے فرائض برائے ذکر هم وقتے مقرر باید
کرد طریقه پاس انفاس اینست که با وضو مستقبل قبله صورت مرشد را بطرف است خود قائم

کرده بجلسه دوزانو بنشیند و سه بار استغفار گفته شروع در ذکر الله هو کند بدم بیرونی الله گوید و در درونی هو و خود را خارج از حق تصور نکند و گاهی طول دهد نفس را که آن را حبس گویند باتبدیل حال از دو صد تا هزار رساند و ذکر دیگر اینست که بعد ترتیب جلسه و استغفار شروع در ذکر نفی و اثبات یعنی لا اله الا الله کند بدین طریق که هر دو دست را بر هر دو زانو نهاده سر را تا ناف فرو آرد و لفظ لا را از ناف تا ام الدماغ برکشد و بطرف چپ رخ آورده بردل لفظ الله را ضرب دهد و در وقت لا تصور نفی معبود و مقصود و موجود غیر حق کند و این ذکر را از ده تا چهار صد و از چهار صد تا هزار رساند بعد این ذکر همان ذکر پاس انفاس کند و چون مانده شود فقط متوجه قلب شده لحاظ کیفیت حاصله آن در دل گذارد و دل را بصورت مضغه گوشتے در و لفظ الله منقش بیند و از حق تعالی توفیق استقامت جوید و اگر درمیان ذکر و شغل خطره آید آن را صورت ظاهریه شانیه حق دانسته باشد چندانکه استعداد عالی تر خواهد بود همان قدر لذت و فرحت و ذوق و شوق نصیب خواهد گردید بعد ازین حسب استعداد و محنت ایشان دیده خواهد شد و یک روز بمواجهه منشی عبد العزیز صاحب این شغل نمایند تا صاف گردد بعد ازان تنها از مغرب تا عشا نشسته کرده باشند و از وظائف درود شریف هزار بار بهر وقت که فرصت باشد و بعد نماز صبح یا الله یا رحمن یا رحیم این سه نام صد بار و در ظهر کلمه توحید با نفی غیریت خود با عینیت حق دو صد بار و بعد عصر والعادیات هفت بار و چهار رکعت سنت عصر ضرور خوانده باشند که فضائل این در حدیث بسیار آمده اند و بعد هر نماز فرض سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار و آیة الکرسی یکبار خوانده دعا کرده باشند این را تکبیر فاطمه گویند آنحضرت صلعم حضرت فاطمه را تعلیم فرموده بودند از فضیلتش اینکه خواننده را ثواب آزادی دو برده میرسد بعد هر نماز همین معمول دارند و بعد مغرب شش رکعت اوابین دوگانه دوگانه در هر رکعت بعد فاتحه سوره اخلاص صد بار التزام کنند و کلمه تمجید

سہ صد بار و بعد از فراغ عشا ہنگام خفتن پاس انفاس کنان در خواب رفتہ باشند و نیز بعد عشا
نادعلی ہفتاد بار خواندہ باشند کہ برائے مقہوری عدا نافع تر است و یا باسط ہفتاد بار برائے
کشائش رزق واگر فرصت بود میان سنت و فرض فجر اگر وقفہ یافتہ باشند الحمد صد بار
گفتہ باشند والا فلا وہنگام برآمدن آفتاب اگر فرصت بود چہار رکعت بہ نیت اشراق خواندہ
باشند اکنون مواظبت ہمین قدر نمایند بعد ازان دیگر تعلیم کردہ خواہد شد و بعد نماز صبح شجرہ
از اول تا آخر خواندہ درود شریف دہ بار خواندہ سورۂ فاتحہ سہ بار و سہ قل یک یکبار و
قل ہو اللہ احد دہ بار و آیۃ الکرسی یکبار و باز درود خواندہ فاتحہ بنام پیران شجرہ خواندہ باشند
کہ این قدر برائے متوجہ شدن ارواح شان کافی است زیادہ طوالت کلام است چگویم من
از بہبودی کونین ایشان غافل نبودہ ام باین قدر کہ گفتہ ام عامل باشند طریقہ تہذیب
اوقات ہمین کافیست در کتب سخنہائے دور و دراز اند والسلام از حضرت صاحب
قبلہ ما وجیب بخشی عبدالعزیز و یوسف حسن ما وجب ۔

مکتوب ہفتم بنام مولوی محمد قاسم کاکوروی در بیان جاذبہ

برادر محبوب من سلامت بعد سلام مسنون آنکہ رقعہ محبت مرقعہ رسید مایہ افروزش نگاہ
گردید مضمون کہ حل شد بہتر است کہ ہر عقدہ بے حل شدن در طور فریچ و تاب میدارد آن
برادر را ہمین باید کہ خود را مستعد جاذبہ دارند او خود آمدہ درخواہد ربود وانشاء اللہ آنچنان
خواہد ربود کہ بس خواہد بود و نہ حکمے اکنون کردہ میشود و نہ تعمیلے ایدون خواستہ می آید
الطاف و مکرمت مرشدی خود می نوازد و حکم مشغولی کہ رفتہ غرض ازان این نیست کہ
بطور مجاہدہ کنند و بطرز وظیفہ معمول دارند بلکہ مطلب اینست کہ اگر گاہے خیالے بخود
آوردہ باشند این گونہ آوردہ باشند کہ حالا ہمین صرف خیال محیط باند نہ چیزے دیگر کہ

ع ۵ ایشان از مریدین حضرت شاہ تقی علی قلندر تلامذہ و مسترشدان خاص حضرت ایشان بودند حال ایشان در تذکرۂ مشاہیر
کاکوری باید دید ۱۲

همین خیال موصل جاذب اصل الاصول وصل خواهد بود آرے ع

من ز تن عریان شدم او از خیال	می‌خرامم تا نهایات الوصال

او تعالی شانه همین مقام نزد و نجوا زد فقط والسلام محمد علی انور عفا عنه

مکتوب هشتم در بیان اینکه از هجوم امراض چونکه روح لطیف میشود لهذا آن را غنیمت باید پنداشت

عزیز بجان و قوت بازوے من ناتوان مولوی محمد قاسم صاحب سلمه بعد سلام
مسنون اینکه صحیفه محبت رسیده سرمایه مسرت خاطر فاتر گردیده بود که ناگاه دریافت کیفیت
هجوم امراض و روان فرسائی آنها آن همه مسرت را مبدل به انقباض کرد معاذ الله ضعف
و اضمحلال هر قدر که بود بر جاے خود خیر چونکه روح ازین لطیف میشود هم غنیمت باید پنداشت
و بهر حال یاد او باید ماند این چه کم است که ما او را یاد کرده ایم ورنه دیگران بسیار اند کسے
را عیش دنیا داشته است و کسے را مال و اولاد مبتلا ساخته اینجا که هیچ نیست بیا زچه
از کجاست عین اینست که انهمه جاذب وصیت و آزار یاری گری است نه معاذ الله
مردم آزاری و اگر بے نیازی گویند هم با چنین نیاز مند که جز او در دنیا درین لفظ له
چیزے نداشته باشد آن را جز آنکه ناز بے نیاز تصور ند چه گویند راست میگویم و از
دل که این رنجانیدگی محض براے آنست که شما را براے خود و از خود کنند ورنه کجا میمانند
و کرامی گویند قطع نظر از آنکه گفته اند ع

هیچ قلبے بیش او مردود نیست	زانکه قصدش از خریدن سود نیست

اما آنچه من می فهمم و میگویم آن چیز دیگر است چه عجب که اندرین روز ها خود بر کشایند
رد و قبول براے آن میشود که خود را چیزے خیال کرده باشد اینجا که از خیال هم منفصل
فراغ جوئی مطلوب است پس کجا رد و کجا قبول نیست لا اله الا الله کجا میروم آن انست کم

رقعه برادرم مضمونش برحضرت حدیث مرا از خودم برد که بیبا کانه سخنی بزبان رفت معذور دارند و
بفهمند که از حال ایشان لمحهٔ غافل نمانده ام و خوب می فهمیم هر انچه که تغیر و تبدل میشود این قدر به یقین
توان دانست که این همه انچه می گذرد بوجه قبول است باقی دیگر وقتیکه مقرر است خواهم گفت
والسلام فقط محمد علی انور عفا عنه۔

مکتوب نهم در تعلیم تصوّر برزخ

برادر مطلوب برادر و هم محبوب برادر سلمکم الله تعالیٰ بعد سلام مسنون آنکه رقعه نشاط مرقعه
رسید مسرور الوقت گردانید نسبت تصور برزخ و کیفیت و ماهیت آن انچه نوشته اند بیشک
همین است یاد می افتد که این مضمون را شبی بر مکان ایشان بیان کرده بودم و وسیم الدین را
ازان حالتی دست داده بود که روز دیگر بوقت صبح وقت معمول حاضری تکیه سخنها از من پرسیده
بودند غرض مختصر اینکه نوشته اند واقعی و نفس الامر نیست فرق صرف همین قدر است که محبوبان را
این مشغولی باید داشت که ما ذاتاً و صفةً که خود را گاهی بلفظ ما تعبیر می کردیم آن چنان نبود
بلکه انچه هست اینست که اوست که باین صورت و شکل و فعل خود بر خود جلوه گر است و این
ما سوا نا ز و انداز و سوز و گداز ماست همین دید پیش نظر باید داشت حتیٰ که علاقه وهم غیریت
برخیزد و مراد از تصور برزخ اکنون همین است در همین باید ماند که جاذبه خود بخود می آید که او
خود گویا طالب ایشان است صورت مثالی مرشد بهدرین خواهد آمد بلکه اکثر اوقات پیش
نظر جلوه گر خواهد ماند مرا خود از دور روز خیال بود که اکنون چون خواهم رفت کیفیت خیال
برزخ بیان خواهم کرد آخر همان پیش آمد و لله الحمد که طے شد اید ون هم برین باید ماند و
با همه و بے همه بلکه همه در همه باید ماند بطفیل حضرت مرشد خود باقی من خود با شما هستم
هرگاه بهم خط اشعار دیروز خوب بود اشتم حال صادق یا ر موافق است چون موثر نباشد فقط
محمد علی انور عفا عنه۔

مکتوب دہم در تعلیم پاس انفاس و تصور قلب و معانی اصطلاحات نقشبندیہ

برادر صاحب شفیق و عزیز برادر سلمہ اللہ تعالیٰ ورقاہ الی مدارج الفناء فی الشیخ و علیکم السلام رقعہ رسید کاشف مرقومہ گردید ہنگام ذکر پاس انفاس گردن کج جانب قلب کردہ در تصور مضغۂ قلب صنوبری کہ بصورت پان رنگ سرخ آویزان است مشغول باشند بعد قیام تصورش آنچنان دیگر ایفاے وعدہ خواہد شد و بوقت خفتن پاس انفاس کنان بتصور برزخ پیر و مرشد خود خفتہ باشند و در استغفار عددے معین نیست مگر تاہم از بست و یکبار چہ کم باشد برادرمن بدانند کہ در اصطلاح حضرات صوفیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین لفظ سفر در وطن مروج است و آن عبارت است از عود از اخلاق ذمیمہ بسوے حمیدہ و عروج از ناسوت بملکوت و از ملکوت بجبروت و از جبروت بلاہوت و معلوم باد کہ انچہ در احاطہ کن آمدہ و معین و مشخص شدہ آن را آفاق گویند و بقید صرافت باو شما انفس بیچارہ انسان کہ در شان اوست خلق[1] الانسان ضعیفا بلکہ اصلاً تاب و توان از سیر کماہی بدو تواند آمد لاجرم سالکان این سبیل سفر در وطن معین فرمودہ اند یعنی جملہ آفاق را در آئینہ نفس خود ببینند و این دید دو نوع است علمی و عینی علمی آنکہ تفصیل آفاقی بہ تحقیقات صوری اجمالاً در جامہ انسانی ببیند و عینی آنکہ جملہ عالم را در باطن خود عیان ببیند و این وقتے میسر آید کہ آئینہ دل را بصقالہ ذکر و فکر صیقل نماید پس بہر جانب کہ توجہ گرا دیر آن صورت بعینہ دران جلوہ گر آید ازین جا است انچہ مولانا سرمد گفتہ ؎

ملا گوید کہ بر شد احمد بفلاک	سرمد گوید فلک بہ احمد در شد

اگرچہ آن علیہ السلام ہم بفلاک رفت و ہم فلک در وے در رفت کہ او خود محیط بود و خود محاط این گفتنم بخیال خود از حقیقت وے است صلعم و آن فرمودہ سرمد ست ازل و ابد از ظرف تعین وے صلعم و خلوت در انجمن آنکہ ظاہر با خلق و باطن با حق باشد یعنی دائما مشغول

---

[1] پیدا کردہ شد انسان ضعیف ۱۲

با اہل دنیا و دمے در دنیا نیست ع چیست دنیا از خدا غافل بدن۔ روش اکثر انبیا و رسل و اولیا

کمل ہمین بود کہ در عیش و جبش با عوام موافق و در اکل و شرب مطابق و از ہیچ یکے سر مو کاستے

نہ دربارۂ ایشان است نص صریح رجال لا تلہیہم تجارة ولا بیع عن ذکر اللہ و نظر

بر قدم آنکہ از جادۂ شریعت تجاوز نہ نماید والسلام بحسن الاختتام فقط علی انور عفا عنہ

مکتوب یازدہم در صدق طلب و ارادت و علو مرتبت حضرات قلندران کرام

محب الفقرا مقبول حق برخوردار اقبال نشان جناب [illegible] من فحول علماء الزمان سلمہ

از فقیر زادہ ہیچ در ہیچ بلکہ در ہیچا ہیچ ہیچے اسیر احقر علی انور عفا عنہ بعد سلام مسنون و دعا ہائے

صلاح و فلاح دارین واضح باد کہ صحیفۂ محبت رسید بمندرجہ آگاہ ساخت بر صدق طلب

ایشان غبطہ آمد اللہم زد فزد ولا تنقص بمصداق من طلب وجد وجد فوجد طالب صادق

را یافت مطلوب از لوازم طلب بودہ است و غیر طلب نمی شود مگر سعیدے را کہ برائے

منادمت خود برگزیدہ باشند و از خلائق برچیدہ در قباب عزت متواری گردانیدہ باشند

کہ من تقرب الی شبرا تقربت الیہ ذراعا و سمہ رخسارش کشیدہ طالبان آنند کہ شوریدہ

حال و ژولیدہ بال بے سر و سامان و بے پروا پران باشند ایشانند کہ شان ایشان

بکمند جذبات بستہ اند و جلگی لذات و شہوات نفسانی و مرادات انسانی بر کام جان ایشان

تلخ گردانیدہ از شربے دیگر چاشنی چشانیدہ ع

ماکہ از دست روح قوت خوریم	کے مگس را چو عنکبوت خوریم

اطمینان ایشان بہ نعمتہائے کونین پدید نیاید تسکین دل ایشان بذکر و فکر پدید آید گفتہ اند

ع مے زدہ را ہم بمے علاج کنند۔ و این مرتبہ بدولت صدق ارادت با مرشد است

کہ بکانات آن انچنین طلب پیدا شد و مرشدان ہمہ دلق پوشان نیند چہ کہ دلق پوشیدن

ملہ کہ اسے اندکہ باز نمیدارد ایشان را تجارت و نہ بیع از ذکر الٰہی ۱۲ ملہ ہر کہ قریب شود بمن یک انگشت قریب شوم باو بمقدار یک ذرعہ ۱۲

بجز بحنت پارگی دل وشکستگی نفس رقیمه ظهورے برنیارد وآن علامت دخول در زمره بندگان خاص حق است وآن مرشدان شاهبازان اند که هنوز سرمست ذوق شراب فنا مانده برطالبان فرمان ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون خوانده اند ؎

ما مست ز بادهٔ الستیم هنوز — وز عهد الست باز مستیم هنوز
در صومعه سجادهٔ و با مصحف و درد — دردی کش و رندے پرستیم هنوز

ترک اطلاق قید ایشانست و بے نشانی صید ایشان پیر و شیخ شدن راز نا رندان اهل اند هیهات از حال و مقام آن سوخته درونان چگوییم که هر چه در گفتن آید دائرهٔ مقام ناسوتیان است و هر جائیکه مقام را نشاید حال صاحب حالان است ؎

موسیا آداب دانا دیگر اند — سوخته جان وردانان دیگر اند

اما چونکه چیزے گفتنی است لاجرم نا راست را راست کرده برائے تفهیم مخاطب میگوییم باید دانست که مقام آن سوخته درونان در خرابات وجود است و جام شان لبالب از شراب شهود هر چه نعیم اهل بهشت است نقل مجلس خراباتیان را نشاید که اینهمه علف جهت نفس لوامه و ملهمه است ولکم فیها ما تشتهی انفسکم حال شان انیست که هیچ نشناسند و با طالبان نه فهمایند واین مقام را بازی شمارند بازے اگرچه سفید باز است کجا چون پروانه جانباز است باز صیاد جان شکار است پروانه را با جان چه کار است آرے باز صیادیست که صید از و جان نبرد و پروانه عاشقی است که تحفه محبوب جز جان نبرد چون چنین شد پس پروانه که از جان پروانه کرده روی سوے وصال شمع آورد و هستی مجازی خود سر در فرو نیاورد از خود ملول شده و از جان بجان آمده لااوبالی میرود تا از هفت فلک و هشت بهشت بگذرد جمله ملاء اعلےٰ را انگشت تعجب بدندان خزیده ماند که آیا این چه مرغلیست بدین ضعیفی و او بزبان حال گوید من آن مرغم که هنوز از آستان آشیان هو

سله پس بگذار او شانرا در خوض او شان که بازی نمایند ۱۲ سه۲ و برائے شما در و هر آن چیز است که میخواهد نفس شما آن را ۱۲

پرواز نکرده بودم و بقفس قالب گرفتار نشده که شما از کمان ملامت تیرهای اتجعل[۱] فیها من یفسد فیها بر من می انداختید و بصیادی نحن[۲] نسبح بحمدک می نازیدید و ندانستید که

فراز کنگرهٔ کبریاش مرغانند | فرشته صید و پیمبر شکار و سبحان گیر

لیکن با اینهمه حیران را از حیرانی سر یقین فرود نیاید ناچار آن پروانه گوید که بر ایشان مگیر که الجاهل معذور و شنونده را مپرس که باشند

در عشق تو از ملامتم ننگی نیست | با بی خبران برین سخن جنگی نیست
این شربت عاشقی همه مردان راست | نامردان را ازین قدح رنگی نیست

ایشانند قلندر در طلب همچو مردی خود را گم باید کرد که او نیستی را در هستی آمیزد و خوف دوزخ و بهشت از دل بر اندازد

این هشت بهشت در نوشتیم آخر | وز دوزخ و فردوس گذشتیم آخر
هم شد بفدای شمع تو هستی ما | ای دوست تو ما و ما تو گشتیم آخر

با اینهمه فاقد الشریعة و مغلوب الحال نبود که دیدن وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت دید همچون قلندر است مرتبه اجمال واجب و مرتبه تفصیل امکان و چون ما بین اینها نسبت و منشار باید پس منشار همان ذات مقیدهٔ نبوی صلعم بود و نسبت آنکه چنانکه خدا را دوست داری محمد صلعم را بالضرور دوست داری که قابل اجمال بود و تفصیل او را دیده غیر آن اجمال دانستن عین خطا است ازین وجه گفته اند

بود مرد آنکه از بهر تمامی | کند با خواجگی کار غلامی

الله تعالی ازین مقام نصیبی عطا فرماید باقی چگویم و دقیقه از دقائق شریعت فروگذاشت مباد والسلام۔

---

[۱] آیا مقرر خواهی گردانید در وآن را که فساد کند در او ۱۲ [۲] ما تسبیح میکنیم به حمد تو ۱۲

مکتوب دوازدہم بنام مولوی وصی علی کاکوروی در ثبوت بیعت صغیر

برخوردار سعادت و اقبال نشان سعید ازلی عزیز دلی مولوی محمد وصی علی سلمہ اللہ القوی
از فقیر کثیر التقصیر تراب اقدام حیدریان اعلے المقام اصغر انام علی انور نام بعد سلام مسنون
و دعا ہائیکہ گریبان گیر اجابت باشد مطالعہ نمایند نامہ سعادت طراز رسیدہ مسرور و مبتہج گردانید
دریافت نوید خیریت ایشان مع جملہ اعزہ طمانینت خاطر داد مسئلہ مستفسرہ دیدم بر قول قائل
آن جوابش توان دانست کہ عینی در عمدۃ القاری شرح صحیح بخاری گوید کہ درین مسئلہ اختلاف
است جماعتے از علما گویند کہ بیعت آنرا باید کرد کہ او ملتزم عقود اسلام میتواند شد و بعض
علما گویند سنے اصاغر بمتابعۃ اکابر خود ہا التزام آن میتوانند کرد و طبرانی گفتہ کہ صغیر ہرگاہ ممیز
باشد بیعت میتواند کرد و قشاشی در سمط المجید از معجم کبیر طبرانی سندے آوردہ است کہ حدثنا
علی ابن عبد العزیز حدثنا الزبیر حدثنا احمد بن سلیمان عن عبد العزیز
الدراوردی عن جعفر بن محمد عن ابیہ ان النبی صلعم بایع الحسن والحسین
وعبد اللہ ابن عباس وعبد اللہ بن جعفر وھم صغار لم یعقلوا ولم یبلغوا انتہی
این دلیل صحت مبایعۃ صغیر است کہ محتلم نباشد پس این کافی خواہد بود برائے اتصال
سنت و حصول برکت در طریق انتہی و حضرت شاہ عبد العزیز محدث دہلوی در حاشیہ
قول الجمیل میفرمایند کہ تجویز مشائخ بیعت صبی را شاید بحدیث صحیح مسلم است کہ حضرت زبیر

سلہ حدیث بیان کرد از ما علی ابن عبد العزیز کہ حدیث بیان کرد از ما زبیر کہ حدیث بیان کرد از ما احمد بن سلمان از عبد العزیز دراوردی از جعفر بن محمد و او از والد خود کہ آنحضرت صلعم بیعت گرفت از حسن و حسین و عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن جعفر دران زمان کہ خورد سال بودند او شان یعنی عاقل و بالغ نبودند ۱۲

کہ خلف مولوی حکیم حبیب علی علوی ایشان تعلیم علوم از والد خود یافتند و بیعت در صغر سن از حضرت شاہ تقی علی قلندر کردند از مسترشدین حضرت ایشان بودند اجازت و خلافت از حضرت مولانا شاہ حبیب حید قلندر قدس سرہ میدارند در اٹاوہ مقیم اند و بخدمت خلق اللہ مصروف ۱۲

عہ متوفی سنہ یکہزار و ہفتاد و یک ہجری ۱۲

سہ متولد سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و نہ و متوفی ہفتم شوال سنہ یکہزار و دو صد و سی و نہ مدت عمر ہشتاد سال مزار در دہلی ۱۲

پسر خود عبد اللہ را برائے بیعت بحضور آنحضرت حاضر ساخت درحالیکہ عبد اللہ ہفت یا ہشت
سالہ بود پس آنحضرت اوشان را بطرف خود متوجہ دیدہ تبسم فرمودند و بیعت کردند۔ امام
محی الدین نووی در شرح صحیح مسلم گوید کہ این بیعت تبرک و تشریف بود نہ تکلیف کہ آن سن
تکلیف نیست و حضرت استادی تفصیلے درین مسئلہ در کتاب مستطاب روض الازہر فرمودہ
اند چون ہمین قدر کافی است برائے ناظر غیر مناظر لہذا برین اکتفا می دارم و عمل حصول
زیارت مرشد را بطور وظیفہ معمولی روزانہ کردہ باشند عجب نیست کہ بکام دلی برسند ورنہ
بعد ازین دیگرے نوشتہ خواہد شد و شرائط عامل را بیشک وعدہ کردم لیکن چکنم کہ یادم نماند
اکنون انشاء اللہ بوقت فرصت نوشتہ خواہم فرستاد باقی خیریت است از حضرت
صاحب قبلہ دعا ہا خواہند و بخدمت محبی عبد الرشید صاحب سلام مسنون رسانند والدعا فقط
مورخہ ۲۶ر جمادی الاخر روز پنجشنبہ سنہ ۱۳۴۲ھ کاکوری تکیہ شریفہ

صحت نامہ کتاب تعلیمات قلندریہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	مختصر	محتصر	۱۶	۶	زدو	ازدو	۵۴	۱۲	عسہ	سنہ
۳	۷	کردہ شود	کردہ شد	″	۸	خوسد	خود موصوف	۵۵	۲	عبداللہ	عبداللہ
″	۴ح۱	اوالد	ووالد	″	۱۱	بخشاگر	بخشداگر	″	۱۶	احمد	احمد
″	۱۶ح	نزد	نزد	″	۱۲	کبر	کبار	۵۶	۳	لقد	لقد
۴	۲۰ح	بست ودوم	بست ودوم	″	۱۲	روسے	روزے	″	۶	روزبہان	روزبہان
۶	۲	میخزد	میخیزد	″	۱۲	برد	بردند	″	۱۳	اللذت	اللذات
″	۱۳	نیست	نیست	″	۲۰	دربار	دوبار	۵۷	۱	علی	علی
۸	۲۰ح	عبارت	عبادت	۲۴	۱۵	نصوص	نصوص	۵۸	۱۲	قدمی	قدمی
۹	۱۵	دومی	دوست	″	۱۶	بودو	بود	۶۱	۱۹	السعی	السعی
″	۱۶	ہ	بہ	۲۸	۲۰ح	مر	مرا	۶۲	۶	الایان	الایمان
۱۰	۱۶	″	بہ	″	″	چاسد	وجاسید	″	۷	لکن	لکن
۱۱	۱۵	ہ	باہم	۳۱	۲	پستی	پستی	″	۸	الصیر	البصیر
۱۲	۱۱	رقالبا	وقالبا	″	۴	معرفت	بمعرفت	۶۳	۶	طالب	طالب
″	۱۲	اگرچہ	اگرچہ	۳۳	۱۷	صحبت دوی	صحبت اشیا	″	۱۰	تعزیز	تعزیر
″	۱۸ح	سان	سال	۳۹	۱۲	دور	دور	۶۴	۱۷	کما قال	کما قال
″	۲۱ح	ال	سال	″	۱۶	دیگران	دیگران بود	۶۵	۱۲	کل الخلق	کل الخلق
۱۳	۴	نباپہ	نیاپہ	۴۴	۲	لعبہ	کعبہ	″	۱۶	کما قال	کما قال
۱۴	۱۸	اگر	اگثر	۴۸	۱۷	تلبیات	تلبیات	۶۶	۸	پاک	پاک
″	۲۱ح	دیوگر	دیوگیر	۵۲	۹	لایزال	لایزال	۶۸	۳	الحلاوۃ	الحلاوۃ
۱۵	۳	از	کراز	″	۱۰	بیبطق	بیبطش	″	″	تفکروا	تفکروا
″	۹	ابوبکر	ابوبکر	″	۱۳	سہل	سہیل	″	۸	باالتصوف	باالتصوف
″	۲۱ح	دوازہ	دوازدہ	۵۴	۷	سالت	ثالث	″	۱۱	الرحمن	الرحمن
۱۶	۴	سعادن	سعادت	″	۸	یاغوث	یاغوث	۶۹	۹	خزانہ	خزانہ
″	۵	ابوالحاق	ابواسحاق	″	۱۰	بادشاہ جلہ	بادشاہ جملہ	۷۰	۵	فرمع	فروغ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۷۳	۶	بیت	صفت	۱۰۶	۱۹ ح	برابہ	برابر	۱۴۱	۹	باحل	ساحل
۷۵	۳	گای	گاہے	〃	۲۰ ح	اور	اورا	۱۴۳	۵	حاضرلاضر	حاضرو ناظر
〃	۹	ملیں	کیں	۱۰۷	۲	در	وز	〃	۶	مضمطر	مضطر
〃	۱۰	گوایشود زہرقد	از بیمار ہرقد قرن	〃	۲۱ ح	بدباپنچہ	باپنچہ	〃	۲۰ ح	چاررکت	چاررکعت
۷۶	۳	ہردم!	ہردم	۱۰۸	۹	بردوجبہ	بردودوجبہ	۱۴۴	۱	گو ×	گوبدید
۷۷	۳	بجمع	بجمیع	〃	۱۷	لذین	الذین	〃	۱۴	آیہ	ایہ
۷۸	۶	الفقر	الفقیر	۱۰۹	۱۶	البنال	الغسال	〃	۱۶	!	؟
〃	〃	یک	یکلک	۱۱۰	۳	وربنرنظر	درنظر	〃	〃	ورن	درین
۸۳	۶	راندمند	راہ ندہند	۱۱۱	۲	علی شبوبہم	وعلی جیوبہم	۱۴۵	۱۶	تبر	بدتر
〃	۱۰	لغزش	لغبشش	〃	۱۷	المنائب	النائب	۱۴۶	۱۷	بحرت	بکثرت
۸۶	۱۸ ح	من	مومنین	〃	۱۹ ح	رابیتاده	ایستاده	〃	〃	شکل	بشکل
۸۷	۶	ثنا	شاه	۱۱۲	۲	مغفناه	معناً	۱۴۹	۵	و	لو
۸۸	۵	بدیدم	بدیدیم	۱۱۳	۱۲	سرگزیده	برگزیده	۱۵۰	۱۴	سرور	مسرور
〃	۸	کتیتم	کبستم	۱۱۴	۱۴	یذقیھا اللہ	سیرنی فیھا	۱۶۳	۳	ازیں	ازایں
۹۳	۱۳	فہیدہ	فہمیدہ	〃	۲۰ ح	سپردہم	سبزدہم	〃	۱۴	باقی تحریر	باقی تاتحریر
〃	۱۵	احمد	احمدشه	۱۱۵	۱۹ ح	الحالق	الحقایق	۱۶۴	۱۳	باخضرت	باخضرات
۹۴	۱۴	جبرت	حیرت	〃	۱۸ ح	المد	اندر	۱۶۵	۷	اولیت	الوہیت
〃	۲۱ ح	کردو	کردود	۱۱۷	۱۶ ح	بودز	بودند	۱۶۹	۹	قلندر	قلندریہ
۹۶	۶	جامن	جامن	۱۱۸	۲۱ ح	دین	موسن	۱۷۳	۱۵ ح	برابستہ قدم	بیستہ قدم
۹۷	۱۶	مراوط	مربوط	۱۲۰	۳	باثوره	ماثوره	۱۷۶	۲۱ ح	رامنان	رمضان
۹۸	۱۴	علی کل فکک	علی قلبک	۱۲۱	۱۰	باشدکه	باشد	۱۸۴	۱۱	لاویرائے کلمہ	لاغیرک کلمہ
〃	〃	لبصل بصبا	بصل بصا	۱۲۴	۳	الله الله	الاالله	۱۹۱	۴	بہیں	بہیں
۱۰۱	۹	درجال	درحال	۱۲۵	۱	کمتوف	مکشوف	〃	۹	متفرقیہ	متفرقہ
〃	۲۱ ح	خودر	خودرا	۱۲۹	۲۱	ولایت	دولایت	〃	۱۴	دوازه	دوازده
۱۰۴	۳	صبعیں	صبعیں	۱۳۱	۲۰ ح	تفصل	تفصیلی	۱۹۹	۱۳	دنیادریں	دنیا ودین
۱۰۵	۶	عیر	غیر	۱۳۲	۳	جہرنے	جہراز	۲۰۱	۱۰	بادشا	بادشا
۱۰۶	۱۸ ح	شایخ	مشایخ	۱۳۸	۳	شدبرگز	شدہرگز				
〃	۵	کیمد	سدکیمد	〃	۱۶	ی	می				

آنچہ ما کردیم بر خود ہیچ نابینا نکرد — در میان خانہ گم کردیم صاحبخانہ را

باہتمام چودھری عاصم رضا فاروقی